کار
ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
چهارشنبه ۲۷ مهر ۱۳۷۹ - ۱۸ اکتبر ۲۰۰۰ - دورهٔ سوم - شماره ۲۴۳
KAR. No. 243 Wednesday 18. Oct 2000

نقش آلمان در
رویدادهای یوگسلاوی
در صفحه ۱۲

اطلاعیه هیات سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دولت اسرائیل بر طبل جنگ می‌کوبد!
صفحه ۱۲

اشکوری در معرض خطر محکومیت سنگین!

- دادگاه ویژه روحانیت اشکوری را به اتهام محاربه، مفسد فی‌الارض و مرتد محاکمه کرد
- ۳۲۱ نفر از فعالان سیاسی و شخصیت‌های ادبی و فرهنگی کشور از وضعیت اشکوری ابراز نگرانی کردند
- ده‌ها تن از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی آلمان در نامه‌ای به قوه قضائیه خواستار رعایت حقوق مدنی اشکوری شدند
- سازمان‌های حقوق بشر در دفاع از اشکوری اطلاعیه صادر کردند

دادگاه ویژه روحانیت، حجت‌الاسلام یوسفی اشکوری را در یک دادگاه «غیرعلنی» که در دو مرحله تشکیل شد مورد محاکمه قرار داد.

این دادگاه علاوه بر پنج اتهام قبلی که عبارتند از اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه جمهوری اسلامی، انکار مسلمات دینی، اعمال خلاف شأن روحانیت و توهین و افترا به مسئولین نظام از طریق درج مقالات در روزنامه‌ها، سه اتهام جدید دیگر را که شامل محاربه، مفسد فی‌الارض و مرتدی باشد به وی انتساب داده بود.

عنوان این اتهامات شدید از سوی دادگاه ویژه روحانیت که بیانگر احکام شرعی و اسلامی است، می‌تواند برای این روحانی دگراندیش به منزله صدور حکم اعدام تلقی گردد.

در همین ارتباط، مسئولین دادگاه ویژه روحانیت در تهران، اعلام داشتند که از یک هفته تا ده روز دیگر، حکم مورد نظر این دادگاه، پیرامون اتهام آقای یوسفی اشکوری صادر خواهد شد.

نگرانی حول این موضوع، پیرامون اتهامات جدیدی است که از جانب دادگاه ویژه روحانیت به آقای اشکوری وارد شده است. این اتهامات اهداف سیاسی معینی را دنبال می‌کند.

محاکمه اشکوری، در پشت درهای بسته این دادگاه با حضور «وکیل تسخیری» که از طرف این نهاد به متهم تحمیل شده است، برگزار می‌گردد.

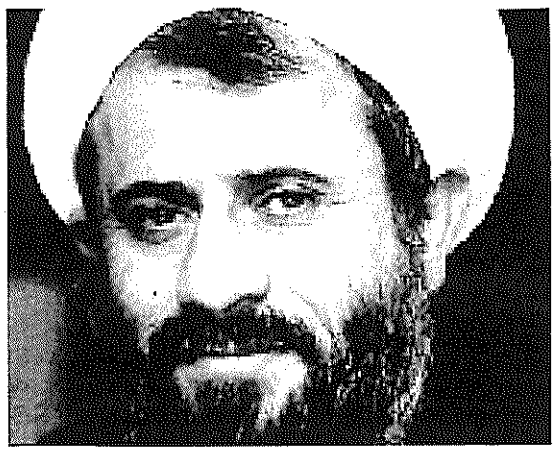

فرزند آقای یوسفی اشکوری در گفتگو با خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا» می‌گوید: حدود نه جلد پرونده اتهامات مطرح شده در این پرونده را «مسائل اعتقادی»

ادامه در صفحه ۲

عبور از خاتمی به چه معنی؟

واژه عبور از خاتمی در دو هفته اخیر چندان تکرار شد که در فرهنگ سیاسی کشور جا افتاد و به یک موضوع مطرح در جامعه تبدیل گشت. این واژه ابتدا از جانب اصلاح‌طلبان بکار گرفته شد ولی تمامیت‌طلبان سریعا آن را گرفتند و به حربه‌ای علیه اصلاح‌طلبان بدل کردند. آنها مواضع اخیر دفتر تحکیم وحدت، مقاله مندرج در عصر ما زیر عنوان «گرانیگاه اصلاحات و رای منفی مجلس شورا به وزیر پیشنهادی خاتمی را دستاویز قرارداده و بر سر آن‌ها جنجال آفریده‌اند.

اصلاح‌طلبان حکومتی در مقابل جنجال‌آفرینی نیروهای مخالف اصلاحات به تکذیب‌های مکرر دست زده و آن را وسیله دفاع از خاتمی و کاندیداتوری وی در انتخابات آتی ریاست جمهوری قرارداده‌اند. روزنامه «حیات نو» گزارشی زیر عنوان «خاتمی: بهترین» تهیه نمود و تیتر اصلی صفحه اول را به این صورت آرایش داد: «هیچ‌کس! در جبهه دوم خرداد قصد عبور از خاتمی را ندارد». نمایندگان وابسته به جبهه دوم خرداد نیز گفتند که رای مجلس تقابل با خاتمی نبود.

در زیر این جنجال‌ها و تکذیب‌ها، آنچه واقعیت موضوع بود، پنهان ماند. در اساس این موضوع توسط لایه‌هائی از اصلاح‌طلبان مطرح شده بود و ساخته و پرداخته مخالفین اصلاحات نبود. اما آنها با جنجال‌آفرینی و با شانتاژ و تبلیغات به تقابل با این گرایش در درون جبهه دوم خرداد برخاستند تا آن را در نطفه خفه سازند. آنها که مخالف سرسخت اصلاحات و خاتمی هستند، به یکباره به مدافعین وی تبدیل شوند و طراحان «عبور از خاتمی» را زیر ضرب گرفتند تا جبهه دوم خرداد را به موضع نفی بکشانند. سران جبهه دوم خرداد نیز با برخورد عکس‌العملی گرایشی را که در درون آنها در حال نضج است، زیر سایه برند.

ماه‌هاست که اصلاحات بلوکه شده و آینده آن ناروشن و مبهم است. مجلس شورا که مردم به آن امید بسته بودند تاکنون نتوانسته است گامی موثر برای پیشبرد اصلاحات بردارد. تمامیت‌طلبان از انتخابات مجلس شورا به این سو تهاجم سنگین و سازمان‌یافته‌ای را علیه اصلاحات و اصلاح‌طلبان پیش بردند، مطبوعات را تعطیل کردند، روزنامه‌نگاران را به زندان انداختند و با «حکم حکومتی» و با فشارهای همه جانبه، راه تصویب طرح‌ها و لوایح راهگشا را بستند.

در شرایطی که مخالفین اصلاحات با تمام قوا وارد میدان شده و اصلاحات را گام به گام عقب رانده‌اند، اصلاح‌طلبان حکومتی هم‌چنان بر تداوم سیاست آرایش فعال تاکید دارند و سیاسی که شکست‌خورده و ناکارائی آن مشخص شده است. پیشبرد این سیاست، جنبش دانشجوئی، جبهه دوم خرداد و نیروهای آن را به انفعال سوق داده است.

شکل‌گیری گرایش در درون جبهه دوم خرداد را که معترض پیشبرد سیاست «آرامش فعال» و خواهان «مقاومت مدنی» در مقابل تهاجمات مخالفین اصلاحات است، امری است طبیعی. گرایشی که بر وضعیت «بن‌بست» اصلاحات آگاهی دارد و می‌کوشد با تغییر سیاست‌ها، راهی را برای تداوم آن بیابد.

طرح پروژه «عبور از خاتمی» به معنی نفی نقش خاتمی در روند اصلاحات و یا کنار گذاشتن آن نیست. فعلا جبهه دوم خرداد فردی مناسب‌تر از او برای کاندیداتوری ریاست جمهوری ندارد. ولی آنچه مشخص است «دولت اصلاح‌طلب» و «مجلس اصلاح‌طلب» نتوانسته‌اند آن وعده‌هائی را که به مردم داده بودند، عملی سازند. نگرانی جدی در بین مردم و جامعه روشنفکری کشور نسبت به سرنوشت اصلاحات شکل‌گرفته است. گروهی از مردم نسبت به خاتمی و اصلاحات ناامید شده‌اند، مهاجرت به خارج از کشور در بین تحصیل‌کرده‌ها رو به افزایش است، حرکات انفجاری نمود یافته است.

برای برون‌رفت از وضعیت فعلی و تداوم روند اصلاحات، تغییر نگرش‌ها، سیاست‌ها و تدوین استراتژی جنبش اصلاح‌طلبانه امری است ضرور و مبرم. اگر امروز اصلاح‌طلبان حکومتی، این ضرورت را درنیابند و آن گرایشی را که تحت عنوان «عبور از خاتمی» نام گرفته است، طرد نمایند، زمینه را برای شکست اصلاحات فراهم خواهند کرد. و شکست اصلاحات نتایج ناگواری برای جامعه ما ببار خواهد آورد. ▣

هردم از این باغ بری می‌رسد!

جناح تمامیت‌خواه حکومت از هیچ ترفندی برای دورزدن مجلس ششم، سلب اختیارات آن و تفویض وظایف آن به نهادهای انتظامی دستگاه ولایت فقیه، باز نمی‌ایستد. شگرد تازهٔ آنان، تدوین قانون توسط «مجمع تشخیص مصلحت نظام» است!

در پی خارج‌شدن قوهٔ مقننه از دست این جناح، انتظار آن می‌رفت که تام‌گرایان حکومت برای بی‌قدرت‌کردن مجلس ـ قدرتی که طبق قانون اساسی ولایت فقیه و به موجب سلطهٔ فقهای شورای نگهبان بر سیستم قانون‌گذاری کشور، با محدودیت‌های بسیار روبروست ـ از هیچ تشبثی فروگذار نماند. پیش‌بینی عمومی این بود که ابزار عمدهٔ این تشبثات، شورای نگهبان باشند و حکایت سال‌های نخست حکومت جمهوری اسلامی در رابطه با گردونهٔ مجلس ـ شورای نگهبان ـ مجمع تشخیص مصلحت نظام، تکرار شود. با این تفاوت که، مجمع تشخیص مصلحت کنونی به ریاست هاشمی رفسنجانی نه در مقام داوری و تشخیص، که به عنوان شریک فقهای شورای نگهبان، چماقی خواهد شد علیه هر مصوبه از مجلس که رنگ و نشانی از تعهد برگزیده‌شدگان در انتخابات مجلس ششم در قبال حرکت انحصارشکن مردم در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ را دارد.

اما «هردم از این باغ بری می‌رسد ـ تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد». اگرچه نفس برخورد جناح تمامیت‌خواه با مصوبات مجلس ششم همان بود که پیش‌بینی می‌شد، ولی این برخورد اولا در اشکال مختلف بروز کرده است و ثانیا این جناح با بهره‌گیری از همهٔ نهادها و ابزارهای خود، به تعرض علیه مجلس برخاسته است. سه ماه پیش برخی از فقهای شورای نگهبان با صراحت تهدید کردند که تعیین صلاحیت نمایندگان از

ادامه در صفحه ۲

فشارهای خامنه‌ای برای برکناری چهره‌های اصلاح‌طلب

نشریه میهن که با سردبیری و مسئولیت علی کشتگر در پاریس منتشر می‌شود، گزارشی را در مورد رویدادهای پشت‌پرده انتشار داده و فشارهائی را که از جانب خامنه‌ای و نیروهای تمامیت‌گرا به خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی وارد می‌شود، بازگو کرده است.

در این نشریه آمده است: «بنابر گزارش‌های دریافتی از منابع موثق، جناح انحصارطلب از طریق شخص سیدعلی خامنه‌ای از خاتمی خواسته است که از همکاری خود با مهاجرانی، معاونان وی و مصطفی تاج‌زاده معاون سیاسی وزارت کشور پایان دهد. گفته می‌شود که تمامیت‌گرایان از طریق خامنه‌ای به خاتمی هشدار داده‌اند که اگر این افراد همچنان در پست‌های خود باقی بمانند از جانب مراجع ذیصلاح قضائی احضار و محاکمه خواهند شد.

بنابر همین گزارش‌ها، علی خامنه‌ای مجدداً به هیئت رئیسه مجلس ششم نیز نسبت به ارائه طرح‌ها و لوایحی که بخواهد به نوعی راه را بر آزادی مطبوعات هموار کند، هشدار داده و نسبت به تحرکات و اظهارنظر برخی از نمایندگان مجلس ابراز ناخشنودی کرده است.

مطابق همین گزارش‌ها نیروهای دوم خرداد در مجلس و دولت در برابر این فشارها در آستانه انفعال و تجزیه قرار گرفته‌اند چنان که گروهی خواستار علنی‌کردن این فشارها و ایستادگی هستند و گروهی نیز مصلحت را در تسکین تقیه می‌بینند.

گفته می‌شود اتهام مرتد، محارب و مفسد فی‌الارض به حجت‌الاسلام حسن یوسفی اشکوری نیز برای تهدید منتقدان ولایت‌فقیه در مجلس و در میان روشنفکران مذهبی و نیز واردکردن فشار بیشتر به خاتمی صورت گرفته و ممکن است در روزهای آینده نظیر همین اتهامات به برخی از روشنفکران و روزنامه‌نگاران دیگر نیز وارد شود.

بنابر همین گزارش‌ها شخص خاتمی در تلاش‌های پشت پرده بویژه از راه مذاکره با خامنه‌ای و رفسنجانی می‌کوشد راهی برای برون‌رفت از این بن‌بست و حفظ وحدت طیف دوم خرداد پیدا کند. گویا معدودی از مشاوران خاتمی به وی توصیه کرده‌اند که در صورت اصرار شخص خامنه‌ای بر خواسته‌های خود، مسأله استعفای دسته‌جمعی اصلاح‌طلبان را از حاکمیت مورد بررسی قرار دهد که مورد موافقت وی قرار نگرفته است. ▣

۵۶۸ تن طی نامه‌ای به شورای امنیت کشور خواستار رفع حصر از آیت‌الله منتظری شدند

۵۶۸ تن از شخصیت‌های مذهبی، فعالین سیاسی و از افراد ملی ـ مذهبی طی نامه‌ای به شورای امنیت کشور، خواستار رفع حصر از آیت‌الله منتظری شدند. این نامه بمناسبت سومین سالگرد حصر ایشان در منزل شخصی‌شان نوشته شده است.

رونوشت نامه به رئیس جمهور، مجلس شورا و مطبوعات داخل کشور ارسال شده است. ولی نامه در مطبوعات کشور انعکاس نیافته است.

در عین حال، آیت‌الله منتظری در پاسخ به سئوالات حسین مهری، برنامه‌ساز رادیو صدای ایران، اظهار داشت که ولایت مطلقه از آن خداست، حتی پیامبر و ائمه هم این حق را ندارند. در مورد خاتمی نیز اعلام کرد که وی نتوانسته به وعده‌هائی که به ملت داده، وفا کند.

ادامه در صفحه ۲

در عجب‌شیر ماموران مسلح نیروی انتظامی به سوی تظاهرکنندگان شلیک کردند

در شهر عجب‌شیر، واقع در آذربایجان شرقی، بر اثر تیراندازی ماموران مسلح نیروی انتظامی به سوی جمعیتی که در برابر فرمانداری اجتماعی کرده بودند، چندین نفر کشته و عده‌ای زخمی شدند. با گذشت دو هفته از این رویداد خونین، تاکنون مقامات حکومتی و وزیر کشور هیچگونه واکنشی نشان نداده‌اند. بر اساس برخی گزارش‌ها درگیری روز شنبه ۱۶ مهر آغاز و تا روز سه‌شنبه ادامه داشت.

درگیری هنگامی روی داد که در شهر شایعه شد استانداری آذربایجان شرقی قصد دارد عجب‌شیر را به جای شهرستان به یک روستای بزرگ تبدیل کند. این شایعه با اقدام شرکت مخابرات که پیش‌شماره تلفن عجب‌شیر را از یک رقم ۵ شماره‌ای به ۷ شماره افزایش داد، بیشتر تقویت شد. کد ۷ شماره‌ای متعلق به روستاهاست.

به دنبال اقدام مخابرات، مردم ابتدا در میدان بسیج برابر مخابرات اجتماع کردند و وقتی تقاضای آنان برای تغییر پیش شماره تلفن شهر، بی‌پاسخ ماند، به سوی فرمانداری رفتند و در آنجا تحصن کردند. تظاهرات آرام مردم با مداخلهٔ نیروی انتظامی و درگیری آنان با متحصنین به گسترش ناآرامی و خشونت منجر شد. ماموران به ضرب و شتم اجتماع‌کنندگان پرداختند و جمعیت خشمگین

ادامه در صفحه ۲

در این شماره

سازمان جهانی کار و تهاجم به حقوق زنان کارگر
ترجمه سارا طاهری
در صفحه ۶

منع تعقیب، بازگشت شرافتمندانه به کشور
حسین جواهری
در صفحه ۷

برای آزادی زندانیان سیاسی بکوشیم و از تشدید فضای اختناق در کشور جلوگیری به عمل آوریم!
دانی بافریور
در صفحه ۷

الگوهای آزادی در جهان مدرن
آلیرشت ولمر
در صفحه ۸

بازنگری در رویزیونیسم
بوریس کاگارلیتزکی
در صفحه ۹

تظاهرات و اعتصاب گسترده کامیون‌داران در اروپا
محمدرضا قنبری
در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

یادداشت

با دخالت غیرقانونی خامنه‌ای وزیر ارشاد برکنار شد

● خامنه‌ای با برکناری مهاجرانی اختیارات مجلس و رئیس جمهور را دوباره زیرپا گذاشت

چند هفته پیش وقتی که شایعهٔ استعفای عطاالله مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بر سر زبان‌ها افتاد، همگان گفتند: این‌بار رفتن وی قطعی است. چند روز بعد معلوم شد آن چه که در میان مردم شایعه بود، حقیقت دارد.

روز سه‌شنبه ۱۹ مهرماه، روزنامهٔ «انتخاب» خبر داد: «استعفای مهاجرانی پذیرفته شده است». به دنبال آن، کیهان که برای رفتن مهاجرانی از همان آغاز تشکیل دولت خاتمی لحظه‌شماری می‌کرد، نوشت: «وزیر ارشاد طی نامه‌ای مختصر به رئیس جمهور، اعلام کرد حاضر نیست کابینهٔ او را همراهی کند».

متن نامهٔ مهاجرانی به خاتمی کوتاه است یا بلند، محتوای نامه را رئیس جمهور قبول دارد یانه، تاثیر چندانی در این واقعیت ندارد که محافظه‌کاران بدون آن که با واکنش جدی اصلاح‌طلبان روبرو شوند، وی را از کابینهٔ خاتمی حذف کردند.

از همان آغاز کار دولت خاتمی، تمامیت‌گرایان با مهاجرانی و سیاست‌های فرهنگی وزارت ارشاد مخالف بودند. پذیرش و یا عدم پذیرش وی به عنوان عضو کابینهٔ پیشنهادی خاتمی در مجلس پنجم با درگیری‌ها، کشمکش‌ها، بحث‌های تند و استیضاح همراه بود. مهاجرانی در کنار عبدالله نوری در دولت خاتمی نقش کلیدی داشتند. به بیان دیگر این دو، چهره‌های سیاست‌گذار و برنامه‌ای خاتمی بودند. نوری مسئولیت توسعهٔ سیاسی و مهاجرانی توسعهٔ فرهنگی دولت را بر عهده داشتند. نوری را تمامیت‌گرایان بعد از ده ماه از وزارت کشور به پشت نرده‌های زندان اوین فرستادند. بعد از آن، فشار بیشتر محافظه کاران بر وزارت ارشاد متمرکز شد. مهاجرانی با اعطای امتیاز در جریان توقیف روزنامهٔ توس، تغییر معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد، بهره گیری از عدم انسجام درونی و تاکتیکی میان نیروهای جناح تمامیت‌گرا، توانست از فشارها بکاهد، از استیضاح مجلس پنجم که در اختیار محافظه کاران بود، جان سالم بدر برد. ولی به دنبال آن علیرغم فشارهای سنگین خشونت‌طلبان با کانون نویسندگان ایران کنار آمد و در جهت هماهنگی وزارت ارشاد با شعارهای دوم خرداد تلاش کند.

در آستانهٔ انتخابات مجلس ششم و تمرکز تهاجم تمامیت‌گرایان علیه مطبوعات از یک سو و حمایت مهاجرانی از جناح چپ کارگزاران، دوری وی از از هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای از سوی دیگر، باعث شد وزیر ارشاد همراه با روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران مستقلی که اکنون در زندان هستند در کانون تهاجم قرار گیرد. اما محافظه کاران در برخورد با مهاجرانی با یک دشواری قانونی روبرو بودند، آنان این‌بار در مجلس ششم از چنان اکثریت مطمئنی برخوردار نبودند که بخواهند وی را از طریق استیضاح و دادن رای عدم اعتماد از دولت کنار بگذارند. مهاجرانی هم علیرغم فشارها زیر بار استعفای داوطلبانه نمی‌رفت و می‌دانست استعفا یعنی از دست‌دادن فرصت‌ها. به همین دلیل بارها تاکید کرده بود: «استعفا بدسلیقگی» است و مخالفان برای برکناری وی از دولت دو راه بیشتر ندارند: یا استیضاح و یا برکناری توسط رئیس جمهور و رهبر. و این تاکید در عین حال پیام به رهبر هم بود. مهاجرانی گمان می‌کرد چون رهبر از اختیارات قانونی برای عزل و نصب وزرای کابینه برخوردار نیست و آنچه راکه در ماجرای قانون مطبوعات آزموده، دیگر نخواهد آزمود، پس این سخن خاتمی درست است که به وی گفته است: «باهم آمده و باهم خواهیم رفت». اما خامنه‌ای با مداخلهٔ آشکار در امور قوهٔ مجریه، با زیرپا گذاشتن قوانین جمهوری اسلامی، اختیارات مجلس و رئیس جمهور، خاتمی را وادار کرد که وزیر ارشاد را کنار بگذارد و مشکل تمامیت‌گرایان را حل کند.

آنچه که در هفتهٔ گذشته به موضوع استعفای مهاجرانی دامن زد و از آن ماجرای مبهمی ساخت، همین کشمکش‌های پشت پرده و چانه‌زنی‌ها میان رهبر و رئیس جمهور بود. و در همین فاصله بود که ابطحی، رئیس دفتر خاتمی در مصاحبه با روزنامهٔ ایران اظهار کرد، رئیس جمهور نگران ادامهٔ مشکلات و راهی است که در پیش گرفته است. از محتوای گفتگوهای رهبر و رئیس جمهور سخنی به بیرون درز نکرده است، اما از اظهارات اطرافیان خاتمی پیداست که اصلاح‌طلبان حکومتی با این استدلال که باید هزینهٔ «مصالح اصلاحات» را پرداخت، سرانجام تصمیم گرفتند در برابر فشار تمامیت‌گرایان و اقدام گستاخانه و غیرقانونی رهبر تمکین کنند و به راه حل استعفای وزیر ارشاد تن بدهند.

بدون شک استعفای مهاجرانی پایان مشکلات اصلاح‌طلبان حکومتی نیست. آنان تاکنون بارها به نام حفظ «مصالح اصلاحات» برابر تمامیت‌گرایان عقب نشسته‌اند و ما به تجربه دیده‌ایم با هر عقب‌نشینی تمامیت‌گرایان که به کمتر از استبداد ولایت فقیه رضایت نمی‌دهند، حریص‌تر شده‌اند. روزنامهٔ کیهان بعد از انتشار خبر استعفای مهاجرانی، نوشت: «باید اندیشه‌ای راکه بر مبنای آن دین را از فرهنگ جدا کرده، از ساختمان این وزارت‌خانه جدا کرد و خاکروبه‌هایش را به توفان تساهل و تسامح سپرد».

آیا نویسندهٔ کیهان خبر از آن می‌دهد که توفان سرکوب در راه است؟

در عجب شیر..

ادامه از صفحه اول

شیشه‌های فرمانداری و بانک مجاور آن را شکستند و برای جلوگیری از ورود نیروهای ضد شورش به شهر، اتوبان تبریز را با سنگ، چوب و آتش زدن لاستیک اتومبیل بستند. در جنگ و گریز میان ماموران و جمعیت معترض، ماموران مسلح به مدارس رازی و دبیرستان امام خمینی یورش بردند و بر اثر تیراندازی آنان چند دانش‌آموز کشته و زخمی شدند. در گزارش روزنامهٔ کیهان به کشته‌شدن یک دانش‌آموز به نام سجاد ظهیری، اشاره شده است. بر اساس آخرین گزارش‌ها، اعتصاب عمومی روز سه‌شنبه پایان یافت اما ماموران امنیتی چند نفر از اهالی شهر راکه برای پی‌گیری خواسته‌های مردم انتخاب شده بودند، دستگیر کرده‌اند. ▣

اشکوری در معرض خطر محکومیت سنگین!

ادامه از صفحه اول

تشکیل می‌دهند و این دادگاه فقط به کنفرانس برلین محدود نمی‌شود، بلکه تحقیقات و بازجوئی‌ها به ۲۰ سال نوشته‌ها و سخنرانی‌های آقای اشکوری مربوط می‌شود.

اتهامات سنگین و پرونده حجیم وی نشانگر آن است که دادگاه ویژه روحانیت قصد دارد حکم سنگینی در مورد وی صادر کند.

آقای حسن یوسفی اشکوری از روحانیون دگراندیش ملی، مذهبی کشور است و بنیان‌های فکری او تحت تأثیر عمیق اندیشه‌های «اقبال لاهوری» نوپرداز مذهبی قرار دارد و حوزه نگرشش نیز نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با دیگر روحانیون قشری اساساً متفاوت است.

حمایت شخصیت‌ها و مجامع بین‌المللی از یوسفی اشکوری و اعتراض به نقض حقوق بشر

پس از اعلام اولین دور محاکمه یوسفی اشکوری و عنوان اتهامات جدید وی، تعدادی از سازمان‌های حقوق بشر با انتشار بیانیه‌هائی مسئولین نظام و دستگاه قضائی کشور را مورد خطاب قرار دادند و در روند محاکمات خواستار رعایت کامل موازین حقوقی شدند.

از جمله جامعه بین‌المللی دفاع از حقوق بشر در ایران و فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و سازمان خبرنگاران بدون مرز اطلاعیه مشترکی را در دفاع از جان آقای یوسفی اشکوری صادر نمودند.

عبدالکریم لاهیجی حقوقدان سرشناس و رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر و نایب‌رئیس فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، ضمن نفی اتهامات وارده به آقای اشکوری، اعلام داشت که سازمان‌های حقوق بشر تصمیم بر این دارند در طی هفته‌های آینده یک فراخوان بین‌المللی حول آشنائی دولت جمهوری اسلامی به حقوق و وظائف جهانی منتشر سازند.

وی اضافه نمود، سازمان‌های حقوق بشر از همه جوامع بین‌المللی و در صدر آنها سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا درخواست خواهد کرد، از جمهوری اسلامی بخواهند برای آزادنمودن دستگیرشدگان و رفع ممنوعیت از از روزنامه‌ها و احقاق حقوق کسانی که در سال‌های اخیر حقوقشان تضییع شده است، اقدام کند.

همچنین رئیس پارلمان آلمان و چهل تن دیگر از اعضای پارلمان‌های آلمان، اتریش و اروپا، با صدور اطلاعیه‌ای اعتراض شدید خود را علیه اقدامات دادگاه ویژه روحانیت اعلام داشتند.

سرپرست بنیاد هاینریش بل نیز طی ارسال نامه‌ای به هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه، خواستار آزادی فوری یوسفی اشکوری شد. وی در این نامه اعلام داشته است که هرگونه خطری که جان آقای اشکوری را تهدید نماید به روابط ایران و آلمان و به تبع آن کشورهای اروپائی تأثیر خواهد گذارد.

حمایت شخصیت‌های سیاسی داخل کشور از آقای اشکوری

اولین واکنش در ایران در دفاع از جان آقای اشکوری توسط الهه کولائی نماینده مردم تهران و عضو جبهه مشارکت صورت پذیرفت. چند روز پس از وی، دیگر افراد منجمله محمد خاتمی، رئیس جمهور در دیداری که با نمایندگان استان فارس در مجلس شورا داشت، از اتهاماتی که دادگاه ویژه روحانیت علیه آقای یوسفی اشکوری به کار برده است ابراز نگرانی کرد.

در عین حال ۳۲۱ نفر از فعالان و شخصیت‌های ادبی و فرهنگی کشور با انتشار نامه سرگشاده خطاب به محمد خاتمی و نمایندگان مجلس شورا با ابراز نگرانی از اتهامات علیه اشکوری، خواستار رسیدگی به وضعیت وی شدند.

در این نامه آمده است: با توجه به شرایط سختی که آقای اشکوری در هفته‌های اخیر در زندان تحمل کرده‌اند و نظر به وضعیت جسمی و بیماری نگران‌کننده ایشان که همگی به بحران‌های سخت روحی برای این متفکر و نویسنده انجامیده است و نیز با توجه به طرح اتهامات بسیار سنگین و نگران‌کننده و جدید (مرتد، مفسد فی‌الارض و محارب) و با کمال تأسف انجام محاکمه ناگهانی و غیرمنتظره، بدون اطلاع قبلی به صورت غیرقانونی و بدون حضور هیئت منصفه و به ویژه با توجه به وعده‌های نمایندگان مجلس اصلاحات، خواهان اعزام هر چه زودتر هیئت تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی جهت مشخص شدن نحوه دادرسی و محاکمه آقای اشکوری و نیز رسیدگی به وضعیت روحی و جسمی نگران‌کننده ایشان هستیم. ▣

مذاکرات ایران و عراق

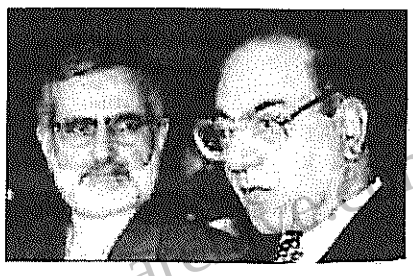

کمال خرازی وزیر امور خارجه ایران به دنبال ملاقات طه‌یاسین رمضان معاون صدام‌حسین با محمد خاتمی در کاراکاس به بغداد رفت و با سعیدالصحاف وزیر خارجه عراق و صدام حسین رئیس‌جمهور عراق ملاقات کرد. این ملاقات در ادامه گفتگوهائی است که از سال ۱۹۹۷ آغاز شد ولی به دلایل نامعلوم ادامه نیافت.

دو طرف می‌گویند که در این مذاکرات مسائل باقیمانده از جنگ مورد بررسی قرار گرفت. وزیر امور خارجه ایران اظهار داشت که معاهده ۱۹۷۵ الجزایر متضمن تامین منافع، امنیت و ثبات دو کشور و ملاک و میزان روابط ایران و عراق است.

صدام‌حسین در این ملاقات گفت: اراده سیاسی موجود بین تهران و بغداد می‌تواند به حل و فصل مسائل باقیمانده از جنگ و حسن همجواری منجر شود. صدام حسین افزود: بر پایه این اراده سیاسی باید اقدامات اجرائی برای حل و فصل مسائل باقیمانده از دوران جنگ به سرعت انجام گیرد.

۵۶۸ تن طی نامه‌ای به شورای...

ادامه از صفحه اول

متن سئوالات و پاسخ آیت‌الله منتظری به شرح زیر است:

۱ ـ آیا مجلس خبرگان حق و اختیار دارد که به گفتهٔ حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، قدم به عرصهٔ سیاسی مملکت بگذارد و تصمیم‌گیری سیاسی کند؟

۲ ـ از دید شما، برقراری مجدد پیوندهای سیاسی میان ایران و آمریکا به سود و صلاح ملت ما است یا خیر؟

۳ ـ آیا آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای صلاحیت مرجعیت، ولایت مطلقه و اصولا رهبری و انجام درس خارج فقه را دارند؟

۴ ـ با توجه به کارنامهٔ آقای خاتمی آیا هنوز تائید جنابعالی از ایشان بجاست؟

۵ ـ در بارهٔ کشتار زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ چه مطالبی به عرض آیت‌الله خمینی رساندید؟ و آیا اعتراض شما به این اعدام‌ها بود که موضوع جانشینی جنابعالی را منتفی ساخت؟

پاسخ‌های آیت‌الله منتظری:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پس از عرض سلام در پاسخ به پرسش‌های پنج‌گانهٔ شما به نحو اجمال و فشرده یادآور می‌شوم:

۱ ـ اعضای مجلس خبرگان چون از افراد کشور هستند، هر کدام حق دارند نسبت به مسائل کشور و رویدادهای آن انتقاد و اظهارنظر نمایند. ولی مجلس خبرگان به عنوان یک ارگان رسمی کشور حق دخالت در امور تقنینی و اجرائی و قضائی کشور را ندارند. آنچه وظیفهٔ آن است، تعیین رهبر واجد شرایط و سپس نظارت مستمر بر اعمال او و جلوگیری از تخلفات و قانون‌شکنی‌های او می‌باشد که متاسفانه تا بحال به وظیفهٔ نظارت مستمر خود عمل نکرده است.

۲ ـ قطع ارتباط با آمریکا، یک سیاست موقت در شرایط خاصی بوده است و ممکن است مسائل سیاسی بر پایهٔ شرایط زمان عوض شود و این موضوعی است که افراد متخصص و کارشناس در مسائل سیاسی و اقتصادی کشور باید نسبت به آن نظر دهند و اگر تشخیص دادند مصلحت در تجدید رابطه است، قاطعانه اقدام شود. اگر بنا شد سوءسابقه موجب ترک رابطه باشد، انگلیس و روس در گذشته بیش از آمریکا به ایران ضربه زده‌اند. پس ملاک، شرایط فعلی کشور و جهان است.

۳ ـ در رابطه با ایشان (آقای خامنه‌ای) من نظر خود را در سخنرانی ۱۳ رجب ۱۴۱۸ـ ۱۳۷۶/۸/۲۳ گفته‌ام، هم جدا منتشر شده و هم در آخر خاطرات اینجانب آمده است.

۴ ـ ایشان (آقای خاتمی) با همهٔ تلاشی که دارند، موفق نشده‌اند به وعده‌هائی که به ملت داده‌اند، وفا نمایند و معمولا در برابر مخالفین خود سیاست عقب‌نشینی را اعمال می‌نمایند. مگر اینکه در این اواخر توفیقی برای ایشان حاصل شود.

۵ ـ علی‌القاعده تذکرات اینجانب و از جمله راجع به اعدام‌ها سبب این امر بوده است. ولی من بحمدالله از این که از مسئولیت سنگینی نجات یافته‌ام، خوشحالم. حکومت مسئولیت سنگینی است که انسان عاقل زیر بار آن نمی‌رود، مگر این که بتواند حقی را بپا دارد و یا جلوی باطلی را بگیرد، همانگونه که مولا امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبهٔ ۳۳ نهج‌البلاغه فرمودند. والسلام‌علیکم.

انشاالله موفق باشید.

حسین علی منتظری

هردم از این...

ادامه از صفحه اول

سوی این فقها، امر یک‌باره نیست، بلکه هر نماینده باید در طول چهار سال مدت نمایندگی، شمشیر داموکلس آنان را بر فراز سر خود ببیند! دو ماه قبل نیز شخص ولی فقیه راسا وارد میدان شد و با تبر «حکم حکومتی»، ریشهٔ طرح اصلاح قانون مطبوعات، و در واقع ریشهٔ خود مجلس، را زد. و اکنون نوبت آن رسیده است که برای مجلس، آلترناتیوسازی شود و هم از این رو، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» علیه آن علم شده است. همهٔ این تشبثات از آنجا مایه می‌گیرد که جنبهٔ شرعی و فقهی این حکومت رقم‌زنندهٔ ماهیت اصلی آن نیز است، در عمل نمی‌تواند جنبهٔ جمهوریت آن را برتابد و لذا برای ابترکردن آن به هر شیوه از استبداد رای و عمل متوسل می‌شود. تناقض ساختاری این حکومت، در هر لحظه بازتولیدکنندهٔ ارگان‌ها و شیوه عمل‌هائی است که به منظور مهار بحران به منصهٔ ظهور می‌رسند و خود در همان‌حال بر عمق و دامنهٔ بحران چاره‌ناپذیر حکومت ولی‌امر و ولایت فقیه می‌افزایند.

اما آنجا که به شرایط مشخص سیاسی، توازن قوای کنونی، مشی سیاسی جناح تمامیت‌خواه و عدم مشی روشن سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی برمی‌گردد، موضوع عمدتا از این نظر قابل توضیح است که تمامیت‌خواهان حکومتی تصمیم گرفته‌اند با اصلاح‌طلبان در دو سنگر تعیین تکلیف کنند. با مجلس، در بالا و با جنبش دانشجوئی، در پائین.

در پائین، جنبش دانشجوئی، زیرا که این جنبش، بالفعل و بالقوه جسورانه‌ترین مواضع را در گفتار و کردار علیه تمامیت‌خواهان و مستبدان دارد و در غیاب احزاب و سازمان‌های سیاسی منتقد پیگیر ولایت فقیه و تام‌گرائی از یک‌سو، و در موقعیت تعطیل‌شدن تقریبا همهٔ مطبوعات موانع اصلاحات و به زندان‌افتادن سخنگویان رادیکال اصلاح‌طلبان حکومتی از سوی دیگر، تنها سنگر باقیماندهٔ دفاع از اصلاح‌طلبی است. از این نظر هم بود که حوادث خرم‌آباد را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان یک حادثه تلقی کرد.

و در بالا، مجلس و بویژه نمایندگانی از آن که هنوز در برابر تعهدی که به مردم سپرده‌اند، احساس تعهد می‌کنند. راست آن است که تام‌گرایان حکومتی امید بسیاری دارند که رئیس جمهور را در چارچوب سیستم حکومتی ولایت فقیه که خود ایشان نیز پایبند به آنند، مهار کنند و تا آنجا این مهار را ادامه دهند که بین ایشان به عنوان مخلوق دوم خرداد با مردم که سازنده و خالق حماسهٔ دوم خرداد بودند، فاصله آنسان عمیق شود که حتی قصد جبران و مافات بی‌عملی‌ها از سوی آقای خاتمی به میان آید، نوش‌داروئی باشد پس از مرگ سهراب. از این روست که، تمامیت خواهان حکومتی همهٔ حملهٔ خود را در بالا علیه مجلس متمرکز کرده‌اند تا به اصطلاح بحران قدرت دوگانه در بالا را چاره کنند.

تنها آنکس می‌تواند شایستهٔ رای مردم و خود را متعهد به انتخاب‌کنندگان بداند که در برابر این توطئه قاطعانه بایستد و از این امر دفاع کند که حتی طبق قانون اساسی خود جمهوری اسلامی، تنها مجلس است که می‌تواند قانون تدوین کند و لاغیر. ▣

علی توسلی آزاد شد

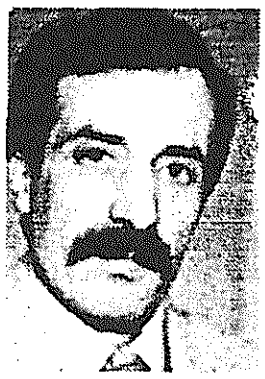

مطلع شدیم که رفیق علی توسلی آزاد شده است. علی حدود پنج سال قبل توسط مامورین وزارت اطلاعات در شهر باکو ربوده شد. مامورین او را به ایران منتقل و تحت فشار قرار دادند.

در طی این چند سال هیچ‌گونه اطلاعی از وضعیت وی از زندان‌های وزارت اطلاعات به بیرون درز نکرد. با وجود این که کاپیتورن، نمایندهٔ کمیسیون حقوق بشر، در مورد وضعیت علی با مسئولین جمهوری اسلامی صحبت کرده بود و عفو بین‌الملل از دولت ایران خواسته بود که وی کجاست، اما آنها حاضر به ارائهٔ هیچ اطلاعی از علی نشدند.

علی توسلی از فعالین سیاسی قدیمی است که در دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی سالها عمر خود را در زندان گذرانده است.

آزادی علی توسلی خشنودی طیف وسیعی از دوستداران و یاران او را موجب شد. ▣

www.iran-archive.com

در باره ظرفیت‌های قانون اساسی

نشریه عصر ما ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره چهارشنبه ۱۳ مهر خود در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا اصلاحات با قانون اساسی موجود امکان پذیر است؟» می‌کوشد به این سئوال از موضع بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی پاسخ دهد. حکم اصلی این مقاله از این قرار است: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارای متنی مترقی با درجه دمکراسی پذیری بالاست».

عصر ما چنین حکمی را چگونه صادر می‌کند؟

در مقاله عصر ما به اصل ششم قانون اساسی اشاره شده است که می‌گوید «امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات». اما مقاله عصر ما اصل پنجم را مسکوت می‌گذارد. این اصل می‌گوید: «ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه» است. همچنین در مقاله عصر ما اشاره‌ای بدین نشده است که طبق اصل چهارم، تشخیص انطباق قوانین و مقررات با موازین اسلامی، بر عهده فقهای شورای نگهبان است.

عصر ما، به حقوق اقلیت‌های زرتشتی، کلیمی و مسیحی در قانون اساسی اشاره می‌کند، بدون اینکه بگوید تکلیف بقیه اقلیت‌ها (مانند بهائیان) چیست و نیز بدون اینکه به اصل چهاردهم اشاره کند که رعایت حقوق انسانی غیرمسلمانان را منوط به این کرده است که «بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه و اقدام نکنند». بعبارت دیگر، کسی که حکومتگران تشخیص دهند علیه جمهوری اسلامی اقدام می‌کند، از حقوق انسانی نیز محروم است.

مقاله مزبور از مساوات حقوق مردم طبق اصل نوزدهم نام می‌برد، بدون اینکه بگوید در این اصل آمده است «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». بدیهی است که مذهب «مانند اینها» نیست، چرا که در جمهوری اسلامی، تبعیض بر غیرمسلمانان رواست.

عصر ما می‌گوید ۲۴ اصل در قانون اساسی به تبیین حقوق ملت تخصیص یافته است، اما ناگفته می‌گذارد که همه حقوق ملت طبق اصل بیستم مشروط به رعایت موازین اسلام است، که مفسر آن نیز طبق اصل چهارم، فقهای شورای نگهبانند. جا به جای فصل حقوق ملت، جمله‌های معترضه مانند «مگر در مواردی که قانون تجویز کند»، «مگر به حکم قانون»، «به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد» به چشم می‌خورد که ممنوعیت تعرض به حقوق ملت را مشروط می‌کند. مثلا، طبق اصل ۳۸، شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، و به عبارت دیگر برای موارد دیگر مانند زهرچشم‌گرفتن از زندانی، رواست.

عصر ما، تنها در یک جمله به فصل هشتم قانون اساسی که مربوط به رهبری جمهوری اسلامی است، می‌پردازد و مثلا ناگفته می‌گذارد که طبق اصل ۱۱۰، تعیین سیاست‌های کلی، فرماندهی نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و نصب و عزل فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، رئیس سازمان رادیو و تلویزیون (که طبق اصل ۴۴، انحصاری است)، رئیس ستاد مشترک، فرمانده سپاه و فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی از جمله اختیارات رهبری است، اختیاراتی که می‌تواند به دلخواه به شخص دیگری نیز تفویض کند. همچنین عصر ما، اصل ۱۱۲، یعنی اصل مربوط به مجمع تشخیص مصلحت را مسکوت می‌گذارد، مجمعی که عملا در ماورای نهادهای انتخابی قرار می‌گیرد و اعضای آن را رهبری تعیین می‌کند.

عصر ما نمی‌گوید که طبق اصل ۱۱۵، رئیس جمهور باید از میان رجال مسلمان انتخاب شود، یعنی زنان و غیرمسلمانان از رئیس جمهورشدن محرومند.

شرط صدور حکم واقع‌بینانه در باره یک پدیده، دیدن همه جوانب آن است. مقاله عصر ما، این اصل را رعایت نمی‌کند و فقط برای اینکه «دمکراسی‌پذیری» قانون اساسی را ثابت کند، بخش اعظم آن را مسکوت می‌گذارد. در پاسخ به عصر ما باید گفت «استبدادپذیر» قانون اساسی بالا است. به جرأت می‌توان گفت هیچ قانون اساسی مدونی در جهان، این حد از قدرت را در دست یک نفر متمرکز نکرده است.

بهترین گواه بر اینکه وجه ولایتی قانون اساسی بر وجه جمهوریت آن می‌چربد، همین تجربه دو دهه اخیر است. قانون اساسی، در برابر اراده مردم، امتیاز و رجحان را به اراده ولایت فقیه می‌دهد. این، روح حاکم بر قانون اساسی است که در بیست سال اخیر اجرا شده است. در عین حال، عملکرد قدرتمندان از خود قانون اساسی هم مستبدانه‌تر است که این واقعیت، در عدم اجرای بسیاری از اصول مربوط به حقوق مردم بازتاب می‌یابد.

عصر ما از انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن نتیجه می‌گیرد که اکثریت مردم، همین قانون اساسی موجود را قابل قبول می‌دانند. در باره این حکم شجاعانه دیگر زبان منطق بسته است! تنها پاسخ ما این است: اگر واقعاً چنین است، مدافعان تغییر قانون اساسی را آزاد بگذارید تا فعالیت سیاسی داشته باشند و از موضع خود در مورد اصلاح قانون اساسی دفاع کنند و وقتی این شرط فراهم شد، ولایت فقیه را در یک همه‌پرسی آزاد، به داوری مردم بگذارید. ▣

اطلاعیهٔ هیئت تحقیق مجلس در بارهٔ نوارسازان

محسن آرمین، رئیس تحقیق و تفحص مجلس شورا در بارهٔ پروندهٔ نوارسازان، اعلام کرد: اطلاعات هیئت تحقیق و تفحص مجلس در بارهٔ پروندهٔ نوارسازان کامل است و ما نیازی به دیدین فیلم دادگاه و پرونده نداریم.

وی اضافه کرد: ما اطلاعات دقیقی در بارهٔ نحوهٔ برخورد قاضی با متهمان در جریان رسیدگی به پرونده و همچنین جلسات داریم و اسناد و مدارک و شهود بحدی است که اطلاعات راکاملا مستند کرده است.

آرمین تصریح کرد: نحوهٔ رسیدگی به این پرونده و جلسات دادگاه ظاهرا بگونه‌ای است که مسئولان محترم قوهٔ قضائیه به مصلحت نمی‌بینند این فیلم در اختیار هیئت تحقیق و تفحص قرار گیرد.

گفتنی است که قوهٔ قضائیه به خواست هیئت جهت مطالعهٔ پرونده و مشاهدهٔ فیلم جلسات دادگاه جواب نداده است. ▣

مقابله با اصلاحات

اکونومیست ـ جمعه ۱۴ اکتبر

برگردان: صبا انصاری

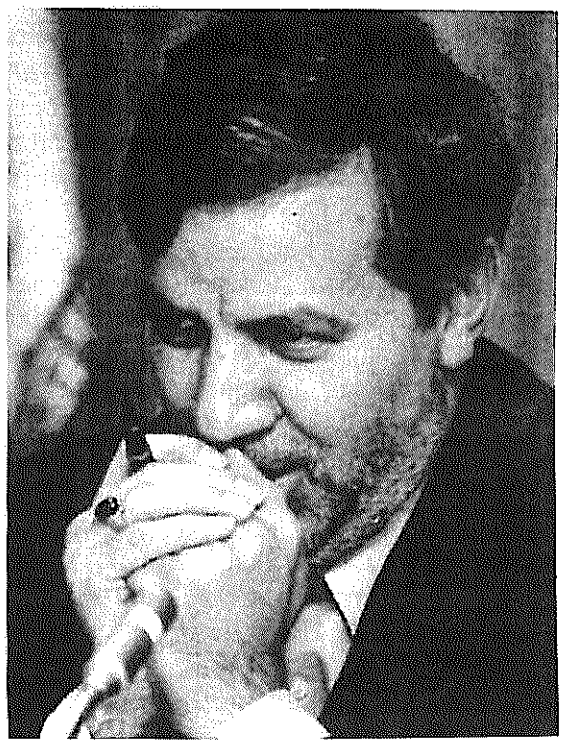

ماجرای استعفای عطاالله مهاجرانی بسیاری چیزها در باره محمد خاتمی رئیس جمهور ایران را آشکار می‌کند.

۸ ماه قبل زمانی که استیضاح وزیر پرطرفدار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی توسط محافظه کاران مذهبی که در آن هنگام پارلمان را در کنترل داشتند، مطرح بود رئیس جمهور از وی جانانه دفاع کرد. حال که در پارلمان نمایندگان اصلاح‌طلب تسلط دارند رئیس جمهور می‌توانست حمایت خود را از او قاطع‌تر کند. اما چنین نشد. دو هفته پس از انتشار این شایعه که آقای مهاجرانی توسط محافظه کاران برای استعفا تحت فشار قرار گرفته، اکنون آشکار شده است که وی استعفانامه‌ای طولانی و با دل پر تنظیم کرده است.

رئیس جمهور هنوز سکوت خود را نشکسته است. هرچند گفته شده او از وزیر خواسته است که قدری استعفانامه خود را ملایم کند. چرا؟ پاسخ ممکن است در رابطه با احترام محمد خاتمی به رهبر ایران، آیت‌الله خامنه‌ای ـ که عمیقا سیاست فرهنگی لیبرالیستی آقای مهاجرانی را نفی می‌کند ـ مطرح باشد. از وقتی محمد خاتمی در سال ۱۹۹۷ انتخاب شد تا به حال آیت‌الله خامنه‌ای راه محتاطانه‌ای را بین تمایلات رفرمیستی رئیس جمهور و نظریات محافظه کارانه طرفداران خویش برگزید. اما او وزیر فرهنگ را استثنا کرده است. با حمایت از بستن روزنامه‌های لیبرال توسط قوه قضائیه و با جلوگیری از تصویب قانونی که تعطیلی مطبوعات را برای قوه قضائیه دشوار می‌کرد، آیت‌الله آشکارا مخالفت خود را با سیاست‌های وزیر اعلام کرد. بطور خصوصی هم او از وزیر فرهنگ شکایت می‌کند که کاری برای ترویج اسلام نکرده است.

در سوم اکتبر او به نماینده خود در سپاه پاسداران، آیت‌الله موحدی کرمانی، اجازه داده که خواهان برکناری وی شود. این هاله ابهامی که پیرامون استعفای وزیر وجود دارد در مورد نیت و قصد رئیس جمهور نیز مطرح است. آقای خاتمی زمانی که در ماه اوت تمایل خود را برای شرکت در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در بهار آینده اعلام کرد خیلی مورد توپ و تشر محافظه کاران قرار گرفت.

اکنون محمدعلی ابطحی رئیس دفتر ریاست جمهوری این موضوع را مسکوت می‌گذارد. هفته گذشته وقتی از ابطحی در مورد تصمیم آقای خاتمی در این باره سئوال شد او گفت: «برای تصمیم‌گیری هنوز خیلی زود است. وقتی زمان آن رسید در باره آن حرف خواهیم زد». این نحوه برخورد گرچه می‌تواند تاکتیکی باشد اما راست این است که نه فقط رئیس جمهور و موثرترین وزیر او در نوعی از برزخ سیاسی بسر می‌برند، بلکه برای مخالفان محافظه کار وی نیز یافتن نامزد معتبر و پیشبرد یک استراتژی برای انتخابات آتی ریاست جمهوری بسیار دشوار است.

چنانچه ابرها کنار روند این محتمل است که آقای مهاجرانی از پست خودکنار رود و آقای خاتمی برای دور دوم انتخابات نامزد شود. در شرایط کاهش فشار محافظه کاران بر دولت، کناررفتن وزیر می‌تواند انتخابات مجدد ریاست جمهوری را آسان کند. اما این وزیر فرهنگ بیش از هر رفرمیست دیگر ایرانی شعارهای جذاب آقای خاتمی را در عمل به اجرا گذاشته است. ▣

عزت‌الله سحابی:

خواسته اصلی مردم در انقلاب تسلیم حکومت به رای آنان بود

● نمایندگان مجلس درمانده شده و زیر فشار قرار گرفته‌اند

عزت‌الله سحابی مدیر مسئول نشریه توقیف شده «ایران فردا» در سخنانی در دانشگاه تهران گفت: بر خلاف آنچه که امام در باره میزان‌بودن رای ملت فرمودند، ساختار سیاسی در ایران هماهنگی چندانی با آرای مردم و قانون نداشته است. به گزارش خبرنگار سیاسی «ایسنا» وی که روز سه‌شنبه گذشته در میزگرد «چالش‌های موجود در روند اصلاحات» در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران سخن می‌گفت، موانع موجود بر سر راه اصلاح‌طلبان و مجلس ششم را تشریح کرد و اظهار داشت: در ۱۶ مردادماه، زحمات یک ماهه نمایندگان مجلس در مورد اصلاح قانون مطبوعات، با نامه‌ای که عده‌ای آن را حکم حکومتی نامیدند بر باد رفت و قانون ملغی شد، در پی آن حتی خبرهائی در مورد تصرف مجلس شنیده شد و این یکی از تهاجماتی بود که علیه مجلس اصلاحات صورت گرفت.

وی با اشاره به تعبیر اصلاحات به نفی فقر، فساد و تبعیض یادآور شد: اگر قرار است اصلاحات در این راستا صورت بگیرد، باید در مورد همه باشد.

وی در بخش دیگری از سخنان خود به مشکلات اقتصادی کشور اشاره کرد وادامه داد: درآمدهای بالقوه ایران در مقایسه با کشورهای همسایه بسیار بالاست و در واقع فقر ذاتی در کشور ما وجود ندارد اما پرسش این است که چرا همواره نسبت به افزایش درآمد فقیرتر شده‌ایم. به نظر من پاسخ این مساله را فقط باید در نحوه مدیریت عالیه کشوری جستجو کرد. یعنی تنها تغییر بینش و افکار این سطح از مدیریت جامعه است که می تواند روند انحطاطی فقیرترشدن روزافزون کشور را چاره کند.

وی ویژگی برجسته حکومت اسلامی مورد نظر اسلام را مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها دانست و تاکید کرد: در انقلاب اسلامی هم خواسته اصلی مردم تسلیم حکومت به رای مردم بود. مدیر مسئول ایران فردا در ادامه به اظهار نگرانی نمایندگان مجلس خبرگان در مورد وضعیت سیاسی اجتماعی کشور اشاره و تصریح کرد: وظیفه خبرگان انتخاب رهبر و نظارت بر انجام وظایف و اختیارات وی است، خروج اعضای این مجلس از حیطه قانونی خود بر خلاف قانونی است که مردم به آن رای داده‌اند. مردم باید بدانند که نمایندگان درمانده شده و زیر فشار انبوهی قرار گرفته‌اند و کسانی که می‌گویند چرا نمایندگان کار نمی‌کنند، باید بروند و ببینند که این نمایندگان حتی مورد حمله فیزیکی هم قرار می‌گیرند.

سحابی در ادامه اتخاذ استراتژی آرامش فعال را از سوی جبهه دوم خرداد متناسب با فضای پدیدآمده و از سوی مخالفان این جبهه ندانست و اظهار داشت: در فضائی که تنش و نبود آرامش دائمی را مدام القا کنند، آرامش چه جائی دارد و به نظر من مردم باید در برابر تشنج‌هائی که در جهت محروم کردن شهروندان از حقوق انسانی آنها صورت می‌گیرد، پایداری کنند. و تاکید کرد: البته مقاومت مردم باید با احساس مسئولیت در قبال کشور و ملت و در واقع نوعی مقاومت فعال باشد. گفتنی است این میزگرد بدون حضور سایر مدعوین آقایان، عباس عبدی، محسن آرمین و هاشم آقاجری برگزار شد. ▣

اخبار کوتاه

اخطار قانون اساسی: مجمع تشخیص مصلحت نظام حق قانون‌گذاری ندارد

مدتی است مجمع تشخیص مصلحت نظام حرکتی را در بازنگری و اصلاح قوانین آغاز نموده است که مورد اعتراض نمایندگان مجلس قرار گرفته است. رجبعلی مزروعی، نمایندهٔ اصفهان در مجلس اظهار داشت: مجمع تشخیص مصلحت نظام بر طبق اصل ۵۸ قانون اساسی، حق قانونگذاری ندارد. وی از کروبی، رئیس مجلس که عضو این مجمع نیز است، خواست که از جایگاه مجلس دفاع کند. وی اضافه نمود اگر این روال ادامه یابد، شان مجلس زیر سئوال خواهد رفت.

کروبی در مصاحبه با خبرنگاران اظهار داشت که قانون‌گذاری جزو وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام نیست.

احضار محتشمی به دادگاه ویژهٔ روحانیت

حکم احضار علی‌اکبر محتشمی، نمایندهٔ تهران از سوی دادگاه ویژهٔ روحانیت، به هیئت رئیسهٔ مجلس رسید. اما او اعلام کرد که به دادگاه نخواهد رفت و تاکید نمود که هیچ جنبهٔ قانونی برای حضور در دادگاه ویژهٔ روحانیت که صلاحیت رسیدگی به جرایم مطبوعاتی را ندارد، مشاهده نمی‌کنم.

مدیر مسئول روزنامهٔ بیان تصریح کرد، که مطابق اصل ۱۶۸ قانون اساسی، رسیدگی به جرایم مطبوعاتی فقط در محاکم دادگستری ـ و نه دادگاه ویژهٔ روحانیت ـ آن هم با حضور هیئت منصفه و به صورت علنی باید انجام گیرد. حال آنکه من اطمینان دارم بسیاری از برخوردهای آقایان قبل از آنکه قضائی باشد، سیاسی است.

تشکل اسلامی «دانشجویان اصلاح‌طلب» در دانشگاه قزوین

تشکل اسلامی دانشجویان اصلاح‌طلب دانشگاه قزوین با انتشار بیانیه‌ای اعلام موجودیت کرد. در این بیانیه جنبش دانشجوئی به عنوان وجدان بیدار مردمی، عنصر دینامیک تحولات و نبض انتقادی جامعه توصیف شده که در نبود تشکل‌ها و نهادهای مردمی و مستقل از دولت، نقش اساسی ایفا کرده است.

در بیانیه آمده است: تشکل اسلامی دانشجویان اصلاح‌طلب در قالب جنبش دانشجوئی تعریف می‌شود و با حفظ استقلال فکری، عقیدتی و عدم وابستگی به جناح حزبی در روند آرمان‌خواهی و عدالت‌جوئی فعالیت می‌کند.

معاون اول قوهٔ قضائیه: قاضی، استقلالی در قضاوت ندارد و باید تابع ولی فقیه باشد

مروی، معاون اول قوهٔ قضائیه در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف اعلام کرد که در جمهوری اسلامی قاضی هیچ استقلالی ندارد و باید تابع ولی‌فقیه باشد.

وی در مورد پروندهٔ قتل‌های زنجیره‌ای، اظهار داشت که این پرونده هنوز نواقصی دارد. به این علت مجددا در اختیار نمایندگان قوهٔ قضائیه قرار می‌گیرد تا نواقص آن را رفع کنند.

مروی در مورد قضاوت اظهار داشت، هر کسی بجز ولی فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت قضاوت کند، باید به اذن ولی‌فقیه باشد، وگرنه هیچ جایگاه شرعی و قانونی ندارد. قاضی نمی‌تواند بگوید این نظر من است، قاضی باید تبعیت کند. قاضی معصوم از قبل فقیه است و استقلالی در قضاوت ندارد.

طبرزدی توسط گروهی ناشناس ربوده شد و بعد از دو روز آزاد گردید

حشمت‌الله طبرزدی، دبیر کل اتحادیه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان و دانش‌آموختگان، در روز ۱۵ مهرماه در خیابان «درکه» توسط عده‌ای ناشناس ربوده شد. مهاجمین فرزند وی را نیز مضروب کردند.

طبرزدی حدود یک ماه قبل از زندان آزاد شده بود. وی بعد از رهائی از زندان، موجودیت تشکل جدیدی را به نام «جبههٔ دمکراتیک ملی ایران» اعلام نمود. در اطلاعیهٔ این تشکل آمده است: «احزاب و گروه‌ها با هر نوع فکر و عقیده و ایدئولوژی بشرط التزام به اصول آزادی، دمکراسی و مردم‌سالاری، استقلال کشور و منافع ملی می‌توانند به عضویت این جبهه درآیند. بنابراین جبههٔ دمکراتیک ملی ایران از هیچ عقیده و یا ایدئولوژی پیروی نمی‌کند و یک جبههٔ سیاسی آزاد و ملتزم به اصول پلورالیسم و تکثرگرائی است».

طبرزدی بعد از دو روز بازداشت، آزاد گردید.

لغو پروانهٔ سه نشریه

هیئت نظارت مطبوعات، مجوز سه نشریهٔ، آیدین، دانش حسابرسی و نو را لغو کرد. این سه نشریه قبلا به خاطر انتشار نیافتن طولانی اخطار دریافت کرده بودند.

دلایل مدیران این سه نشریه در مورد عدم انتشار طولانی آنها، مورد پذیرش هیئت نظارت قرار نگرفت.

حسین ضیائی، مدیر مسئول روزنامهٔ ایران نیز به دادگاه مطبوعات فراخوانده شد و به مدت سه ساعت تحت بازجوئی قرار گرفت. قاضی دادگاه مطبوعات موافقت کرد که ضیائی با سپردن وثیقه تا آغاز محاکمه آزاد باشد.

www.iran-archive.com

کنکاشی در شکل‌گیری شبکه‌های اختاپوسی اقتصاد انگلی و تبعات اجتماعی آن

منبع: خبرگزاری دانشجویان ایران

دلار فروشی، چاپ و فروش بلیت اتوبوس جعلی، کوپن فروشی، بازار سیاه کارت تلفن و کمبود آن در مکان‌های اصلی فروش، اجاره‌دادن فیلم‌های مبتذل و... همه نمونه‌هائی از اقتصاد انگلی در جامعه ما هستند که هر یک علاوه بر تبعات فراوان سوءاجتماعی، ضربه و آسیبی به رشد صحیح و طبیعی اقتصاد سالم و رسمی کشورمان وارد می‌کنند. وجود شرایط لازم برای رشد و بسترسازی اقتصاد انگلی موجب شده است هر یک از بخش‌های این پدیده رونق و عمق فراوانی یابد و شبکه‌ها و زنجیره‌های پیچیده و اختاپوسی را در درون خود بوجود آورد که یافتن انتهای آن، کاری بسیار دشوار است و جسارت و شهامت زیادی را می‌طلبد.

دکتر عماد افروغ، جامعه‌شناس و عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس عدم نظارت صحیح، وجود اشکال در بخش‌های تولید، توزیع و مصرف، وجود اقتصاد نفتی یا رانتی، رابطه زنجیره‌های قدرت و ثروت و بیکاری و عدم اشتغال‌زائی و اختلاف طبقاتی را از جمله دلایل پیدایش و رواج اقتصاد انگلی ذکر کرد.

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس گفت: ساختار شهری کشور در رژیم گذشته به صورت زنجیره‌وار به تهران متصل می‌شد که این ساختار بعد از انقلاب همچنان حفظ شده است. وی با بیان این که چنین اقدامی در آن زمان با تکیه و پشتوانه اقتصاد نفتی صورت گرفته بود، گفت: این دولت رانتی اکنون نیز وجود دارد و با آمار و ارقام می‌توان ثابت کرد که روند تمرکزگرائی و تداوم بخشیدن به استراتژی «مرکز پیرامونی» بعد از انقلاب بیشتر شده است.

دکتر افروغ گفت: انقلاب اسلامی می‌بایست این رابطه را دگرگون می‌کرد و توقع ما با توجه به شعارهای اولیه انقلاب همچون «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نیز همین بود. یعنی شکستن رابطه زنجیره‌ای «مرکز پیرامونی» و فراهم‌کردن زمینه برای رقابت سالم اقتصادی و دخالت‌های کمتر دولت در فرآیند فعالیت‌های اقتصادی.

وی یکی دیگر از شاخصه‌های افزایش رابطه «مرکز پیرامونی» پس از انقلاب را ظهور شهرهای اصلی (یعنی شهرهائی که در یک محدوده، جمعیتی بیش از دو برابر شهرهای مجاور در همان منطقه جمعیتی را دارا باشند) می‌داند و تاکید می‌کند: تاکنون شهرهای اصلی زیادتر نیز شده‌اند. مثلا در سال ۵۵ نسبت جمعیت شیراز به دومین شهر پرجمعیت استان فارس (مرودشت) ۸/۵ برابر بوده است که در سال ۶۵ به ۱۰/۵ برابر رسید. وی ادامه می‌دهد: اقتصاد رانتی یعنی کسانی که دسترسی بیشتری به قدرت دارند، به ثروت نیز دسترسی بیشتری دارند و اجازه نمی‌دهند، رقابت سالم اقتصادی شکل‌گیرد. این استاد دانشگاه، در مجموع، وجود رابطه قدرت – ثروت و رابطه زنجیره‌ای «مرکز پیرامونی» رابـاعث تشدید اقتصاد نفتی و رانتی معرفی می‌کند که این شرایط زمینه را برای بروز اقتصاد به وجود می‌آورد.

دکتر افروغ گفت: آیا اقتصاد انگلی در روستاها یا شهرهای کوچک بهتر می‌تواند رشد کند یا در شهرهای بزرگ، خصوصا تهران؟ وی پاسخ به این سوال را دلیل روشنی می‌داند برای آن که گسترش رابطه «مرکز پیرامونی» بستر مناسب را برای ظهور اقتصاد انگلی به وجود آورده است. این جامعه‌شناس با اشاره به این که در کشور ما نرخ برگشت سرمایه و سودآوری از طریق مبادله و توزیع بیشتر از تولید است، گفت: این عامل موجب می‌شود که افراد بدون آن که زحمت ریسک تولید را بپذیرند، به توزیع و مبادله و واسطه گری روی آورند. وی افزود: باید سیاست‌های پولی و مالی ما در خدمت تولید باشد. در جامعه‌ای که از طریق واسطه گری ثروت خوبی به دست می‌آید دیگر چه دلیلی وجود دارد تا افراد ریسک تولید را بپذیرند.

دکتر رزاقی، اقتصاددان و عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران نیز توزیع ناعادلانه ثروت در جامعه را بسترساز ظهور اقتصاد انگلی می‌داند و می‌گوید: بهره‌برداری ۲۰درصد از جمعیت کشور از حدود ۴۷ درصد درآمد ملی و باقی‌ماندن مابقی آن برای ۸۰درصد دیگر جمعیت و قرارداشتن حدو ۳۰ درصد از جمعیت کشور در زیر خط فقر، موجب اختلاف طبقاتی شدیدی می‌شود که زمینه را برای بروز اقتصاد انگلی بوجود می‌آورد. وی می‌افزاید: نبود شایسته سالاری در مدیریت سیاسی، اقتصادی و قضای کشور، بروز پدیده فقر در میان کارمندان، مجازات‌نشدن متخلفان و کسانی که دست به کارهای ناشایستی مانند رانت‌خوری، رشوه‌خواری، اختلاس و حیف و میل اموال دولتی می‌زنند، می‌تواند بوجودآورنده اقتصاد انگلی باشد.

دکتر رزاقی همچنین نبود تشکیلات و اتحادیه‌هائی که از حقوق، مزایا و بهبود شرایط زندگی کارمندان دفاع کند را از دلایلی می‌داند که موجب می‌شود خطاکاری در سطح ادارات گسترش یابد و رفته رفته امری عادی تلقی شود که این عامل نیز نقش موثری در ایجاد اقتصاد انگلی دارد.

فروش بلیت جعلی اتوبوس، چرخه‌ای از اقتصاد انگلی را در سطح تهران بوجود آورده است که بخش قابل توجهی از افراد جامعه، شامل دلالان و واسطه گران، مردم خریدار، سفارش‌دهندگان چاپ بلیت تقلبی به برخی صاحبان بی‌تعهد چاپخانه‌های و... را در خود فرو برده است. چرخه‌ای از اقتصاد انگلی که موجب کسب درآمد سرشاری برای صاحبان چاپخانه‌های متقلب و واسطه‌های بی‌رحم آن می‌شود و سرانجام ضرری قابل توجه برای شرکت واحد اتوبوس‌رانی به جای می‌گذارد. رونق این بخش از اقتصاد انگلی به دلیل استقبال بی‌شائبه‌ای تعداد زیادی از مردم کم‌درآمد است که ترجیح می‌دهند به جای خریدن ۵۰ عدد بلیط به قیمت ۵۰۰ تومان آن را به قیمت ۲۰۰ تومان بخرند. آنچه در این میان عواطف را جریحه‌دار می‌کند، دیدن بچه‌های کوچک از خانواده‌های کم‌بضاعتی است که از طرف دلالان اصلی و تهیه کنندگان این نوع بلیط تقلبی برای فروش، اجیر می‌شوند. تعجب نکنید! اگر چشمانتان را کمی بازکنید پول‌های هنگفتی را که این واسطه‌ها و دلالان به جیب می‌زنند خواهید دید! پولی که در طی یک ماه از چندین و چند برابر حقوق ماهیانه کارگری زحمت‌کش یا کارمندی ساده و متعهد تجاوز می‌کند. اما حاصل هیچ زحمت و تلاشی نیست جز ضربه‌زدن به اقتصاد کشور. حتی اگر با دید جستجوگر ماجرا را دنبال کنید و اگر کمی دل و جرات داشته باشید، از پشت صحنه این سناریو، یعنی از قراردادهای عوامل اصلی این جعل با صاحبان چاپخانه‌های متقلب اطلاع خواهید یافت که ثمره آن سود زیادی برای طرفین است!

در گزارش خبرنگار اجتماعی و فرهنگی ایسنا از یکی از مراکز عمده فروش بلیط جعلی، در حاشیه یکی از میدان‌های اصلی تهران نتایج زیر به دست آمد: هر دست فروش یا دلال عادی در این چرخه انگلی می‌تواند روزانه حداقل ۵۰۰ ورق از این کالای جعلی را بفروشد. هر ورق محتوی ۵۰ عدد بلیط است که به قیمت ۲۰۰ تومان در شرایط عادی به فروش می‌رسد (و حال آن که خرید همان تعداد بلیط از باجه بلیط فروشی به قیمت ۵۰×۱۰ = ۵۰۰ تومان است) به دلیل تفاوت فاحش قیمت میان کالای اصلی و جعلی و با توجه به این که بیشتر استفاده کنندگان از اتوبوس از قشر کم‌درآمد و فقیر جامعه هستند، فروش این نوع بلیط‌های جعلی، از بازار داغی برخوردار است. بطوری که طبق گزارش به دست آمده، هر واسطه عادی فروش بلیط جعلی در خیابان شهید سیدکمال‌الدین مرتجاعی (شهرستانی) قادر است روزانه حدود ۵۰۰ ورق از آن را به فروش رساند. عاملان اصلی تهیه این نوع بلیط‌هابه هر واسطه عادی بابت فروش هر ورق بلیط ۲۵ تومان می‌دهند و بنابراین تنها یکدست فروش عادی در این چرخه انگلی قادر است روزانه ۵۰۰ × ۲۵ یا ۱۲ هزار و پانصدتومان درآمد داشته باشد! حال خودتان حدس بزنید صاحبان چاپخانه‌های متقلب و افراد صاحب قرارداد با آنها که عوامل اصلی تهیه بلیط جعلی هستند چقدر درآمد دارند!!!؟

این چرخه انگلی شامل ۵ عضو دایمی است:

۱ – افرادی متقلب و بی‌تعهد که صاحب چاپخانه هستند.

۲ – عامل اصلی تهیه بلیط جعلی که با او قرارداد می‌بندد

۳ – واسطه‌های اصلی که بلیط جعلی را از عاملان اصلی می‌گیرند و به دست‌فروشان عادی می‌رسانند.

۴ – دست‌فروشان عادی که در حاشیه کوچه و خیابان‌ها می‌ایستند و پنهان و آشکار این کالا را به خریداران می‌فروشند.

۵ – خریداران بلیط جعلی، که اغلب مردم عادی از قشر کم‌درآمد فقیر و یا انسان‌های بی‌تعهد و بی‌مسئولیت هستند و در موردی بسیار نادر نیز ممکن است خبرنگاری جستجوگر باشد که به دنبال پیداکردن حلقه‌های بالاتر در این زنجیره است!

اختیار جوهری نام فردی مسن است که در این چرخه نقش شماره ۳ (واسطه اصلی) را بازی می‌کند. وی در گفتگو با خبرنگار ایسنا بلیط‌فروش بودن خود را انکار می‌کند. البته درست می‌گوید چون یک دست‌فروش عادی نیست بلکه یک واسطه اصلی است که کوپن‌فروشی نیز می‌کند. شغل اصلی وی بنائی و سیمان‌کاری است اما دلیل کوپن‌فروشی خود را فقر مالی بیان می‌کند و به خبرنگار ایسنا می‌گوید: من ۳ – ۴ تا دختربچه دارم و ماهی ۲۰ – ۳۰ هزار تومان اجاره می‌دهم. اگر امروز اینجا نیایم برای فردا محتاجم، من کوپن‌فروشی می‌کنم تا آبرویم را حفظ کنم. اما مرا به جرم کوپن‌فروشی از طرف شعبه ۵ – ۷ به زندان انداخته‌اند و به تازگی از زندان آزاد شده‌ام. وی مدعی می‌شود: درد دل من آن است که وقتی داد می‌زنم تا کوپن‌فروشی کنم، از آن طرف مامور می‌آید و می‌گوید ۱۰ هزار تومان به من بده تا تو را ول کنم. اگر به او این پول را ندهم من را به زندان می‌اندازد. در گفتگوئی با یک کودک ۱۰ ساله افغانی که تعداد زیادی از این بلیط‌های جعلی را برای فروش در دست داشت، چگونگی دریافت این بلیط‌ها را جویا شدیم. وی به خبرنگار ما گفت: فردی این بلیط‌ها را به من داد و گفت هر ورق از آنها را به قیمت ۲۵۰ تومان به فروش برسانم و بابت فروش ۵۰ عدد از این ورق‌ها، هزار تومان مزد بگیرم.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید دلایل گوناگونی مانند سودجوئی عوامل تولید و توزیع این کالای جعلی، فقر مالی برخی از واسطه‌های این چرخه انگلی، کم‌درآمدبودن و وجود فقر فرهنگی در خریداران و نبود برخورد صحیح و کافی قانونی با این افراد موجب بروز و گسترش این معضل اجتماعی شده است. اما این مساله خود از دلایل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی متعددی نشات می‌گیرد که در گزارش پیشین با عنوان کنکاشی در شبکه‌های اختاپوسی اقتصاد انگلی به آن پرداخته شده است.

دکتر رئیس‌دانا: در ایران دارائی خصوصی داریم، نه بخش خصوصی

دکتر فریبرز رئیس‌دانا در جلسهٔ نقد و بررسی عملکرد اقتصادی دولت خاتمی در شهر اهواز اظهار داشت که: در ایران بخش خصوصی وجود ندارد و فقط دارائی‌ها را خصوصی کرده‌ایم. یعنی بسیاری از منابع ملی را خصوصی کرده و به افراد خاصی داده‌ایم. او گفت، عده‌ای خاص بازار بورس ایران را در دست دارند.

رئیس‌دانا در این سخنرانی افزود: سنگین‌ترین مالیات را دولت در سال ۷۵ وضع کرد. در این سیاست تورمی کسانی که دستمزد ثابت دارند، قوهٔ خرید خود را از دست دادند و تنها کارکنان دولتی هزینهٔ دولت را پرداختند نه بنیادها و نهادها. وی گفت: منابع نهادها و بنیادها باید به منابع ملی برگردانده شود.

رئیس‌دانا از بیرون‌کردن افغانی‌ها از ایران به بهانهٔ بیکاری به شدت انتقاد کرد و افزود: اگر همین افغانی‌ها ایرانی بودند و در آلمان بسر می‌بردند و با آنها چنین رفتاری می‌شد، همگی صدای اعتراضمان بلند می‌شد. این روش و راه حل درست نیست و دولت با این کارها نمی‌تواند به ریشه‌ها توجه کند.

نظرات کارشناسان در مورد مشکلات اقتصادی

امیر ابراهیمی صاحبنظر مسائل اقتصادی می‌گوید: «تجربه نشان داده است رونق و رکود اقتصاد ایران تابعی از درآمدهای ارزی نفت است و در شرایط کنونی با توجه به افزایش بهاین نفت در بازارهای جهانی، با رونق مواجه نیستیم و همچنان رکود حاکم است. علل رکود اقتصاد ایران را می‌توان در عوامل سیاسی – اقتصادی و ساختاری جست و جو کرد».

وی می‌افزاید: «در بعد سیاسی – اقتصادی مهم‌ترین و اصلی‌ترین مشکل اقتصاد ایران تاکنون موضوع امنیت اقتصادی است. تنش‌های سیاسی اخیر در جامعه و ورود قوه قضائیه به بحث‌های سیاسی و درگیرشدن آن، به وضعیت امنیت اقتصادی در کشور شدیدا لطمه‌زده است و ثبات اقتصادی را در ایران دچار تزلزل کرده است و دورنمای نسبتا مبهم و نامشخص ایجاد کرده است».

این استاد دانشگاه تاکید می‌کند: «این امر باعث شده که سرمایه گذاری داخلی به ویژه در بخش‌های تولیدی، نقصان پیداکند و از سوی دیگر سرمایه گذاری خارجی نیز برنامه‌های خود را متوقف کرده است. بنا بر گزارش نشریه اقتصادی «امید» قرار بود حدود ۶ میلیارد دلار در ایران سرمایه گذاری خارجی انجام شود. به خاطر همین جریانات سیاسی متوقف شده است.

ابراهیمی تنها بخش اقتصادی دارای رونق نسبی را ساختمان دانست و خاستگاه این رونق موقتی را، رکود در بازار دیگر دارائی بیان کرد.

وی اضافه می‌کند: «تنش‌های موجود موجب شده است تا صاحبان سرمایه تلاش کنند سرمایه‌های خود را درگیرنکنند. چراکه احتمال ریسک را بالا می‌دانند».

ابراهیمی می‌افزاید: «دلیل دیگر مشکلات ساختاری نظام اقتصادی کشور است، که به رویه‌های غلط اقتصادی، عدم وجود نظام و سیستم اقتصادی در دوران پس از انقلاب بازمی‌گردد. که این موجب بوجودآمدن مشکلات ساختاری شده است. در گذشته افزایش درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت می‌توانست عدم کارآئی‌ها و ضعف‌های ساختاری را پوشش دهد ولی از آنجاکه مشکلات ساختاری طی بیست سال گذشته روز به روز عمیق‌تر شده است. مشخصه صنعت امروز در ایران حجم بزرگ و بی‌قواره، ارزبری بالا، کهنه و دست دوم و... است. بنابراین هر چه از درآمدهای ارزی نفتی را به آن تخصیص بدهیم، در بهترین وضعیت تنها حفظ وضعیت موجود کرده‌ایم».

وی تصریح می‌کند: از بسیاری از کارشناسان اقتصادی از سال‌ها پیش در باره عمیق‌ترشدن مشکلات ساختاری در اقتصاد ایران هشدار داده بودند. ابراهیمی مهم‌ترین راهکارهای برون‌رفت از این وضعیت را چنین توصیف می‌کند: «ما باید بسترسازی کنیم. در مرحله اول امنیت اقتصادی همراه با تغییر در ساخت قدرت تحقق پیدا بکند یعنی ما زمینه حمایت از بورژوازی متوسط را در کشور تقویت کنیم و سپس یک برنامه تعدیل ساختاری را که مرحله‌بندی و تدریجی است تدوین، پیاده و به اجرا بگذاریم».

وی در باره ناکارآمدی برنامه‌های اجراشده گذشته، می‌گوید: «برنامه‌های اول، دوم و سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی از هر دو بعد دارای اشکال است. برنامه اول ظاهرا تعدیل ساختاری بود ولی پیش‌بینی‌های برنامه‌ها با حفظ ساختارهای موجود همراه بود، در حالی که در برنامه تعدیل ساختاری، می‌بایست تمام ساختارها به هم بریزد. از این رو ماهیت این برنامه متناقض بود. دستگاه اجرائی نیز می‌خواست ابزارها حفظ شود. در نهایت جنبه ضد تعدیل ساختاری بر برنامه حاکم شد. در نهایت به دلیل فشار نیروهائی که دارای منافع بودند، آن جنبه‌هائی از تعدیل ساختاری اجرا شد که یکی منابع، برای برون‌رفت از این وضعیت و حل مشکلات ساختاری و به ویژه نظام اقتصادی در ایران ضرورت دارد که تحول سیاسی و قضایی اتفاق بیفتد. بنابراین توسعه نظام حقوقی، دمکراسی و نهاد دمکراتیک برای حل این مشکل‌ها پیش‌نیاز است، وقتی حقوق مالکیت و فردی به درستی در جامعه تحقق پیدا بکند، آنگاه مکانیسم‌های بازار می‌تواند شکل بگیرد. در غیر این صورت ما بازمی‌گردیم به برنامه‌های اقتصادی اجراشده که نظام حقوقی و فردی و سیاسی را نادیده گرفتند و آمدند نظام بازار آزاد را حاکم کردند. در جائی که ما در نظام حقوقی، سیاسی، قضائی مشکل داریم تسلط ساز و کار بازار منجر به بروز انحصارات، رانت و رانت‌جوئی و ثروت‌های بادآورده می‌شود چراکه ما قابلیت‌های مکانیسم بازار را نادیده گرفته‌ایم».

سوء مدیریت‌ها و نبود شایسته‌سالاری به اتلاف منابع ملی منجر شده است

مرجان نظیفی مدرس دانشگاه می‌گوید: «بسیاری از صاحبنظران اقتصادی معتقدند که اقتصاد ایران از اواخر سال ۱۳۷۳ وارد یک دوره رکودی شده است و در سال ۷۵ این رکود تعمیق شده و این سیر همراه با افت فعالیت‌های اقتصادی همچنان ادامه دارد. از طرف دیگر ما شاهد افزایش نرخ بیکاری به همراه کاهش بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه هستیم».

وی می‌افزاید: «ما با یک نرخ بیکاری بالا و نرخ رشد اقتصادی بسیار پائین مواجه هستیم و از طرف دیگر شاهد مسیر صعودی تورم هستیم. بخشی از این معضلات در اقتصاد ما به ساختارهای موجود برمی‌گردد و بطور مثال اکنون نرخ بهره اسمی در کشور پائین‌تر از نرخ تورم است پس بنابراین بسیار معقولانه است که کسی تمایلی به پس‌اندازکردن در بانک‌ها نداشته باشد و پس‌انداز ملی کاهش می‌یابد و در نهایت به محدودیت منابع اعتباری منجر می‌شود».

نظیفی اضافه می‌کند: «علیرغم شعارها مبنی بر کوچکترشدن حجم تصدی‌های دولت، شاهد افزایش حضور دولت در اقتصاد هستیم و این خود همراه است با کارآیی نامناسب. سوءمدیریت‌ها، نبود شایسته‌سالاری و... که همگی به اتلاف منابع ملی در حد بالائی در کشور منجر شده‌اند».

وی با اشاره به فرار سرمایه‌های داخلی و بی‌میلی سرمایه گذاران خارجی برای حضور در کشور گفت: «منبع عمده کسری بودجه دولت اکنون سیستم بانکی کشور است و استقراض از این سیستم بانکی همچنان به جامعه تحمیل می‌شود و این خود به تورم انجامیده است. در سالیان اخیر تخصیص منابع با بازده بسیار پایین انجام شده است».

وی می‌افزاید: «ما در جذب سرمایه گذاری داخلی و خارجی بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم، از سال ۷۲ تا سال ۷۸ کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی ۲/۹ میلیارد دلار بوده است. از سوی دیگر فرار سرمایه از اسفند ماه سال ۷۸ رشد بیشتر یافته است. اکنون در باره شاهد تبلیغات علیه سرمایه هستیم، اگر، می‌خواهیم از این وضعیت رکود تورمی خارج شویم باید تلاش کنیم تا زمینه حضور بخش خصوصی را گسترش دهیم ولی با این روند فرار سرمایه‌ها افزایش پیدا می‌کند».

این مدرس دانشگاه می‌افزاید: «از آنجاکه تقاضای رانت‌جویانه بالاست این تقاضا خود سیستم اداری و بوروکراسی مختص به خود را می‌طلبد، این سیستم هزینه ملی را افزایش داده است. که کارائی را کاهش داده و تخصیص منابع و عرضه را نیز با مشکل مواجه کرده است».

نابسامانی‌های برنامه اول و دوم عامل وضعیت تورم رکودی فعلی است

محمد صحرائیان استاد دانشگاه می‌گوید: «وضعیت رکودی که همراه با تورم است دنباله نابسامانی‌هائی است که از برنامه اول و دوم توسعه شروع شده است. در طی این دو برنامه به سرمایه و سرمایه گذاری توجه نشد و سرانه سرمایه گذاری در بخش‌های صنعت و کشاورزی ۷۱ دلار بوده و بخش عظیمی از درآمدهای ارزی به طرف معاملات وارداتی رفته است. و از ۳۲۵۰ دلار سرانه درآمدهای ارزی در طی این سال‌ها فقط همین مقدار تخصیص یافته است».

وی می‌افزاید: «در چنین شرایطی چیزی جز کاهش تولید نمی‌توان انتظار داشت. اکنون نیز علیرغم افزایش درآمدهای ارزی اگر فکری به این وضعیت نشود و سریعا به وضعیت اقتصاد و تولید سر و سامانی داده نشود سقوط کامل اقتصاد در سال ۲ – ۱۳۸۱ به وقوع خواهد پیوست. چراکه از سال دیگر سر رسید اوراق منتشر شده فرامی‌رسد و دولت توان پرداخت آن‌هارا نخواهد داشت».

صحرائیان در باره خروج سرمایه‌ها می‌گوید: «ما طی سال‌های گذشته برای صاحبان سرمایه و کارآفرینان یک نوع ضد ارزش قائل شدیم و یا کارخانه‌داری را یک کار مذموم می‌دانستیم و در این زمینه فرهنگ‌سازی شده است. به همین دلیل بسیاری از صاحبان سرمایه و کارخانه بهتر می‌بینند که سرمایه‌های خود را از کشور خارج کنند».

وی اضافه می‌کند: مشکل معیشت مردم که بسیار هم مهم است به دلیل کاهش درآمد سرانه است که خود آن نیز ناشی از کاهش سرمایه گذاری طی بیست سال گذشته است ما با دو مشکل مواجه بوده‌ایم: یکی برنامه‌ای برای تنظیم جمعیت نداشته‌ایم و دیگر با نقصان سرمایه گذاری مواجه شده‌ایم. یک نوع برخورد احساسی و شعاری با مسئله اقتصاد می‌شود و طی این ۲۰ سال هرگز با اقتصاد علمی برخورد نشده است و ما می‌بینیم دچار مشکل هستیم».

www.iran-archive.com

شعر سیاسی، شعر حزبی

اردلان عطارپور

اشاره: آقای کامیار عابدی در اثری با نام «شبان بزرگ امید» به سیری تحلیلی در زبان، فرم و محتوای آثار سیاوش کسرائی دست زده است. او در این کتاب به موضوعاتی اشاره دارد که در مورد شاعران حزبی و بخصوص در داخل کشور به آن کمتر پرداخته شده است. این اثر از سوی اردلان عطارپور مورد مداقه و بررسی اجمالی قرار گرفته و در «کتاب ماه ادبیات و فلسفه» درج شده است انتخاب عنوان فوق برای این مقاله از من است و ذکر این نکته هم ضروری است که تمامی موارد اندیشه‌ای و دیدگاهی نهفته در این نقد نیز مورد تائید من نیست. خسرو باقرپور

کامیار عابدی پژوهشگر و منتقد شعر و ادب معاصر ایران در آخرین کتاب خود که «شبان بزرگ امید» نام دارد به «بررسی زندگی و تحلیل سیر تاریخی و زبانی و شکلی و محتوائی اشعار سیاوش کسرائی شاعر معاصر پرداخته است» و در آخر هم نمونه‌هائی از شعرها و واپسین سروده‌های او را آورده است. عابدی در مقدمه از این‌جا شروع می‌کند که «ستایش یا نکوهش کسرائی کار آسانی است»(ص.۱) و ما اضافه می‌کنیم که البته در این بین همانا آسان‌تر «نکوهش کسرائی» است.

وقتی محمود به‌آذین یار غار و گرمابه و رفیق حزبی کسرائی که بر دفتر اشعارش مقدمه‌های ستایش‌آمیز می‌نوشت، این اواخر در باره وی گفت که احتمالا کسرائی ساواکی بوده است!(ص۲۱) معلوم است که دیگر نکوهش کسرائی به چه سادگی است. خود کسرائی هم از خود انتقاد دارد. او در واپسین سال‌های عمر، بعد از ترک وطن و در موقعی که در کشوری بیگانه می‌زیست، راه رفته را چنین به تازیانه انتقاد می‌گیرد: «شرمنده آن که پشت به یار و دیار خویش با صد بهانه روی به بیگانه می‌کند...»(ص.۱۴)

کسرائی در پلنوم همگانی هم‌مسلکان خویش گفت: «ما دیر کرده‌ایم، بسیار دیر و خطر هرگز نرسیدن و یا هرگز نتوانستن نیز در کمین ماست.»(ص.۳) اما کسرائی که در یک قمار بزرگ، زندگی و هنر شعر و همه‌چیزش را در راه حزب باخته‌اش داده بود، دیگر چیزی جز همان حزب «باخته» ندارد و در ادامه باز به ناچار و از سر استیصال با تمام انتقاداتی که دارد این طور تهدید می‌کند: «من به توده‌های حزبی می‌پیوندم»!(ص.۳) کسرائی نمی‌تواند بدون این که آینده‌ای پیش رو داشته باشد، گذشته خود را بکلی نفی کند. این است که چون با دوستان تنها می‌شد، می‌گفت: «ای دل غافل!» و باز «آرزو می‌کرد که در گوشه‌ای از دنیا، حتی به اندازه باغچه‌ای آن فکر بواقع اصولی پیاده شود».(ص۳۱) کسرائی که از میهن و مردم رانده شده بود، سوسیالیسم و اینترناسیونالیسم را نابود شده می‌دید، زندگی خود را بباد رفته حس می‌کرد، نمی‌توانست در نابودی و مرگ خود و آرزوهایش زندگی کند و از هول واقعیتی که بر سر او و امید و آمالش آوار شده بود این بار با «دل غافل» به دنبال جائی به خردی یک باغچه می‌گردد تا حداقل آرزوهایش را تا دم گور بکشاند و پیش از مرگ، نمیرد. این مکافات مردی است که در سراسر زندگی‌اش خطا رفت و حالا فقط می‌خواهد که ما اشک‌هایش را نبینیم! می‌خواهد بیش از آن‌چه مستحق است مکافاتش ندهیم، حداقل شاعری او را منکر نشویم.

کامیار عابدی می‌نویسد: «در شعر سیاسی، امکانی درخور برای رسیدن به جوهر شعر وجود ندارد...».(ص۹۹) روشن است که کسی با این تلقی به سراغ سیاوش کسرائی می‌رود، نمی‌تواند او را شاعر بداند، چنان‌که قاعدتا نباید فرخی یزدی، عارف قزوینی، ملک‌الشعرا بهار، ابوالقاسم لاهوتی و از امروزی‌ها مثلا هوشنگ ابتهاج، احمد شاملو و از خارجی‌ها لورکا، نرودا، ناظم حکمت و نظایر این‌ها را شاعر بداند! اما آن قضاوت ناعادلانه ریشه در تعریف و دریافت اشتباه کامیار عابدی از «شعرسیاسی» دارد. او می‌نویسد: «در شعر سیاسی، البته انگیختگی سیاسی اجتماعی مخاطبان در درجه نخست قرار دارد. وسعت دایره مخاطبان در هنگام سرودن کاملا در محور توجه است».(ص.۱۰) عابدی در جای دیگر می‌گوید: شعر سیاسی، شعری است که در درجه نخست به پیام اهمیت بدهد.(ص۴۸) معلوم است با این تکیه عابدی که شعر سیاسی در درجه نخست به پیام اهمیت می‌دهد، شعریت شعر، خود بخود منتفی و یا در درجات بعدی قرار گیرد. در حالی که در نظر ما شعر سیاسی، شعری است که پیام یا موضوع آن سیاسی باشد، همین. چنان‌که شعر اجتماعی، عاشقانه، حماسی، مردمی، رزمی، میهنی و... هم همین‌طور است. در واقع نباید سیاست‌زدگی دیروزی بخشی از هنرمندان ما، باعث سیاست‌گریزی امروزی بعضی از منتقدان گردد. سیاست هم جزئی از جامعه و زندگی است و گاهی بسیار مهم می‌شود و شعر از پرداختن به آن گریزی ندارد. مهم این است که شعر با شعار و بیانیه سیاسی یکی نشود، چنان‌که این خطر، مثلا در مورد اشعار عاشقانه هم وجود دارد که با سوز و گداز و آه و ناله یکی شود، یا چه بسیار اشعار اجتماعی که هیچ کدام باقی نمانده‌اند یا حداقل خوانندگی ندارند.

اتفاقا سیاوش کسرائی تا آن حد و حدود و زمانی که شعر سیاسی می‌گفت از موفق‌ترین شاعران بود. مگر «آرش‌کمانگیر» یک شعر سیاسی نیست؟ مگر نه این‌که این شعر «نقطه عطفی در شعر معاصر ایران بود»(ص۶۷) مگر نه این‌که این شعر «چون محور ممتدی تمام شعرهای‌سیاسی دهه پنجاه را به خود مربوط می‌کند»(ص۴۲) مگر کم بودند «شاعرانی که در هنگام شعرگفتن، منظومه کسرائی را پیش چشم داشتند»(ص۶۷) و مگر نه این است که پرویز ناتل‌خانلری ادیب و شعرشناس با وجود اختلاف مسلکی که با کسرائی داشت به ستایش او زبان گشود و از «راه تازه گوینده و کامیابی او» سخن گفت (ص۶۵) و مگر نه این‌است که «آرش‌کمانگیر» در غالب مجموعه اشعاری که از شاعران معاصر گردآمده، جا داشته است و مگر غیر از این است که اغلب اهل شعر حداقل چند بیتی از آن منظومه را از بر دارند:

...گاه گاهی
زیر سقف این سفالین بام‌های مه گرفته
قصه‌های درهم غم را ز نم‌نم‌های باران شنیدن
بی‌تکان گهواره رنگین‌کمان را
در کنار بام دیدن
یا شب برفی
پیش آتش‌ها نشستن
دل به رویاهای دامنگیر و گرم شعله بستن...
آری آری زندگی زیباست
زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست
گر بیفروزیش، رقص شعله‌اش در هر کران پیداست
ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست...
(از منظومه آرش کمانگیر)

هیچ‌کس نمی‌تواند «شعر» یا «سیاسی»بودن این آثار را نفی کند. در واقع اشکال کسرائی به خاطر اشعاری از این دست نیست. حتی دید سیاسی کسرائی به‌نوبه خود باعث بازشدن افق‌های تازه و تعبیرات و تصاویری شد که در شعر شاعران دیگر نبوده است.

اشکال کسرائی از آنجا شروع شد که وی به جای اشعار سیاسی‌ای از آن دست اشعار حزبی و تشکیلاتی گفت و آرام‌آرام کار به آنجا کشید که انگار بجای شعر، مصوبه‌های کمیته مرکزی را «منظوم» می‌کرد و یا فقط به مناسبت‌های حزبی طبع او به جوش می‌آمد:

«سلام رفقای اعتصابی
معدن‌کاوان شجاع سلام
تنها نیستید
نه در وطن خود و نه در میهن من...»(ص۱۲۲)

یا در باره دفتر حزب مورد علاقه‌اش در خیابان شانزده آذر می‌گوید:

«کندوی آدمیت آشیانه رستکاری...»(ص۱۰۰)

این‌ها دیگر شعر سیاسی نیست، شعرهای فرمایشی و حزبی و تشکیلاتی است و به گناه این «شعر»ها نباید اشعار سیاسی بسوزند و هیچ منتقدی نباید این دو نوع را با هم خلط کند. شعرسیاسی، «غزل برای درخت» است که علیرغم کینه رژیم پهلوی نسبت به کسرائی، این شعر حتی به کتاب‌های آموزشی دبستان‌ها راه پیدا کرد و کامیار عابدی هم آن را از «اوج‌های غریب»(ص۸۸) می‌داند:

«وقتی که بادها
در برگ‌های درهم تو لانه می‌کنند
وقتی که بادها
گیسوی سبزفام تو را شانه می‌کنند
غوغائی ای درخت
وقتی که جنگ وحشی باران کشوده است
در بزم سرد او
خنیاگر غمین خوش‌آوائی ای درخت...
چون با هزار رشته، تو با جان خاکیان
پیوند می‌کنی
بروا مکن ز رعد
بروا مکن ز برق که برجانی ای درخت...»(ص۱۶۶)

این‌که اگر در شعری «شعار» نباشد، ما آن را سیاسی نمی‌دانیم، اشکال از دید ماست، وگرنه «غزل برای درخت» به شهادت همین چند مصرعی که نقل شد، کاملا سیاسی است. چنان‌که در «چهل کلید» که چهل شعر منتخب از چهل و چند سال شاعری کسرائی است و در انتخاب آنها طبق آنچه در مقدمه آمده «بویژه دیدگاه سیاسی» شاعر مدنظر بوده، شعر «غزل برای درخت» نیز وجود دارد. فکر می‌کنم که حرف خود را زده‌ام و احتیاج به مطلب دیگر یا شعری به عنوان مثال نیست. اما دوست دارم که شعر «در شب سعدی» را بیاورم که کاملا سیاسی است و سعید نیاز کرمانی با وجود اختلاف مسلک با کسرائی آن را از بهترین اشعار صدسال اخیر دانسته است و عبدالرفیع حقیقت با وجود دیدگاه متضادی که با کسرائی دارد آن را از بهترین اشعار تاریخ ادب پارسی می‌داند. به شعر دقت کنید:

چه سپید کوهساری، چه سیاه‌ماهنابی
نرسد به گوش جز زاری و شیون عقابی
همه دره‌های وحشت به کمین من نشسته
نه مقدرم درنگی، نه میسرم شتابی
به امید هم‌زبانی، به سکوت نعره کردم
نه‌پیامدم طنینی که کمان برم جوابی
همه لاله‌های این کوه، ز داغ دل فسردند
چو نکرد صخره رحمی، چو نداد چشمه آبی
بنشین دل هوائی! که بر آسمان این شب
ندمید اختری کو نشکست چون شهابی
به سپهر دیدگاهام، به کرانه نگاهام
نبود به شب شکافی و از سحر سرابی
تن من گداخت در شب، ز عطش شکافتم لب
«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی»

نظر سعید نیاز کرمانی و عبدالرفیع حقیقت را در باره این شعر آوردیم، تا نظر خوانندگان در این مورد چه باشد که آیا اشعار سیاسی‌ای از این دست و از نوع «غزل برای درخت» **مجالی برای شعریت شعر نمی‌گذارند.** * عطارپور

پانوشت: *سعی کردیم تمامی ارجاعات و اشعار کسرائی یا آن‌چه مربوط به وی است، به کتاب «شبان بزرگ امید» برگردد. در دو مورد هم به کتاب‌های «آرش‌کمانگیر» و «چهل‌کلید» رجوع دادیم. اما در باره عیب شعر «در شب سعدی» می‌توان به کتاب‌های «شعری که زندگی است» به کوشش سعید نیاز کرمانی و همچنین به «نگین سخن»، جلد هشتم تالیف عبدالرفیع حقیقت مراجعه کرد. ▣

نامه منتشرنشده‌ای از صمد بهرنگی

به نقل از نشریه «شمس تبریز»

نشریه شمس تبریز به مناسبت سالگرد درگذشت صمد بهرنگی اقدام به انتشار برخی نوشته‌ها و نامه‌های منتشرناشده او کرد. نوشته زیر، نامه‌ای است که او در دفاع از دوست و همرزم خود بهروز دهقانی، بعد از این که وی را از آموزش و پرورش «منتظر خدمت» کردند، به اداره فرهنگ آذر شهر نوشته است. در این نامه ما با گوشه‌های بیشتری از شخصیت این دو آشنا می‌شویم.

اداره محترم فرهنگ شهر آذرشهر می‌خواهم چند کلمه‌ای در باره همکار عزیزم بهروز دهقانی که رونوشت تقاضای منتظرخدمت شدنش از اداره فرهنگ تبریز طی نامه شماره ۷۶۷۰ - ۴۰/۱۲/۱۴ به دبستان پیروزی رسیده است، عرض کنم. نامبرده جوانی است پاک و امیدوار که پنج سال مداوم است در ممقان که یک بار خانه و اثاثش را در آن به یغما بردند، خدمت می‌کند. خدمتی که از دست کمتر معلمی از آذرشهر برمی‌آید. فکرش را بکنید. جائی که در آن شاگرد کلاس نهم «مجله» را چیزی در ردیف لولهنگ و افتابه می‌دانست، کتابخانه‌ای را صاحب شده است که کتابخانه دبیرستان پهلوی شما با همه پول‌ها و کتاب‌های دولتی که نصیبش کرده‌اند، پیشش هیچ است. با دستی خالی لیک با دلی پرشور. کسی یک شاهی پول نداده که ای دهقانی بیا این را خرج کتابخانه‌ات کن. آن‌هم کتابخانه‌ای که مثل کتابخانه دبیرستان پهلوی شما عدمش به ز وجود. کتاب‌ها همیشه در اختیار و دسترس شاگردان است. دهقانی علاقه‌ای در شاگردانش ایجاد کرده است که پول می‌دهند و کتاب کرایه می‌برند و دهقانی با این پول کتاب‌های جدیدی می‌خرد. در این دبیرستان عریض و طویل چکار می‌کنند؟ من از این که اداره محترم راضی شده است به این آسانی‌ها فردی مانند دهقانی را، که من با تمام فرهنگ آذرشهرش برابر می‌دانم، منتظر خدمت شود بی‌نهایت غصه‌مندم. غصه او نیز کم از من نیست. او غصه خواهد کرد که برخلاف میلش دست پرصفایش را از دامان شاگردانش کوتاه می‌کنند. او غصه خواهد کرد که قضاوت‌های سطحی و دیده‌های ظاهربین فردی را از فرهنگ عزیز و مقدس جدا می‌کند که با تمام ذرات وجودش به آن عشق می‌ورزد و به سرنوشت آن علاقمند است. و علاقه‌اش مثل من تنها علاقه پولی نیست. با این فقر اخلاقی و جهل و ندانی که هر روز نمونه‌اش را در خود آذرشهر، هم اداره محترم و هم ما معلمین به چشم می‌بینیم، وجود دهقانی غنیمتی است بزرگ. چه خطائی از دهقانی سر زده است؟ چند بعد از ظهر یا قبل از ظهر غایب شده است و نتوانسته سر کلاس حاضر باشد. آیا در گذشته نیز این عمل تکرار می‌شده است؟ من به تمام ایمانم قسم می‌خورم که نه. شاید کاری داشته است. آیا مجازات کسی که پنج سال خون دل خورده است و یک بار خطائی از او سر زده است این قدر باید شدید باشد؟ شاید بشود در خود آذرشهر کارمندانی را پیدا کرد که بیش از او سر خدمت حاضر نشده‌اند و سر و صدایش نیز درنیامده است. دهقانی چه حمایت و چه دلخوشی از اداره فرهنگ دیده بود که چنین دل حساسش را شکستید و تقاضای «به شدت تنبیه شدن»اش را کردید؟ روزی دهقانی خسته و کوفته به در منزل خود، یا به قول خودش «آلونک»اش می‌رود می‌بیند قفل را شکسته‌اند و اثاثش را به غارت برده‌اند. نامردها حتی به نمکدان او هم طمع کرده بودند و این قضیه در ممقان اتفاق افتاد و حال دهقانی رفت که رفت. ولی او به روی خودش نمی‌آورد و دلشکسته نمی‌شود. بیش از پیش به تربیت جوانان روشن‌بین علاقمند می‌شود اما امروز از دیدن این که چنین کاری هم ممکن است بشود دلسرد و شکسته خواهد شد. دلسردی و شکستگی جوانی مثل دهقانی، که من می‌دانم در پشت تابناک و عریضش چه‌ها می‌گذرد، برای ایران عزیز و بخصوص فرهنگ آذرشهر ضایعه‌ای بزرگ است.

روزی که، در سال‌های گذشته، دهقانی و همکار عزیزش دولت‌آبادی فساد امتحانات و اوضاع دبیرستان عنصری را به اطلاع اداره فرهنگ رساندند و تقاضای رسیدگی کردند، روزی که حتی شاگردان دبیرستانی عنصری به نحوه فساد امتحانات متفرقه دبیرستان خود پی بردند و اداره فرهنگ خود را به نشنیدن زد - و یا شنیدند و مدارا کردند - دهقانی و دوستانش تا آن‌جا که از دستشان بر می‌آمد و به آن‌ها مربوط بود جلوی فساد را گرفتند. عده‌ای به‌طبع از ایشان ناراضی شدند و شاید هم خانه دهقانی و دوست و همکار گرامی‌اش سعادتی بخاطر همین نارضایتی به تاراج رفت.

دهقانی خطائی مرتکب شده است، اما بنظر من مستحق «بشدت تنبیه‌شدن» نیست. تازه دهقانی در دانشکده ادبیات هیچ سمتی ندارد که اداره محترم او را دانشجوی دانشکده ادبیات و کسی که «نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد» معرفی کرده‌اند. دهقانی نظرهای فرهنگی بلندی دارد که فکر آدم‌های خاکی نظیر من از تحلیل آن‌ها عاجز است. دهقانی جوان متواضع و فاضلی است که انسان‌دوستی و عشق به میهن شعار اوست. من از این که اداره محترم مقام دهقانی را تا درجه کسی که «نظری غیر از تحصیل در دانشکده ندارد» پایین آورده است، دارم دق‌مرگ می‌شوم. سواد دهقانی را هیچ یک از فرهنگیان آذرشهر ندارد و همچنین تواضع او را، صداقت او را، و پاکی او را. ای کاش من به اندازه تار موئی از او بلندنظری داشتم. دهقانی آدم بزرگواری است که در گیر و دار انحطاطات فکری و اخلاقی جامعه ما گیر نکرده و سقوط ننموده است. دهقانی انسان بی‌آزاری است که در گیر و دار تشویق‌ها و توبیخ‌ها و ابلاغ‌ها و مقام‌ها دستپاچه نمی‌شود. او راه خود را - که جز راستی و عشق به کار نیست - از هر کجا که باشد پیدا خواهد کرد. او انسان به معنی واقعی کلمه است و اگر می‌خواهد بشود - و خواستن توانستن است - لیکن من و عده‌ای نیستیم که جای خود دارد. نمی‌خواهیم که بشویم و باشیم و نمی‌دانیم نیستیم و نخواهیم شد. حسابی در جهل مرکبیم و آن کس که نداند و نداند که نداند در جل مرکب ابدالدهر بماند.

با تقدیم احترام آموزگار کلاس اول دبستان پیروزی صمد بهرنگی، ۴۰/۱۲/۱۵

مهرگان شادان و زیبا مبارک!

خسرو باقرپور

دهم مهر ماه از راه رسیده است روزی مبارک که جایگاهی بس سترگ و عظیم در تاریخ ایران و در دل و جان ایرانیان دارد. دهم مهر ماه روز جشن مهرگان است.

مهرگان یکی از بزرگترین اعیاد دوازده گانه ایرانیان پس از نوروز است. آورده‌اند که اهمیت مهرگان همسنگ اهمیت نوروز است و از دیرزمان این جشن باشکوه تمام در میهن ما همچون نوروز گرامی داشته شده است. نوروز و مهرگان در دو حد فاصل سال قرار دارند، نوروز دلیل برآمدن فصل گرما یعنی بهار و تابستان و مهرگان دلیل برآمدن فصل سرما یعنی پائیز و زمستان است. به دیگر سخن نوروز جشن بزرگ آغاز گرما و مهرگان جشن بزرگ آغاز سرما است. مهرگان جشن مهر و مهربانی، محبت و فروتنی و صفای روان است. مسعود سعد سلمان شاعر توانای قرن پنجم هجری در ستایش و نیکوداشت مهر و مهرگان می سراید:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بفزا ای نگار مهرچهر مهربان!

مهرگان را نیاکان ما بعد از برداشت محصول از مزارع و تاکستان‌ها، یعنی در زمان پر عشق و شور انداختن شراب گرامی و پیروز می‌داشتند. پس از این جشن بزرگ و با شکوه استراحت پنج ماهه زمستانی ایرانیان آغاز می‌گردید تا فصل خرم بهار با طلیعه نیکویش نوروز از راه برسد. تابستان که در پی نوروز از راه می‌رسید هفت ماه به طول می‌انجامد. مهرگان چنان با اسطوره‌های ایرانی عجین است و چنان پیوندی با ادبیات اسطوره‌ای ما دارد که آن را با تاریخ اساطیری ما پیوند زده‌اند، در ادبیات آن را جشن پیروزی کاوه بر ضحاک دانسته‌اند.

شاعران بسیاری مهرگان را جشن شادی، پایکوبی، عیش و مستی و سرور می‌دانستند و این گونه بسیار سروده‌اند:

بیا شادی کنیم امشب که جشن مهرگان آمد
که دست‌افشان بساط عیش و مستی در میان آمد!

و یا به گونه‌ای دیگر:

شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ شادی و شور کاروان آمد!

بعدها با استیلای تازیان بر ایران و ایلغار فرهنگی آنان مهرگان و گرامی‌داشت آن رو به ضعف نهاد، درخت سبز و شاداب مهرگان در تاریخ ایران بعد از اسلام دوباره از دل پر امید ایرانیان با شوری بی‌مانند روئید و در زمان سامانیان و غزنویان دگر بار به شکل عمومی آن متداول گردید. استیلای اعراب بر ایران علاوه بر این که به اضمحلال مهرگان و گرامی‌داشت آن نایل نگردید، بلکه خود از آن نیز متاثر شد، واژه مهرگان به صورت معرب آن (مهرجان) وارد زبان عربی گردید، و امروزه هم مهرجان را که در اغلب مناطق عرب‌زبان با گویش پارسی آن مهرگان تلفظ می‌شود معادل جشنواره و یا فستیوال به کار می‌برند. نفوذ مهرگان علاوه بر تاریخ و ادبیات اسطوره‌ای ما در موسیقی سنتی ما نیز حضور دارد مهرگانی یکی از گوشه‌های موسیقی ملی ایرانی است. ازرقی مهرگان را چنین می ستاید:

مهرگان نو در آمد بس مبارک مهرگان
فال سعد آورد و روز فرخ و بخت جوان!

www.iran-archive.com

سازمان جهانی کار و تهاجم به حقوق زنان کارگر

ترجمهٔ سارا طاهری

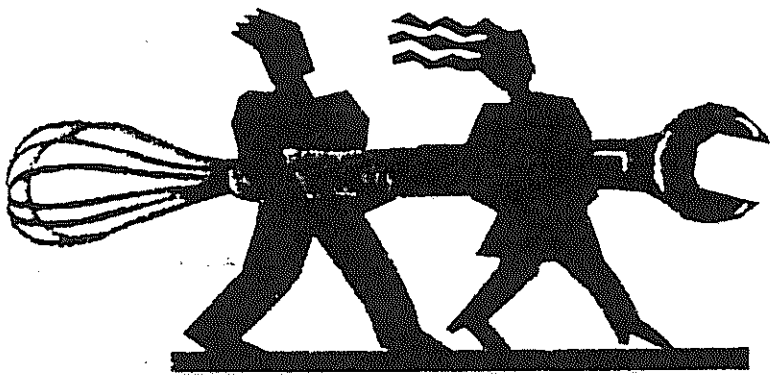

کنفرانس جهانی کارگری در ۱۴ ـ ۱۱ فوریه سال ۲۰۰۰ در سانفرانسیسکو با شرکت کمیتهٔ پیوند و بین‌المللی برای انترناسیونال کارگری (ILC) نزدیک به ششصد فعال جنبش کارگری و سوسیالیستی از ۵۶ کشور جهان و همچنین شورای کار سانفرانسیسکو (AFL - CIO) در آمریکا برگزار شد. این کنفرانس یکی از کمیسیون‌های خود را به مسئلهٔ گلوبالیزاسیون و زنان اختصاص داد.

بحث محوری این کمیسیون دفاع از کنوانسیون ۱۰۳ سازمان جهانی کار (ILO) بود. موضوع این کنوانسیون پاسداری از حقوق زنان کارگر در دوران بارداری و بعد از زایمان است. زنان کارگر از جمله قشری از این طبقه است که پیش و بیش از همه قربانی هجوم گلوبالیزاسیون هستند.

گزارش‌های ارائه شده از کشورهای مختلف حاکی از آن بود که استثمار زنان کارگر در جهان بیش از هر زمان دیگر تشدید یافته است. زنی از آمریکا در این کمیسیون خواهان تشکیل یک سازمان جهانی برای زنان طبقهٔ کارگر جهان به رهبری خود زنان شد. بخش زیادی از بحث‌ها پیرامون یافتن بهترین راه جهت سازمان‌دهی مبارزات در راستای دفاع از حق زنان کارگر به ویژه دفاع از مصوبات کنوانسیون ۱۰۳ سازمان جهانی کار می‌چرخید. زنانی از برزیل، مکزیک و سوئیس گزارش مبنی بر ابتکار تشکیل کمیته‌های وسیعی در کشور خویش با هدف دفاع از این کنوانسیون دادند. در کشورهای نامبرده و دیگر کشورها کمپین‌های دفاع از این کنوانسیون از طریق ارسال طومار، تظاهرات و ارسال قطعنامه برای اتحادیه‌ها، اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی به راه انداخته شده است.

در آلمان از فراخوان لوئیزا هاتون و زوبیکاجریل (دو تن از فعالین جنبش کارگری زنان)، از الجزایر و پاکستان مبنی بر تشکیل کمیتهٔ بین‌المللی زنان کارگر در ILC استقبال شده است، در فرانسه زنان کارگر برافروخته در حال سامان‌دهی یک پیکار داغ علیه تجدید نظر در کنوانسیون ۱۰۳ هستند. به گفتهٔ این زنان این «تغییرات» وسیله‌ای است در خدمت صاحبان سرمایه. پیکار زنان فرانسه تنها یک نمونه از کارزار زنان در جهان است. همان‌طور که یکی از شرکت‌کنندگان از بلژیک گزارش داد، برنامه‌ریزی وسیعی برای روز ۸ مارس انجام شد و یکی از شعارهای محوری زنان کارگر علیه سازمان جهانی کار که در تدارک تجدیدنظر در کنوانسیون ۱۰۳ این سازمان می‌باشد، خواهد بود. قطعنامهٔ تصویب شده از سوی کمیسیون گلوبالیزاسیون و زنان حاوی این نکات بود:

نظر به این‌که گلوبالیزاسیون دستاویزی جهت هرچه ارزان‌تر نمودن نیروی کار است و در جهت نابودی کلیهٔ دستاوردهای تاکنونی طبقهٔ کارگر عمل می‌نماید؛

نظر به این‌که زنان نخستین گروهی هستند که در معرض بیکارسازی‌ها، استثمار مضاعف و مقررات‌زدائی‌های (deregulation) عمومی (در جهت پائین آوردن استاندارد زندگی) قرار دارند؛

نظر به این‌که کنوانسیون‌های ILO در حال حاضر تنها پایهٔ مشترک حقوقی بسیاری از حقوق تاکنون به دست آمدهٔ کارگران است، گرچه در کشورهای مختلف ممکن است به اشکال مختلف عمل نماید و حتی در بعضی از کشورها فاقد ضمانت اجرائی باشد؛

نظر به این‌که کنوانسیون شمارهٔ ۱۰۳ سازمان جهانی کار که بخشا از حقوق زنان کارگر دفاع می‌کند، مورد تهدید جدی از سوی نمایندگان دولت‌ها و صاحبان سرمایه در سازمان جهانی کار قرار دارد و این تهدید تحت پوشش «اصلاح» قرار است در ماه ژوئن در کنفرانس سالانهٔ ILO عملی شود و یکی از اهداف این «اصلاحیه» مجاز نمودن اخراج زنان کارگر باردار است. تا وقتی که حقوق مادران کارگر مورد تهدید قرار گرفته است، سرویس‌های خدمات اجتماعی و کمک هزینه به مادر و کودک نیز در سراسر دنیا از سوی دولت‌ها، که خود نمایندگان صاحبان سرمایه می‌باشند، مورد تجاوز قرار دارد؛

بنابراین کمیسیون «زنان کارگر و گلوبالیزاسیون» تاکید دارد که سازمان‌ها و کمیته‌های دفاع از حقوق زنان کارگر که در این کنفرانس شرکت دارند، امروز باید دفاع از کنوانسیون ۱۰۳ ILO را در صدر خواست‌های خود قرار دهند.

بدین‌وسیله کمیسیون پیشنهاد می‌نماید که:

ـ روز ۸ مارس، روز جهانی زنان، تبدیل به روز سازماندهی زنان علیه اصلاح کنوانسیون ۱۰۳ شود و همکاران در کشورهای مختلف خودمختارند که شکل و شیوهٔ خاص مبارزاتی کشور خویش را به کار گیرند.

ـ فشار به دولت‌ها و تلاش در جهت امضای کنوانسیون توسط کلیهٔ دولت‌ها و این که این دولت‌ها در کنفرانس ژوئن که همه ساله در ژنو برگزار می‌شود، علیه تجدیدنظر در این کنوانسیون مخالفت خود را اعلام نمایند.

ـ تسلیم بیانه‌ای به هیئت برگزارکنندهٔ کنفرانس ماه ژوئن ILO و انتخاب یک هیئت از سوی کنفرانس کارگری سانفرانسیسکو برای شرکت در این کنفرانس با خواست عدم تغییر در کنوانسیون ۱۰۳، رعایت و اجرای این کنوانسیون از سوی کلیهٔ کشورهائی که عضو این سازمان هستند.

ـ تسلیم بیانه‌ای به هیئت برگزار کنندهٔ کنفرانس ماه ژوئن ILO و انتخاب یک هیئت از سوی کنفرانس کارگری سانفرانسیسکو برای شرکت در این کنفرانس با خواست عدم تغییر در کنوانسیون ۱۰۳، رعایت و اجرای این کنوانسیون از سوی کلیهٔ کشورهائی که عضو این سازمان هستند.

ـ درخواست یک بولتن به عنوان شبکهٔ ارتباط، تبادل‌نظر و انتقال تجربیات و دستاوردهای مبارزاتی کارگران کشورهای مختلف و همچنین بالا بردن سطح آگاهی خوانندگان این بولتن.

ضمنا باید به پیشنهاد دیگری از سوی شرکت‌کنندگان از آلمان اشاره نمود که خواهان محدود نکردن این کمپین به ۸ مارس هستند و بر آنند که به پیشبرد این مسئله در اول ماه مه بیشتر توجه شود.

شرکت‌کنندگان از کشور الجزایر و استرالیا پیشنهاد دادند که این کمیسیون به عنوان یک مرکز هماهنگی و یک کمیتهٔ دائم پیوند برای پیشبرد این کمپین بین‌المللی در دفاع از کنوانسیون ۱۰۳ ILO رسمیت یافته و عمل نماید.

مرکز بین‌المللی خدمات اجتماعی (psi) که یکی از عمده‌ترین بخش اتحادیه‌ای در جهان است، در گزارشی تحت عنوان «کنوانسیون مربوط به حقوق زنان کارگر مورد تهدید جدی قرار دارد» می‌نویسد: پیشنهاد اصلاح این کنوانسیون که تا این حد مفاد آن را تضعیف می‌کند شوک‌آور است. این پیشنهادات از سوی کارفرمایان در سال ۱۹۹۸ مطرح شد و در آخر فوریهٔ سال ۱۹۹۹ از سوی دبیرخانهٔ ILO مورد پذیرش قرار گرفت. از آن سال تاکنون تشکلات مستقل کارگری و فعالین این جنبش در جهان به‌ویژه در آمریکا و اروپا جهت رد این پیشنهادات اعتراضات فراوانی کرده‌اند.

بخشی از این پیشنهادات در اصلاح این کنوانسیون که در گزارش psi بخش اخبار جنبش زنان آمده است، به قرار زیرند.

* برداشتن پرداخت اجباری حداقل دوسوم حقوق به زنان در دوران مرخصی بارداری و بعد از زایمان.
* برداشتن ضرورت شش هفته مرخصی بعد از زایمان به عنوان یک حق قانونی.
* برداشتن حق مرخصی اضافی بعد از زایمان در صورت نیاز.
* برداشتن حق مرخصی جهت مراقبت از کودک.
* برداشتن ضرورت دسترسی به پرسنل متخصص در بهداشت و مراقبت هنگام زایمان و بعد از زایمان.

علاوه بر نکات بالا، پیش‌نویس کنواسیون پیشنهادی از سوی ILO بر این مسئله تاکید دارد که حق برخورداری از مرخصی دوران بارداری و بعد از زایمان، میزان حقوق دوران مرخصی و مدت زمان آن باید در هر کشوری بنا بر شرایط موقعیت ویژهٔ همان کشور تعیین شود.

در این‌جا باید به دو تفاوت اساسی بین این دو کنوانسیون (فعلی و پیشنهادی) توجه کرد. در کنوانسیون کلیهٔ اتحادیه‌های کارگری و ریز و درشت می‌توانند توسط سازمان جهانی کار به آن مراجعه نموده و خواهان برآورده شدن خواسته‌های کارگران ـ که طی سال‌ها مبارزه در کنوانسیون‌های این سازمان گنجانده‌اند ـ شوند. اما در کنوانسیون پیشنهادی، به دولت‌ها این قدرت داده شده است که تعیین کنند کارگران زن از نظر این دولت‌ها دارای چه حقوقی هستند، کدام یک از این حقوق در این کشورها قابل اجراست و کدام‌یک غیرعملی است. بنابراین طبق قوانین جدید سازمان جهانی کار یک زن کارگر آسیائی نمی‌تواند حتی روی کاغذ هم حقوقی برابر با یک زن اروپائی داشته باشد.

ILO مدعی است که این کنوانسیون تضعیف نشده بلکه به کنوانسیونی نوین تغییر یافته است. آیا واقعا چنین است؟

کنوانسیون مربوط به حقوق و مزایای دوران بارداری و بعد از زایمان کارگران زن، جزء اولین پیمان‌هائی است که در سال ۱۹۱۹ (سال تاسیس ILO) توسط این سازمان به تصویب رسید. متن این کنوانسیون در سال ۱۹۵۲ با توجه به تکامل قوانین مدنی در جهان به ویژه قوانین سیستم تامین اجتماعی که اکثریت زنان کارگر را تحت پوشش خود درآورد، تغییراتی یافت. از این تغییرات می‌توان به عنوان نوآوری و تکامل این کنوانسیون سخن گفت.

بر اساس اصول پایه‌ای و حقوقی ILO زمانی می‌توان در کنوانسیون‌های این سازمان تجدیدنظر نمود که تغییرات موردنظر افزایش میزان حمایت از حقوق کارگران را در بر داشته باشد، این مسئله در «تغییرات» و تجدیدنظر در کنوانسیون ۱۰۳ که قرار است در ماه ژوئن سال ۲۰۰۰ مورد بحث قرار گیرد، نه‌تنها صادق نیست، بلکه در تناقض با اصول پایه‌ای و حقوقی ILO است، چراکه این تغییرات همانگونه که psi نیز بدان اشاره نموده، نه تنها باعث تقویت این کنوانسیون نیست بلکه تضعیف شدید آن را موجب می‌شود و میزان پاسداری از حقوق پذیرفته شدهٔ زنان کارگر را نیز قویا کاهش می‌دهد. در پی کنفرانس کارگری فوریهٔ سال ۲۰۰۰ اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری مستقل در سانفرانسیسکو، کمپین وسیعی علیه کنوانسیون پیشنهادی سازمان‌دهی کرده‌اند.

خانم لیزاهیپ، که به نمایندگی از اتحادیهٔ کارکنان آموزش و پرورش استرالیا در این کنفرانس شرکت داشت، معتقد است که نه تنها باید از تصویب کنوانسیون پیشنهادی که حافظ منافع کارفرماست، جلوگیری نمود بلکه بایستی در کنفرانس ILO از تقویت این کنوانسیون و تغییر آن به نفع زنان کارگر سخن گفت. دستیابی به یک استاندارد حقوقی برای تمامی زنان کارگر دنیا باید خواست ما در کنفرانس سازمان جهانی کار باشد. وی همچنین براین مسئله که تنها از طریق یک کمپین بین‌المللی می‌توان کنوانسیونی مترقی را به دولت‌ها و کارفرمایان تحمیل نمود تاکید داشت. لیزا بر این باور است که خواست زنان کارگر جهان باید از سوی خود زنان کارگر به گوش کارفرمایان و سازمان جهانی کار فرو رود، باید زنان کارگر جهان در تصویب کنوانسیونی که دربرگیرندهٔ حقوق آنان است، نقش داشته باشند و این تنها از طریق همبستگی تمامی کارگران زن دنیا امکان‌پذیر است.

کارفرمایان و دولت‌ها چنین استدلال می‌کنند که کنوانسیون مربوط به حقوق زنان کارگر خشک و غیرقابل انعطاف است و زمان آن رسیده که این کنوانسیون را تغییر داد. اما کارگران و تشکل‌های کارگری برآنند که هدف کارفرما از تغییر این کنوانسیون، تضعیف حقوق زن کارگر و فرزند اوست. بنابراین ما ضمن مبارزه علیه پیشنهاد ILO مبنی بر تغییر این کنوانسیون خواهان کنوانسیونی که دربرگیرندهٔ:

* حراست از حقوق کلیهٔ زنان کارگر؛
* تامین مدت زمان مرخصی کافی که بتواند تندرستی مادر و نوزاد وی را تامین نماید؛
* پاسداری از تامین مالی زن کارگر و کودک وی در دوران مرخصی؛
* تضمین فرصت و امکانات در جهت دسترسی به بهداشت و مراقبت‌ها مادر و کودک؛
* ممنوعیت اخراج زنان به دلیل بارداری و زایمان و مراقبت از کودک خویش؛
* ممنوعیت هرگونه برخورد تبعیض‌گونه به زنان کارگر که دوران بارداری و زایمان را می‌گذرانند؛
* مجاز شمردن شیر دادن به کودک در محیط کار.

در تعریف مفاهیم بکار برده شده در کنوانسیون پیشنهادی، تغییراتی در تعریف زن و کودک داده شده است که در تناقض با حقوق انسانی است.

ما برآنیم که کنوانسیون بایستی کلیهٔ زنان و کودکان بدور از هرگونه برخوردهای تبعیض‌گونه، متأهل و غیرمتاهل، کودک حاصل از یک ازدواج رسمی و یا غیررسمی را شامل شود. کنوانسیون پیشنهادی تلاش دارد که در تعریف زنان شاغل، یک تعریف کلی بدهد که این کنوانسیون شامل زنانی که استخدام موقت هستند، زنانی که کار فصلی یا کار کنتراتی انجام می‌دهند، نشود.

با توجه به این که بخش زیادی از این کنوانسیون دربرگیرندهٔ کلیهٔ کارگران است، پیشنهاد می‌شود که به جای زنان شاغل از اصطلاح زنان کارگر استفاده شود.

کنوآنسیون ۱۰۳ دارای ۱۷ بند می‌باشد، که برگردان بندهائی را که قرار است ILO به پیشنهاد نمایندگان کارفرمایان و دولت‌ها ـ که خود وسیع‌ترین بخش این سازمان را تشکیل می‌دهند ـ تغییر داده شوند، در زیر می‌خوانید:

در بند ۱ آمده است که این کنوانسیون شامل زنان شاغل در کارخانه‌های صنعتی، در مشاغل غیرصنعتی، بخش کشاورزی و زنان مزدبگیری که در خانه کار می‌کنند است.

بند ۲ توضیح می‌دهد که مراد از زن، کلیهٔ زنان بدون مرزهای سنی، ملی، نژادی، مسلکی و یا موقعیت تاهل را شامل می‌شود و منظور از کودک، کودک حاصل از ازدواج رسمی و یا یک رابطهٔ غیررسمی است.

بند ۳ (۱) زنانی که تحت پوشش این کنوانسیون قرار می‌گیرند با در دست داشتن گواهی پزشکی مبنی بر تاریخ تقریبی زایمان، برخوردار از حق استفاده از مرخصی دوران بارداری هستند.

بند ۳ (۲) مدت زمان مرخصی دوران بارداری حداقل دوازده هفته است و علاوه بر این یک دورهٔ مرخصی بعد از زایمان نیز ضروری است.

بند ۴ (۱) هنگام غیبت به دلیل مرخصی بعد از زایمان، زن کارگر باید دارای حق دریافت پول نقد و کمک هزینهٔ پزشکی باشد.

بند ۵ (۱) زن کارگر حق دارد هنگام بیماری کودک خویش جهت مراقبت از کودک از رفتن به سرکار خودداری نماید، مدت زمان این غیبت بر اساس قوانین و مقررات ویژهٔ هر کشور تعیین می‌شود.

بند ۶ اخطار و یا تهدید به اخراج از سوی کارفرما به دلیل غیبت (مرخصی دوران زایمان و یا مراقبت از کودک) چه در طول مرخصی و چه پس از اتمام مرخصی عملی غیرقانونی است. ▣

برگرفته از نشریه جنس دوم

سازمان ملل:

تبعیض و خشونت علیه زنان و دختران را پایان دهید

سازمان ملل متحد در یک گزارش تحقیقی از وضعیت زنان در جهان، خواستار پایان بخشیدن به تبعیض به عنوان یک اولویت «فوری» در خصوص حقوق بشر و توسعه شد.

در این تحقیق با تاکید بر «تبعیض جنسی» آمده است: با وجود تحولات عظیم در قرن بیستم، تبعیض و خشونت علیه زنان و دختران در گوشه و کنار جهان عمیقا در فرهنگ‌ها ریشه دارد.

به گزارش مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، یک سلسله حقوق دختران و زنان را مورد تاکید قرار داده است.

در این تحقیق تصریح شده است: این قراردادها که در طول چند دههٔ گذشته توسط دولت‌ها تائید شده و از نهضت‌های جهانی زنان تاثیر پذیرفته‌اند، مبنای حقوقی را برای خاتمه دادن به تبعیض جنسی و نقض حقوق بشر به لحاظ جنسیت ارائه می‌کند و دولت‌ها را ملزم به رعایت آن می‌نماید.

سازمان ملل متحد در این تحقیق با بیان یک سلسله راه‌کارهائی به رهبران سیاسی، توصیه کرد که آنان می‌توانند از تساوی جنسی حمایت کرده و آن را ترویج نمایند و دیگران را نیز ترغیب کنند که همین راه را در پیش گیرند.

این سازمان جهانی همچنین توصیه کرد: افزایش مشارکت زنان در امور سیاسی راه مهم دیگری در جهت پیشرفت است.

در این تحقیق با اشاره به اینکه «محدودیت‌های موجود علیه زنان خسارات سنگینی به بار می‌آورد»، اعلام شد: در سراسر جهان میلیون‌ها دختر و زن در معرض بدرفتاری و خشونت قرار می‌گیرند و از حقوق قانونی زنان نیز حمایت نمی‌شود.

سازمان ملل متحد در گزارش خود با ارائهٔ آماری از وضعیت زنان کشورهای در حال رشد، به نمونه‌هایی از آن اشاره کرد و نوشت: در این کشورها سالانه تقریبا ۳۰درصد از زنان که تعداد آنها به ۳۸ میلیون نفر می‌رسد، از هیچ‌گونه مراقبت‌های مربوط به پیش از زایمان برخوردار نمی‌شوند.

در گزارش مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران هیچ آماری از کشورهای توسعه یافته منتشر نشده است.

این تحقیق می‌افزاید: در عین حال بسیاری از کشورها اقداماتی در جهت حمایت از حقوق زنان و ارتقا برابری میان آنان و مردان آغاز کرده‌اند. اما پیشرفتی که عملا حاصل شده است، «بسیار کند» بوده است. ▣

نقش آلمان در رویدادهای یوگسلاوی

ادامه از صفحه ۱۲

اپوزیسیون، پیش از انتخابات در غرب برای چگونگی کنترل نتایج آرا و جلوگیری از تقلب، آموزش دیده بودند.

بخش دیگری از سیاست کمک به اپوزیسیون یوگسلاوی، روابط مستقیم شهرداری‌های آلمان با آن دسته از شهرداری‌ها در یوگسلاوی بود که توسط مخالفان میلوشویچ اداره می‌شدند. حدود ۴۵ میلیون مارک از طریق طرح‌هائی مانند «انرژی برای صلح»، «آموزش برای صلح» و «آسفالت» برای صلح به شهرداری‌های یوگسلاوی داده شد، در حالی که این کشور رسماً مورد تحریم غرب قرار داشت. در آلمان، در حقیقت بودجه این طرح‌ها را نه شهرداری‌ها، که وزارت خارجه این کشور از طریق شهرداری‌ها تأمین کردند. همچنین اداره روابط عمومی دولت آلمان از طریق برخی ایستگاه‌های رادیو تلویزیونی این کشور، به رسانه‌های مستقل در یوگسلاوی کمک رساندند.

هنگامی که انتخابات اخیر ریاست جمهوری یوگسلاوی برگزار شد، گرهارد شرودر صدراعظم آلمان در یک مکالمه تلفنی از ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه قول گرفت که مسکو پیروزی کاستانیتسا را به رسمیت بشناسد. یوشکا فیشر، وزیر خارجه آلمان در پاسخ به این سئوال که آیا این اقدامات، دخالت غیرمجاز در امور داخلی یک کشور مستقل نبود، گفت اگر این سیاست پیش نمی‌رفت، ممکن بود روند رویدادها در یوگسلاوی به خون‌ریزی گسترده‌ای بیانجامد. فیشر افزود تاریخ آلمان، این کشور را متعهد می‌کند که در برابر دیکتاتوری‌ها، از مخالفان دمکرات حمایت کند. ▣

www.iran-archive.com

در حاشیهٔ طرح عفو عمومی

منع تعقیب، بازگشت شرافتمندانه به کشور

حسین جواهری

سرانجام پس از ۲۱ سال طرحی با نام «عفو عمومی» توسط عده‌ای از نمایندگان به مجلس ارائه شده است. نفس این اندیشه که می‌خواهند بازگشت ایرانیان خارج از کشور را قانونمند نمایند، مثبت است. زیرا همه می‌دانند که طی چند سال گذشته عدم وجود قانون مدون در این زمینه باعث صدمات بسیاری گردید. چه بسیار افرادی که با قلبی سرشار از عشق به وطن به ایران سفر کردند و گرفتار گزمگان ژریم گردیدند و سر از شکنجه گاه‌ها درآوردند و در این میان برخی هم جان باختند. چه بسیاری که مجبور به پاسخ به پرسش‌هائی شدند که عذاب وجدان آن پاسخ‌ها، آسیب‌های روحی و روانی برایشان در بر داشته و تا آخر عمر این بار سنگین را با خود حمل خواهد نمود.

عدم وجود ضابطه، برخی را دنبال رابطه‌هائی کشاند که در بسیاری موارد آلودگی‌هائی را به همراه داشت.

بگذریم که خیل عظیمی هم از فضای ایجاد شده طی ۳ سال گذشته استفاده نمودند و مانع ورود به کشور را از سر راه برداشتند. نبود قانون، مانع جدی برای ورود بخشی از ایرانیان که شامل نخبه گان علمی، هنری، متخصصین و صاحبان سرمایه و همچنین فعالین سیاسی بوده است. تصویب این قانون در مجلس در صورتی که نارسائی‌های آن برطرف شود، گام مهمی است در راستای همدلی و همبستگی ملی، در راستای تحقق شعار «ایران برای همهٔ ایرانیان» و مرحمی بر جراحت دیرینه‌سال تبعیدیان.

عفو عمومی نه، منع تعقیب آری

بخشی از حاکمیت، یعنی محافظه کاران تبلیغات گسترده‌ای علیه طرح عفو عمومی راه انداخته‌اند و آن را مخالف امنیت کشور (بخوان امنیت خودشان) می‌دانند و خواهان جلوگیری از بازگشت شرافتمندانهٔ ایرانیان به کشور و حتی مجازات آنان هستند. برخی از تئوریسین‌های خشونت نظیر مکارم شیرازی و مصباح یزدی این طرح را خلاف اسلام می‌دانند و نیروهای نظیر کروبی که در حال لاس‌زدن با هر دو طرف هستند، مخالفتشان را با این طرح اعلام کرده‌اند.

اپوزیسیون خارج از کشور با دو نگاه کاملا متفاوت به این طرح نگریسته‌اند. گروهی ضمن مخالفت اعلام کرده‌اند که اگر قرار بر عفو باشد، باید رژیم و دست‌اندرکاران حکومت مورد بخشایش قرار گیرند، نه تبعیدیان. و گروهی دیگر این طرح را اقدامی مثبت اما ناکافی می‌دانند.

به نظر راقم این سطور، اساسا باید کلمهٔ «عفو عمومی» از پیشانی این طرح برداشته شود. عفو وقتی مطرح می‌شود که جرم و یا گناهی و یا ظلمی حادث شده باشد و صاحب حق و یا مدعی‌العموم بنا به دلایلی در شرایطی خاص از حق مجازات صرف‌نظر کند و مجرم، گناهکار و یا ظالم بخشوده شود.

از بانیان طرح سئوال می‌کنم مظلومی را بخشیدن، در چارچوب بازگشت شرافتمندانه به کشور و دعوت صادقانه به بازگشت تبعیدیان می‌گنجد؟

طی ۲۱ سال حکومت جمهوری اسلامی ظلمی بزرگ بر مردم ایران روا داشته شده و از نابکاری و ندانم‌کاری و جهالت این حاکمان کمتر خانواده‌ای در سرزمین ما از آسیب به‌دور بوده است.

چگونه می‌توان هزاران زن و مرد ایرانی را که حکم محکومیت را در بیدادگاه‌ها گرفته بودند و خیلی‌ها دوران محکومیت‌شان را تمام کرده بودند با ۳ سئوال در طی چند دقیقه به جوخه‌های اعدام سپرد و بعد بازماندگان آنان را عفو نمود.

چگونه می‌توان پس از فتح خرمشهر، جنگی را با عزت و احترام با پیروزی و با گرفتن غرامت جنگی به پایان برد ولی با سیاستی جاهلانه و احمقانه بر ادامهٔ جنگ پای فشرد و هزاران هزار ایرانی را به دیار نیستی فرستاد و سرمایه‌های بزرگ ملی را نابود نمود و سرانجام در شرایطی خفت‌بار جام زهر را سر کشید و بعد بازماندگان همان سربازان، همان مظلومان را، همان نیروهائی را که در سخت‌ترین شرایط بعد از فتح خرمشهر پرچم «مردم ما صلح می‌خواهند، جنگ را تمام کنید»، را برافراشتند، اکنون باید مورد عفو قرار گیرند.

اگر بخواهیم سیاههٔ این ندانم‌کاری و نابکاری را بنویسیم، مثنوی هفتادمن می‌شود.

واقعیتی انکارناپذیر است اگر برای جلوگیری از خون و خون‌ریزی و برای آشتی ملی، برای نجات ایران، قرار و بخشش و عفو و گذشتی باشد در درجهٔ اول باید شامل دست‌اندرکاران رژیم گردد.

البته بسیاری از نیروهای اپوزیسیون نیز کارنامهٔ روشن و پاکی ندارند، چه آنانی که در اوایل انقلاب با سیاست کودکانهٔ خود در ترکمن‌صحرا و کردستان ماجراجوئی کردند، آنانی که با شعار سرنگونی بر آتش تضادها و اختلافات افزودند و آنانی که به نام مجاهدت در راه خلق با حرکت مسلحانه دست به ترور و خرابکاری زدند و هنوز هم بر سیاست‌های انحرافی و کجروانه‌شان پافشاری می‌کنند. در صورتی‌که صحبت عفو بخششی باشد، شامل آنان نیز می‌گردد. بنابراین «عفو عمومی» بحث پیچیده و دشواری است.

حتماً پدران و مادران و فرزندانی یافت می‌شوند که به راحتی افرادی را که باعث نابودی عزیزانشان در زندان‌ها، جبههٔ جنگ، ترور خیابانی و... گردیدند، مورد بخشش و عفو قرار نمی‌دهند و خواهان مجازات و کیفر آنان هستند. چه کسی می‌تواند از آنان بخواهد از حقشان صرف‌نظر کنند. در هر صورت آرزوی این که روند اصلاحات در میهن ما به گونه‌ای پیش رود که ما هم مانند آفریقای جنوبی، شیلی و... بتوانیم با تشکیل کمیته‌های حقیقت‌یاب، در جهت احقاق حقوق آنان برآئیم تا قدری از مصائبشان کاسته شود.

سخنی با نمایندگان اصلاح‌طلب

نیت خیر شما در مورد تحقق واقعی شعار «ایران برای همهٔ ایرانیان»، وقتی ریشه‌ای و همه‌جانبه است که این طرح بر پایه‌های عادلانه استوار شود. به همین خاطر «عفو عمومی» آنگونه که نوشته‌اید باید حذف شود و به جای آن منع تعقیب و بازگشت شرافتمندانه به کشور، قرار گیرد.

در ضمن، کسانی که با احساس مسئولیت به ایران می‌اندیشند باید در مورد فرزندان بیراهه‌رفته و خطاکار هم راه چاره‌ای بیندیشند و راه‌هائی را نشان دهند تا آنان نیز به سرزمینشان برگردند.

حذف و نادیده گرفتن این فرزندان خطاکار با شعار «ایران برای همهٔ ایرانیان» مغایرت دارد.

باید زمینهٔ گفتگو و مذاکره با همه بدون استثنا برقرار گردد و تنها شرط بر زمین‌گذاردن سلاح و دوری‌گزیدن از خشونت باشد. ▣

۱۱ اکتبر ۲۰۰۰

بازنگری در مفهوم فعالیت سیاسی

ر. سریع

روشنفکران سیاسی ایران در چند دههٔ اخیر همواره در پی کسب قدرت سیاسی بوده‌اند. سال‌ها کار سیاسی معادل فعالیت تشکیلاتی درگیری مستقیم با حاکمیت، با سرنگونی رژیم و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بود. از زمان تشکیل حزب تودهٔ ایران تا به حال، دیدگاه غالب روشنفکران سیاسی ایران چنین بود. هرگونه فعالیت در تشکل‌های دمکراتیک و مردمی کاری دست دوم و فرعی محسوب می‌شد و زمانی اولویت اول پیدا می‌کرد که تحت پوشش حزب قرار می‌گرفت. اولین مشکلی که در این رابطه پیش می‌آمد، ضربه‌پذیری نهادهای مذکور بود که با سرکوب گروه‌های سیاسی از بین می‌رفت و نمی‌توانست عمر چندانی داشته باشد. از طرف دیگر اکثر این نهادها وابسته بودند و امکان شکل‌گیری نهادهای مستقل وجود نداشت. فعالین سیاسی ایران هرگز اهمیت نهادهای دمکراتیک مستقل را درک نکرده‌اند.

بدون وجود این نهادها، جامعهٔ مدنی بی‌معناست. تشکل‌های صنفی مانند کانون نویسندگان، معلمان، دانشجویان و... تشکل‌های طبقاتی مانند سازمان زنان، جوانان و...، تشکل‌های قومی مانند آذری‌ها، کردها و... هریک می‌توانند اهرم‌های سیاسی قدرتمندی در پیشبرد جامعهٔ مدنی ایران باشند. تجربهٔ تشکل‌هائی مانند کانون نویسندگان ایرانی و دفتر تحکیم وحدت گواهی این مدعاست. هر کشور اروپائی هزاران کانون و تشکل مردمی وجود دارد که بیانگر سطح بالای مشارکت‌پذیری است. حتی دوستداران پروانه‌ها برای خود کانون زده‌اند و هرچند وقت یکبار دور هم جمع می‌شوند. حال تجربهٔ هشتاد سالهٔ اخیر ایران چه بود؟ ماکیاولیسم صرف، حاصل چه شد؟ نه احزاب قدرتمندی در ایران داریم و نه تشکل‌های دمکراتیک متعدد. در داخل کشور حزبی وجود ندارد، آنچه هست جناح‌های سیاسی است. احزاب و سازمان‌های اپوزیسیونی هم بدل به گروه‌های کوچک خارج از کشور شده‌اند که پژواکشان را فقط خودشان می‌شنوند، بدون هیچ ارتباط و دیالوگی با جامعهٔ هفتاد میلیونی ایران. اکثرا تشکیلات داخل کشور خود را منحل کرده‌اند. به حزب یا سازمان سیاسی که در داخل کشور هیچ تشکیلاتی ندارد تا چه حد می‌توان حزب یا سازمان سیاسی گفت؟ قریب بیست سال است که این طرفی‌ها صدای آن طرفی‌ها را نمی‌شنوند چه برسد به دیالوگ و گفتگو.

این سنت را حزب تودهٔ ایران اساسا بطور اشتباه بنا گذاشت و سایر سازمان‌ها و احزاب سیاسی از روی آن مشق کرده‌اند. حزب توده زمانی صحبت از تاسیس حزب کرد که آژان‌های رضاشاهی چادر از سر مادران و خواهران ما می‌کشیدند. فرهنگ عمومی تا بدین حد تنزل کرده بود. در چنان شرایطی بحث ایجاد حزب سیاسی، قدری شوخی به نظر می‌رسید. حزب مفهومی اروپائی است و نمی‌توان آن را بطور باسمه‌ای به جامعه‌ای مانند ایران چسپاند. هنوز مدرنیته را در پیش داریم و با مسائل اولیهٔ آن روبرو هستیم. اما هشتاد سال پیش در این کشور حزب تاسیس شد! به همین خاطر حزب تودهٔ ایران تا دورافتاده‌ترین روستاهای کشور هم رسوخ کرد و افرادی را تربیت کرد، بدون آنکه سنتی (سنت حزبی) را در ایران پایه‌ریزی کند. فدائیان خلق و سایر سازمان‌های سیاسی ایران هم با چنین دیدگاه نخبه گرایانه‌ای تاسیس شدند. حال آنکه مدت‌ها است نخبه گرائی پنبه‌اش زده شده.

امروز که بحث جامعهٔ مدنی و مدرنیت است، اهمیت نهادهای دمکراتیک مستقل بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. جامعهٔ ایران باید ابتدا تشکل و نهادهای دمکراتیک و مردمی مستقل خود را ایجاد و تقویت نماید. سپس هر یک از فعالین سیاسی اگر توانائی‌های بیشتری از خود نشان دهند، می‌توانند هژمونی نهادها را در دست بگیرند. پنج نفر یا پانصد نفر، تحت نام دوستداران احمد شاملو جمع می‌شوید و اشعارش را می‌خوانید، یا هر شکل دیگر که می‌توانید، به هم وصل شوید. جامعهٔ امروز ایران به چنین تشکل‌هائی بیش از هر زمان دیگر نیازمند است و این اصلی‌ترین وظیفهٔ فعالین و روشنفکران سیاسی ایران است؛ ایجاد، تقویت و شرکت در نهادها و تشکل‌های دمکراتیک و مردمی مستقل. با چنین تشکل‌هائی بنیان جامعهٔ مدنی ایران را پی‌ریزی می‌کنیم و مشارکت‌پذیری مردم را بیش از پیش افزون می‌کنیم. ▣

برای آزادی زندانیان سیاسی بکوشیم

و از تشدید فضای اختناق در کشور جلوگیری به عمل آوریم!

دانش باقرپور

بازگشت به شرایط سیاسی و اجتماعی قبل از دوم خرداد، همواره یکی از تلاش‌های اساسی و وقفه‌ناپذیر محافظه کاران در طول چند سال اخیر بوده است.

اقتدارگرایان و نهادهای تحت ارادهٔ آنان، به اشکال مقتضی در هر شرایط ممکن اقدامات مکرری را برای تحقق این موضوع به‌کار بسته‌اند.

نتایج غیرمنتظرهٔ انتخابات دور ششم و خارج شدن مجلس شورا از کف محافظه کاران به تشدید وخامت اوضاع دامن زد و شتاب افزونتری به هدف یاد شده بخشید. از آن پس راست‌گرایان با برخورداری از ضعف اصلاح‌طلبان حکومتی، در ارائهٔ یک برنامهٔ منسجم و عدم تشکل‌یابی و مدیریت صحیح جبههٔ دوم خرداد، به سازماندهی و تمرکز قوای خود در نهادهائی چون بیت رهبری، قوهٔ قضائیه، مراکز نظامی و انتظامی، مجلس تشخیص مصلحت و نیز مطبوعات وابسته و اوباش حزب‌الله پرداختند و به تبع آن، آرایش جدیدی را در تعرض به دستاوردهای جنبش مردمی دوم خرداد از خود به نمایش گذاشتند و به دفعات ضربات کاری و اساسی بر جنبش اصلاحات وارد ساختند.

دور آغازین این تهاجم پس از وقوع ناآرامی‌های تیرماه سال گذشته از سوی قوهٔ قضائیه و وزارت اطلاعات صورت گرفت که منجر به بازداشت ودستگیری طیف گسترده‌ای از دانشجویان در تهران و برخی از شهرستان‌ها گشت. بهار امسال نیز پس از شرکت تنی چند از فعالین سیاسی و روزنامه‌نگاران سرشناس در کنفرانس برلین، بهانه و زمینه‌های تهاجم و سرکوب بعدی را برای مرتجعین به‌دنبال آورد.

این عمل که به توصیه و حمایت خامنه‌ای همراه بود، به توقیف فله‌ای مطبوعات انجامید و بخش قابل توجهی از فعالین سیاسی و مطبوعاتی کشور را روانهٔ زندان ساخت. از این تاریخ به‌بعد، مسئولین نظام با دست یازیدن به این اقدام ارتجاعی و ضد انسانی رسما سرکوب جنبش مدنی را در دستور کار خود قرار دادند.

بخش بزرگی از فعالین جنبش دانشجوئی و ترکیب چشم‌گیری از فعالین سیاسی و روزنامه‌نگاران و نویسندگان شجاع کشور ما، که علیه استبداد حاکم به مبارزه برخاسته‌اند، توسط دستگاه قضائی و ارگان‌های امنیتی نظام اسلامی به بند کشیده شده‌اند و برای برخی از آنان که وابستگی به هیچ یک از جناح‌بندی‌های حکومتی نداشتند، محکومیت‌های کیفری سنگین و ناعادلانه‌ای صادر شده است.

احمد باطبی، دانشجوی مبارز که در حوادث خونین تیرماه سال گذشته، به جرم افشاگری و نشان دادن پیراهن خونین هم‌رزم خود در مقابل دوربین خبرنگاران قرار گرفت، ابتدا به اعدام و سپس به ۱۵ سال حبس محکوم گشته است. او تنها یک نمونه از زندانیانی می‌باشد که در حق آنان اجحاف روا داشته می‌شود.

این عمل از آن جهت صورت می‌گیرد که بخش بزرگی از زندانیان سیاسی به تحمیلات و اتهامات وارده از سوی دستگاه قضائی و آئین‌نامه‌های سازمان زندان‌ها اعتراض دارند و یا حاضر به پذیرش این ضوابط نیستند و مداوما علیه قوانین و احکام ارتجاعی نظام به‌پیکار برمی‌خیزند.

یکی دیگر از مشکلات اساسی زندانیان سیاسی، عدم برخورداری و دسترسی به وکیل مدافع است. در این میان اگر برخی از زندانیان پس از طی مراحل دشوار، موفق به گرفتن وکیل می‌شوند، قوهٔ قضائیه و ارگان‌های امنیتی وکلای مدافعی را که مبادرت به جمع‌آوری قانونی مدارک لازم در دفاع از موکلین خود می‌نمایند را چنان زیرفشار قرار می‌دهند که وکلا مجبور به انصراف از وکالت این پرونده‌ها می‌گردند. در عین حال شواهد بسیاری وجود دارد که با توجه به پایداری وکلا در تحقق امر حقوق موکلین، منجر به بازداشت خود وکلا شده است.

این رویداد تلخ، امکان دفاع و صیانت از حقوق زندانیان و مخالفان را به شدت نقض ساخته و با هدف از قبل تعیین شده و گزینشی، به سود دیدگاه‌های جناح اقتدارگرای حکومت انجامیده است.

تحمیل این ظلم به زندانیان دگراندیش، تنها از سوی راستگرایان اعمال نمی‌شود، بلکه برخی دیگر از لایه‌های افراطی و کوته‌نگر اصلاح‌طلب در بکارگیری تمامی اهرم‌های فشار علیه زندانیان نیز مشارکت می‌ورزند و زندانیان غیروابسته را با انگ «غیرخودی» مورد ستم قرار می‌دهند.

از سوی دیگر برخی زندانیان سیاسی از طریق اعتصاب غذا و تنظیم نامه‌های اعتراضی و افشاگرانه موفق شده‌اند افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهند. آنها در متن نامه‌های خود خواستار رسیدگی به وضعیت اسفناک زندانیان در حکومت اسلامی شده‌اند. دادگاه ویژهٔ روحانیت در پشت درهای بسته روحانی اصلاح‌طلب و زندانی سیاسی، حسن یوسفی اشکوری را به زیر مهمیز محاکمات خودکشانده است و برای وی با قید اتهام ارتداد، پرونده‌ای قطور در ۹ جلد تدارک دیده است. این دادگاه درصدد است شدیدترین کیفر را برای وی صادر نماید.

اکبر گنجی، روزنامه‌نگار شجاع که پس از شرکت در کنفرانس برلین به کشور بازگشت، بلافاصله از سوی دستگاه قضائی به زندان انتقال داده شد. در طول این شش ماه برای رسیدگی به اتهاماتش از حق دراختیار داشتن وکیل محروم گشته است و بازجویان و مسئولین پرونده، همواره با این تقاضا مخالفت ورزیده‌اند. به همین علت اتهامات وارده به وی تاکنون به‌طور دقیق مشخص نیست و مضمون پروندهٔ وی همچنان غیرعلنی است.

احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار ملی، مذهبی نیز که ماهها در سلول انفرادی به سر برد، اخیرا با سرتراشیده و ملبس به لباس زندان، به بند ۴۰۰ زندان قرنطینه، ویژهٔ زندانیان عادی، منتقل شده است.

قوهٔ قضائیه و مسئولین زندان‌ها به حربه‌های خشن و مختلفی در جهت شکستن زندانی سیاسی دست می‌یازند. آنها با واداشتن زندانی به تعهد کتبی، قصد دارند روحیهٔ مقاومت را در زندان دچار آسیب‌پذیری سازند. قاضی مرتضوی بارها زیدآبادی را زیر فشار قرار داده که نامه‌ای مبنی بر ندامت بر اعمال خویش تنظیم نماید تا ابتدا وی را به بند عمومی انتقال دهد و سپس مقدمات و شرایط آزادی وی را آماده سازد، اما خودداری و انصراف احمد زیدآبادی از این عمل، منجر به تراشیدن سر و انتقال وی به بند قرنطینه شده است.

وضعیت دیگر زندانیان شناخته شده و گمنام کشور، که گرفتار احکام و قوانین ارتجاعی نظام اسلامی شده‌اند، از آقای احمد زیدآبادی نه تنها بهتر نیست که بدتر است. حکومت اسلامی با اتخاذ این روش به تحقیر زندانیان سیاسی می‌پردازد.

دستگاه قضائی حکومت اسلامی به ابتدائی‌ترین حقوق زندانیانی که به اسارت درآورده است، توجه ندارد. این نظام بهترین فرزندان این مرز و بوم را در زندان‌های مخوف خود به روی تخت شلاق و شکنجه می‌کشاند و یا به‌طور مخفیانه به جوخه‌های مرگ می‌سپارد.

از سوی دیگر، مدتی است که وزارت اطلاعات نیز به‌تکاپو افتاده است و قصد دارد وارد یک حوزهٔ عمل گسترده شود، این وزارتخانه می‌خواهد با برپائی بازداشتگاه‌های مستقل و خارج از حدود و قوانین فعلی نظام، راسا به بررسی پرونده‌های افراد دستگیر شده بپردازد و به نوعی بخشی از امور قضائی آنان را تحت تکلف این نهاد درآورد. شواهد و واقعیات فوق، معرف شروع یک وضعیت جدید از سرکوب در کشور است که در شرف وقوع می‌باشد، هدف آن است که موج تازه‌ای از سرکوب نیروهای دگراندیش و آزادی‌خواه برپا دارند.

بر آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان واجب است که با بسیج افکار عمومی، و تدوین سیاست و مدیریتی نو، بر ضعف خویش غلبه یابند و با سامان‌دهی مقاومت توده‌ای و تجدیدنظر بر تنگ‌نظری‌های سیاسی، پا به میدان واقعی مبارزه بگذارند و به تقابل با تمامی مظاهر ستم و استبداد برخیزند. شواهد دال بر این دارند که محافظه کاران در صدد عملی ساختن مجازات‌های سنگینی برای مدافعان آزادی و عدالت در کشور هستند. با فشرده ساختن صفوف خود و برپائی اعتراضات همگانی خواستار آزادی زندانیان سیاسی شویم و از تشدید مجدد فضای اختناق‌آمیز در کشور جلوگیری به‌عمل آوریم! ▣

www.iran-archive.com

الگوهای آزادی در جهان مدرن

آلبرشت ولمر — بخش پایانی — ترجمه: ا. ب.

۵ – دو سئوال باقی می‌ماند که باید پاسخ داد:
(۱) آزادی منفی و حقوق مالکیت با یکدیگر چه رابطه‌ای دارند؟
(۲) سومین برهان اثبات حوزه آزادی منفی به چه طریق بر درک کمون‌گرائی از اراده مشترک دمکراتیک اثر می‌گذارد؟

(۱) در رابطه با اولین سئوال، ساخت رابطه هگلی نسبتا روشن است: آزادی منفی تنها وقتی ممکن است که از حیث رابطه با شخص فردی واقعیت بیرونی دارد. از همین روی، آزادی منفی تنها در شکل یک حق فردی وجود دارد و به آن ابژه‌هائی دلالت دارد که فقط به من تعلق دارند. هنگامی که حقوق بشر با افراد در مقام افراد پیوند خورده است، پس حقوق مالکیت فردی هستند – این عصاره استدلال هگل است. با این حال، این استدلال هنوز از توجیح اقتصاد سرمایه‌داری بسیار فاصله دارد، و همان‌گونه که در بالا اشاره کردم، اگر قرار بود شکل سازمان خاص اقتصادی را توجیح کند، می‌بایست سنخ دیگری از استدلال‌ها را بدان افزود، از جمله چنین براهینی که، با سنخ اول و دوم براهین جهت اثبات اقتصاد بازار جور هستند. بی‌تردید، کشیدن خط فارقی دقیق دشوار بود. از یک جهت، میان آن حقوق مالکیت فردی که در مفهوم آزادی منفی مستتر می‌نمایند. از جهت دیگر، میان آن حقوق مالکیتی که ارج‌شناختن و نهادینه‌شدن‌شان را می‌توان همچون محتوی یک توافق دمکراتیک در درون یک جامعه مشخص تلقی کرد. افزون بر این، همان‌گونه که نوزیک به درستی تاکید می‌کند، برای مثال، یک شیوه مشروع استفاده از حقوق مالکیت چشم‌پوشیدن از حقوق مالکیت فردی به نفع شکل اشتراکی از مالکیت است. آیا این بدین معنا است که توافق آزادانه، یعنی «وفاق عقلانی»، به رغم تمام چیزها، معیار مشروعیت بنیادینی جهت حوزه نفوذ حقوق مالکیت فردی است؟ و اگر این طور است، این در پایان شبیه به تقدم بی‌قید و شرط یک چشم‌انداز کمون‌گرایانه نخواهد بود؟ با این سئوالات به آن مشکلاتی روی می‌کنم، که در سئوال دوم آغاز این بخش اشاره کردم.

(۲) تعمقات من تاکنون نشان داده‌اند که محتوای احتمالی یک توافق عقلانی در باره نهادینه کردن حقوق فردی، مثلا حقوق مالکیت، هیچ مرز مشخص و روشنی ندارد. البته این همیشه مشروط بر آن است که طبعا هیچ توافقی را نتوان عقلانی نامید که دقیقا در همان شرایطی چون و چراکند، که تنها در لوای آنها می‌توان به توافق عقلانی رسید. می‌توان تلاش کرد این شرایط را به مدد فرا – اصول گفتمان عقلانی شرح داد. اما باید توجه داشت که از رهگذر تقریر چنین اصولی به تنهائی نمی‌توان یک اصل حقوق فردی برابر را صورتبندی کرد – چه رسد به این که این اصل را از آن «مشتق» کرد. ولی این بدین معنی است که از رهگذر اعلام شرایط یک توافق عقلانی به هیچ وجه آن هسته هنجاری هنوز تقریر نشده است. و اگر نبایست در مبادی یک گفتمان دمکراتیک تردید کرد، هیچ نهادینه‌ساختن حقوق فردی مجاز نیست آن را مورد شک و سئوال قرار دهد. برخلاف پیشداوری ریشه‌دار، قید و شرطهای یک گفتمان عقلانی با گفتمان دمکراتیک یگانه نیستند. گفتمان عقلانی را با کمک یک فرا–اصل گفتگوی عقلانی می‌شود صورتبندی کرد، و گفتمان دمکراتیک را تنها به مدد اصل حقوق یکسان فردی. ولی نمی‌شود مقوله حقوق – فردی را به گونه ذهنی از اصل عقلانیت برگرفت. به همین جهت، تلاش هابرماس مبنی بر تامین ساختن چشم‌انداز همسرسانش‌پذیری از رهگذر تبدیل‌کردن فرا–اصول‌های گفتمان عقلانی به یگانه بنیاد ناگزیر تحقق دمکراتیک حقوق فردی محکوم به شکست است، زیرا اصول گفتمان عقلانی تنها در پیوند با برابری حقوقی فردی است که می‌تواند آن بنیان گریزناپذیری را تصویر کند، که هیچ نهادینه‌سازی و تحقق‌یابی دمکراتیک آزادی منفی حق ندارد در آن تردید راه دهد. قطعا نمی‌شود الگوهای هنجاری فرهنگ‌های دمکراتیک مدرن را تنها از دل مفهوم عقلانیت گفتمانی استخراج کرد.

به نظر من، براهینی از این دست در مرکز ثقل استراتژی ضد صوری هگل ایستاده‌اند. اگر درست است که مفهوم استدلال عقلانی برای روشن‌کردن شرایط اساسی یک توافق عقلانی سیاسی کافی نیست، و ما به مفهوم بهتری نیاز داریم، پس هگل، بالاخص، از حیث تئوری‌های حق طبیعی، همچنان به دو معنا حق دارد:

(۱) در تلاشش برای نجات یک لحظه حقیقت برداشت «اتمیستی» حقوق طبیعی؛

(۲) در امتناع از ترجمان ایده حق طبیعی به یک اصل استعلائی عقلانیت ارتباطی و آزادی ارتباطی، شاهد این قضیه، که از اصل سنخ آخر – حتی وقتی در معنی برداشت عقلانیت رویه‌ای هجی شود – هیچ برداشت جهان‌شمولانه‌ای از آزادی منفی را بی‌واسطه نمی‌توان استخراج کرد، این است که حقوق آزادی منفی – همان‌طور که قبلا خاطرنشان ساختم – حتی تاحدی حقوق مخالف خواسته‌های عقلانیت اشتراکی هستند. این نکته کمتر پارادخش جلوه خواهد کرد، چنانچه توجه کنیم، خواسته‌های عقلانیت اشتراکی، در هر متن معینی و در هر مقطع تاریخی، قسمی تعریف عمومی در شکل نهادها، باورهای اخلاقی، افکار عمومی و غیر از این، خواهد داشت، قسمی تعریف عمومی، که منتها باید در برابر هر انتقاد و تغییرات احتمالی باز و قابل بحث باشد. اگر از این دورنما نگاه کنیم، آزادی منفی دستکم آزادئی خواهد بود بر عقیده دیگری بود و همچون یک ناهمرنگ عمل کرد. ولی مبرهن می‌نماید که تصدیق چنین حقوقی یک جز وجودی هر برداشت ممکنی از آزادی کمون‌گرائی در جهان مدرن باید باشد. طبعا «کمون‌گرائی» بسان هابرماس به این نکته اذعان خواهد کرد. به همین دلیل، یگانه سئوال مناقشه‌ساز این خواهد بود آیا این نوع دلیل‌های «میانجی گرایانه» فلسفی، همچنان که من این جا – به پیروی از استراتژی هگل – تلاش کردم از آن‌ها طرح اولیه‌ای ارائه دهم، برای بازسازی نظری فراخور نهادهای مطلقا بی‌مناقشه‌آمیز ما ضروری هستند. برای تائید نظریه‌ام که، یک اصل جهان شمولانه آزادی منفی را به لحاظ مفهومی نمی‌توان همچون بخشی از یک مفهوم عقلانیت رسانش‌پذیری در معنی موردنظر هابرماس تلقی کرد، میل دارم دو تذکار دیگر درباره این نظریه بدهم.

(۱) از نقطه‌نظر یک برداشت عقلانیت رویه‌ای، می‌توانیم یک اصل جهان شمول حقوق بشر را یا به منزله هنجار اخلاقی استنباط کنیم که ما محتوای یک توافق عقلانی ممکن می‌دانیم، یا همچون اصلی مستتر در فرا–اصول عقلانیت. در حالت اول، باید این احتمال را بدهیم که نیات اخلاقی جهان‌شمولانه ما ممکن است اشتباه از کار درآیند، به این جهت، که یک توافق عقلانی ممکن است صورت گرفته، این اصول را نفی کند. سوای این که، این تفسیر عمیقا ضدباطنی است، اصولا هابرماس نمی‌تواند چنین تفسیری را بپذیرد. بر طبق منطق موضع وی، جهان‌شمولی به همین جهت باید بر «پیش‌انگاری‌های اجتناب‌ناپذیر هنجاری» گفتمان عقلانی دلالت داشته باشد، یعنی باید بخشی از فرا–اصول عقلانیت باشد. ولی یک اصل عقلانیت چگونه می‌تواند درباره یک حق اظهار کند این حق غیرعقلانی است؟ حتی وقتی یک اصل عقلانیت «ارتباطی» و با (یک اصل) عقلانیت «گفتمانی» است. مقصود یک اصل عقلانیت در این نهفته است حوزه رسانش‌پذیری عقلانی و گفتمان عقلانی را – همزمان از درون – محدود کند؛ به اعتباری، این اصل حاکی از آن است که ما «حق» نداریم غیرعقلانی را – همزمان از درون – محدود کند؛ به اعتباری این اصل حاکی از آن است که ما «حق نداریم» غیرعقلانی باشیم، و چیزی را تقریر می‌کند که ما حق آن را نداریم. حال اگر این اصل یک اصل پرتوم است، پس باید در هر زمان برای هر ناطق احتمالی معتبر باشد و هیچ استثنائی نمی‌تواند قائل شود. از همین روی، چنانچه چیزی مانند یک حق وجود دارد غیرعقلانی بود، باید نوع دیگری از «حقوق» مطرح باشد. برای مثال یک ناطق نمی‌تواند با استناد به حق اخلاقی مطالبات عقلانیت رسانش‌پذیری را نقض کند، (زیرا چنین حقوقی وجود ندارد). بنابراین، اصولا وقتی یک حق اخلاقی مستتر است، پس باید یک حق اخلاقی باشد و تنها می‌تواند از طریق اصطلاحات تعهدات اخلاقی تبیین شود، که انسان‌های دیگر در ارتباط با حوزه آزادی منفی من دارند، یعنی تعهد اخلاقی حوزه آزادی من را رعایت کنند – حتی آن زمان که من حقوق مشابه را به شیوه عقلانی اعمال نکنم. یک اصل متناظر آزادی منفی بخشی از یک فرا – اصول عقلانیت نیست، هر چند کاملا بخردانه بود برهان آورد که توافق عقلانی در باب اصلی از این سنخ باید ممکن باشد. منتها، همانطور که دیدیم، بنظر می‌آید این راه از دیدگاه یک برداشت عقلانیت رویه‌ای مسدود است. جالب توجه این است، که این راه تنها زمانی باز است، وقتی ارتباط میان اصل آزادی منفی و احتمال توافق عقلانی را به گونه دیگری تصور کنیم. این نکته مرا به سوی دومین تذکرام سوق می‌دهد.

(۲) راولز اولین اصل عدالت‌اش را، که همچون اصل جهان‌شمولانه آزادی منفی می‌توان دریافت، به منزله محتوی یک توافق عقلانی میان افرادی تاویل می‌کند، که در تحت شرایط «حالت اولیه» – یعنی در پشت یک «حجاب نادانی» و بر شالوده محاسبات ناب استراتژیک تلاش می‌کنند به بهترین نوع همکاری‌های بنیادین اجتماعی خود پی‌ببرند. مفهوم «حالت اولیه» فرضی ذهنی است، تردستی است که راولز استفاده می‌کند تا مطمئن شود محاسبات استراتژیک افراد تحت شرایط مقید کننده اخلاق جهان‌شمولانه اجرا خواهند شد. به همین دلیل، اولین اصل عدالت راولز بسیار به تعریف کانت از «حق مجرد» نزدیک‌تر است. نکته جالب توجه ولی این است که، توافقی که در این جا مطرح است، یک توافق «استعلائی» است: تحت پیش‌فرض کثرت منافع افراد مختلف، هر شخصی، که در پس پشت حجاب نادانی عاقلانه منافع‌اش را دنبال می‌کند، باید با افراد دیگر به نتیجه مشترک برسد. کمترین گفتمانی میان افراد ضروری نیست. این سنخ دیگر باز حجت «استعلائی» است که غیر از آن سنخی است که به توجیح فرا – اصل گفتمان عقلانی در مفهوم هابرماس است و نه یک هنجار ویژه اخلاقی، که بتواند محتوای توافق عقلانی محتملی (در مفهوم هابرماس) باشد. این اصل بیشتر یک فرا–اصل بیشتر یک فرا–اصل عدالت برای افرادی است که خواهان حوزه بهینه‌ای از آزادی منفی برای خود هستند. و حاضرند همین حوزه آزادی منفی را برای تمامی افراد تصدیق کنند، افرادی، که افراد «مجرد» هستند و آزادی‌شان بدین جهت آزادی «مجرد».

دیدن این نکته جالب است که راولز تلاش دارد از رویه‌ای پیروی کند که تا حدی شبیه به رویه برگزیده هگل است. راولز بدین صورت سعی دارد نشان دهد برداشت «لاغر»ش از عدالت، چنانچه در تمام مضامینش از جهت احتمال نهادینه ساختن تامل کرد، به سوی یک برداشت جهان‌شمولانه آزادی کمون‌گرایانه در همان معنائی سوق خواهد داد که من شکل دمکراتیک اخلاق اجتماعی نامیدم. طبعا روش راولز از روش هگل تفاوت محرزی دارد، تا آن جا که، از نظر راولز، اولین اصل عدالت، یعنی اصل برابری در آزادی، مستقیما به سوی یک اصل برابر حقوق مشارکت سیاسی می‌انجامد. اینجا نمی‌خواهم از جزئیات ساخت نظری راولز دفاع کنم؛ ولی چیزی که در آن به نظر من جلب توجه می‌کند، این است، که چنین ساخت نظری هیچ محدودیتی از لحاظ احتمال «پرکردن» انسان‌شناسانه و مفهومی برداشت «مجرد» عدالت ندارد، که مبنا است. حتی می‌توان مفهومی از عقلانیت ارتباطی را در آن درج کرد. لذا، مشکل نیست با راولز به سوی یک برداشت کمون‌گرائی بازگشت؛ ولی، در این جا از همان آغاز تضمین‌شده است که این برداشت آزادی کمون‌گرائی آزادی برای جهان مدرن خواهد بود – زیرا طرح نظری (راولز)، بسان کانت، در مرکز آگاهی مدرن، یعنی از یک برداشت جهان‌شمولانه از اخلاق و حق آغاز می‌کند. از همین روی، این ساخت نظری از همان آغاز در درون خود آغشته به قسمی ثنویت با محتوی هنجاری. این ثنویت هنجاری را نیز می‌توان همچون محتوی حقیقت مشترک فلسفه سیاسی هگل، میل و توکوپل دید. در مقابل، برداشت آزادی کمون گرائی که منحصرا بر اساس برداشت عقلانیت ارتباطی بنا شده است، اصلا چنین ثنویتی را در بر ندارد، و البته به این دلیل، چون هیچ اصل آزادی منفی در آن مندرج نیست. طبعا به همین علت است که وجود «اتمیستی» جامعه بورژائی، در نظریه هابرماس، تنها از چشم‌انداز «تحویل همتافتگی». یعنی در مفاهیم «معضل هدایت» جوامع مدرن، می‌تواند توجیه شود. با این حال، از نقطه‌نظر اصل آزادی منفی، می‌توان دلیل آورد که نه تحویل، بل ایجاد همتافتگی، خصلت آشتی‌دهنده آن وجه «انشقاق» بنیادین برای جامعه مدرن بورژوائی است.

قید و شرط‌های من در باره احتمال اثبات یک مفهوم مدرن آزادی را نبایستی فقط بر بنیاد یک مفهوم رویه‌ای عقلانیت «ارتباطی» یا «گفتمانی» سوءتعبیر کرد. بعبارتی، به نظر من، هابرماس حق دارد. وقتی یک چنین مفهوم عقلانیتی را به منزله هسته هنجاری هر ایده خرد پسامتا گیتکی محتملی اندیشه می‌کند. به یک اعتبار، این برداشت عقلانیت به تنهائی کافی نیست محتوی کاملا هنجاری آگاهی مدرن را اقتباس کرده است. من فقط دلیل آوردم که این عقلانیت به تنهائی کافی نیست محتوی کاملا هنجاری یک مفهوم مدرن آزادی را تبیین کند. یک اصل جهان‌مند برابری حقوق بشر اصلی اخلاقی است که – همان‌سان که می‌توان هم‌رای با راولز و هابرماس دلیل آورد – یگانه محتوای ممکن توافقی جهان‌شمولانه در باره حقوق بشر است. با این وجود، از آن جا که مقوله آزادی «مجرد» یا «منفی» – و بدین‌سان وجه مهمی از چیزی که ما در حقوق بشر لحاظ می‌کنیم – جزئی از یک برداشت عقلانی نیست، به نظر می‌رسد یک اصل حقوق بشر نمی‌تواند بی‌واسطه دال بر اصل عقلانیت باشد: یک اصل حقوق بشر، یک اصل گوهرین اخلاقی است و توجیه آن باید از دلیل تراشی برای اصل عقلانیت فرق کند. ولی، یک اصل حقوق (بشر) در عین حال یکی از آن هنجارهای ویژه‌ای نیست، که بتوان در یک توافق دمکراتیک عقلانی توجیح شود. چون به منزله فرا–اصل بیشتر به یک اصل اخلاقی شباهت دارد و به همین جهت تعریف شرط مقیدکننده چیزی است که ممکن است محتوای مشروع یک توافق دمکراتیک باشد.

یک اصل حقوق بشر دقیقا در همین معنی شرط احتمال مشروعیت اخلاقی یک توافق دمکراتیک را تعریف می‌کند. به نظر من، این خستوی حقیقت سنت تئوری‌های حق طبیعی از هابس تا راولز است. در واقع این خستوی حقیقت تئوری حق طبیعی را، چنانچه قرار است به مغز «مجرد» یک برداشت مدرن آزادی «مثبت»، یعنی به یک برداشت جهان‌شمولانه از اخلاقیات اجتماعی دمکراتیک بدل شود، باید از رهگذر یک مفهوم عقلانیت «ارتباطی» و «گفتمانی» تکمیل کرد. اصل حقوق آزادی برابر و اصل عقلانیت ارتباطی معلق از یکدیگر هستند، ولی در هیچ معنای شفاف، متضمن همدیگر نیستند. حتی هنگامی دعوی اقامه آزادی یک دعوی خردمندانه است و وقتی غایت آزادی مدرن آزادی بخردانه و عمومی است.

۶ – با این حال، حتی وقتی آزادی و خرد در جهان مدرن همرخداد نیستند، اما انسجام درونی میان مفاهیم عقلانیت ارتباطی و گفتمانی هابرماس از سویی و مینوی آزادی جمعی از سوی دیگر وجود دارد،– و من این نکته را نیز تاکنون پیش‌فرض انگاشته بودم –. این پیوند محرز می‌نماید: مینوی خودسامانی دمکراتیک گستره عمومی رسانش‌پذیری و بحث آزادانه‌ای را مانند اشکال نهادین شکل‌گیری گفتاری اراده مطالبه می‌کند. این جا، حقوق آزادی فردی در حقوق مشارکت سیاسی «ترجمان» می‌شوند، آزادی منفی در خودسامانی جمعی «رفع می‌شود». دقیقا به همین خاطر می‌توان وسوسه شد و دلیل آورد آزادی همگانی عین عقلانیت گفتمانی است، که، به تعبیر هگل، به شکلی از «اخلاقیات اجتماعی» بدل شده است. شفافیت یک چنین برهانی با این مرتبط است که به نظر می‌رسد یک برداشت رویه‌ای از عقلانیت، در معنی مورد نظر هابرماس، تعریف سنخ – پساسنتی از توافق اتیکی – یعنی موافقت در باره فرا–هنجاری استدلال عقلانی– و در وحدت با شیود – و آن هم یگانه شیود ممکن – برقراری موافقت اتیکی میان افراد آزاد و برابر است، وقتی نیروهای نگاهدارنده اتیک سنتی جامعه دیگر تجزیه و متروک شده‌اند. می‌توان این طور استدلال کرد که از رهگذر این شیود برهان، آزادی با همبستگی و عقلانیت متصل می‌شود، و به همین خاطر یک برداشت رویه‌ای از عقلانیت هسته هنجاری شکل سنتی آزادی کمون‌گرایانه را تعریف می‌کند.

با وجود این، من بیشتر دلیل آوردم هیچ اصل جهان شمولانه آزادی «منفی براستی – در معنای شفاف – در درون یک برداشت رویه‌ای از عقلانیت «مستتر» نیست. مع‌الوصف، این بدین معنا است که آزادی و خرد در مکدرنیته هم‌رخداد نیستند. ولی اگر این راست است، پس یک مفهوم عقلانیت رویه‌ای نیز برای اثبات ایده پساسنتی همبستگی («برادری») کافی نیست. لازمه همبستگی، در مفهوم سنتی، این است که ما خواهان فضای آزادی منفی برای همگان باشیم: فضای آزادی منفی، که پیش‌شرط آن است ما عنان زندگی خود را در دست گیریم و بتوانیم در قبال تصمیماتمان مسئول باشیم. فضائی، که در عین حال متضمن آزادی است، «نه» بگوئیم، و بر طبق آن عمل کنیم. تنها بر پایه چنین آزادی‌ای، اشکال متقارن ارج نهی متقابل، توافقات آزادانه و وفاق عقلانی در میان افراد برابر ممکن است. تنها هنگامی یک برداشت رویه‌ای از عقلانیت پیشاپیش متضمن مشارکت یا «القا» یک شکل زندگی است که بشود آن را همچون تجسم عقلانیت ارتباطی و گفتمانی در معنای آرمانی (به مفهوم «اجتماع ارتباطی آرمانی») فهمید، و وقتی که بتوانیم یک برداشت آزادی کمون گرایانه را تنها بر پایه ایده عقلانیت بنا کنیم. با این حال، به گمان من، – و در جای دیگری تلاش کرده‌ام نشان دهم–، یک چنین آرمان‌سازی بدون معنا است. نمی‌خواهم بگویم ایده عقلانیت حاوی توهم فراترازنده است – همچنان که در مثال دریدا دلیل می‌آورد–. یعنی که ایده عقلانیت بر پایه آرمان‌پردازی‌هائی استوار است که همان قدر که اجتناب‌ناپذیر هستند تخیلی‌اند. قصد من بیشتر این است بگویم آن آرمان‌پردازی‌ها، به همراه ناپیوستگی‌های درونذاتی ذهنی‌شان، واقعا بر مفهوم عقلانیت دلالت ندارند. به همین دلیل نیز، مینوی آزادی جمعی، حتی هنگامی که برای استدلال عقلانی در رابطه با برقراری و حفظ توافق اتیکی جایگاه برجسته‌ای قائل شود، نمی‌تواند به برداشت رویه‌ای عقلانیت تعدیل شود.

آزادی اشتراکی، آزادی‌ای است که،– از رهگذر نهادها و روال‌های یک جامعه، از راه منافع، عادات و درک از خود شهروندان–، هدف مشترکی شده است. خصلت آزادی منفی با تبدیل‌شدن به موضوعی مشترک تغییر می‌کند. زیرا سپس ما فقط خواهان آزادی برای خودمان نیستیم، بلکه خواهان حداکثر آزادی برای همگان هستیم. با این همه، چنین سپهر مشترک خودسامانی، که مشترکا به رسمیت شناخته شده است، تنها زمانی می‌تواند وجود داشته باشد که سپهر نهادینه‌شده‌ای از آزادی عمومی وجود داشته، و ما از طریق رسانه بحث عمومی و کردمان دمکراتیک حقوق خودسامانی خود را به منزله حقوق سیاسی ادراک کنیم. در حالی که آزادی منفی از طریق نهادها و روال‌های خودسامانی جمعی در آزادی اشتراکی انتقال داده می‌شود، هر جا چنین آزادی اشتراکی وجود دارد بالضروره خود بازتابشی است: خود به غایت خویش بدل می‌شود. این قضیه، به اعتباری، برای شهر – دولت یونانی مصداق داشت. حداقل اگر به آن فلاسفه، از هگل تا هاناآرنت، باور کنیم که به نظرشان شهر – دولت یونانی اولین پارادایم بزرگ آزادی سیاسی بود. آن جائی که نهادها، روال‌ها و عادات آزادی مثبت جهت خود – تفسیری، هویت و سمتگیری‌های عملی افراد تاسیس شده‌اند، خود به غایت خویش بدل می‌شوند. زیرا جائی که این اتفاق رخ دهد دیگر محتوای شکل‌گیری اراده دمکراتیک تنها از رهگذر آن امورات منافع و منازعات پیشاسیاسی تعیین نمی‌شود، که از بیرون (به قصد تنظیم عادلانه یا پراگماتیستی) وارد سپهر سیاسی می‌شوند؛ بیشتر خود آزادی اشتراکی به محتوای سیاست بدل می‌شود– نه فقط در عمل انقلابی تاسیس آزادی–، که برای آرنت همیشه تصویر پارادایم کنش سیاسی بود، بلکه همچنین در آن کردمان سیاسی که، برایش تامین، بازتفسیری، دفاع، تغییر و توسعه سپهر آزادی سیاسی مطرح است. تاسیس آزادی یکی از وظایف پایان‌ناپذیر کنش سیاسی در تحت شرایط آزادی عمومی است. این لحظه حقیقت در اعتقاد معمولا ناساز» آرنت است که محتوی حوزه کنش سیاسی خود کنش سیاسی است.

چیزی که خوداندیشی آزادی اشتراکی را، همان سان که می‌توانیم آن را به شهر – دولت یونانی منسوب کنیم –، از خوداندیشی هر صورت مدرن آزادی اشتراکی متمایز می‌کند، تنها این نیست که آخری باید بر اساس ارج‌شناسی (جهان‌شمولانه) «حق ویژگی» مبتنی باشد، بلکه علاوه بر آن، به تعبیری، همچنین خودیابنده است؛ یعنی به معنای آگاهی از این که، نه محتویات هنجاری مشخص و نه تفسیرهائی که بر آنها استوار هستند، هیچ یک در مقابل احتمال انتقاد عقلانی مصونیت ندارند. به یک اعتبار – و این محتوای حقیقت تفسیر هابرماس از آزادی اشتراکی است – هر محتوای خاص هنجاری، هر قاعده ویژه نهادی و هر انسجام معینی از تفسیرها، در اصل آسیب‌پذیر و قابل تجدیدنظر هستند. از همین روی، یک برداشت رویه‌ای از عقلانیت در واقع شرط مهم ساختاری هر شکل مدرنی از آزادی اشتراکی به دست ما نمی‌دهد، به این شکل بیان کرد: یک مفهوم رویه‌ای از عقلانیت البته به ما می‌تواند بگوید آزادی خردمندانه چه خواهد بود، ولی نمی‌تواند بگوید آزادی خردمندانه چیست.

۷ – اگر آزادی در جهان مدرن متضمن ثنویت هنجاری آزادی «منفی» و «مثبت» یعنی آزادی اشتراکی است، پس در خود مثال جهان‌شمولانه آزادی‌کش و واکنش دیالکتیکی مندرج است. به عقیده من، همین کش‌وواکش دیالکتیکی میان آزادی منفی و مثبت است، که هم هگل و هم توکویل همت کردند آن را بفهمند و واکاوند. می‌توانیم این تشنج را همچون تشنج میان فردگرائی و کمون‌گرائی در صورت ذهنی دمکراسی مدرن درک کنیم. آزادی منفی یک پیش فرض آزادی اشتراکی در جهان مدرن است و در عین حال علت احتمالی ازهم گسیختگی شیرازه پیوند اجتماعی، منبع منازعات، تهدیدی بالقوه برای روابط همبستگی، آزادی منفی، همان‌سان که هگل قبلا دیده بود، بازنمائی عنصر انشقاق است که هر شکل مدرنی از آزادی اشتراکی بر آن مقوم است. این همچنین محتوای حقیقت نقد هگل بر ایده‌های رومانتیستی آشتی است، نقدی، که اگر به واپس نگاه کرد، همچنین می‌توان همچون فرا–نقدی از نقد مارکس از فردگرائی بورژوائی قرائت کرد. محتوای حقیقت انتقاد هگل این است که «پروژه مدرن» هیچ غایت اتوپیائی ندارد. با این وصف، اشتباه هگل رد تفسیر سیاسی حق طبیعی بود زیرا شکل دمکراتیک اخلاق اجتماعی، همچنان که توکوپل نشان می‌دهد، یگانه شکل ممکن «آشتی» برای جوامع مدرن است. پروژه مدرن، به زبان سیاسی، پروژه چنین آشتی میان آزادی منفی و آزادی اشتراکی است. در مخالفت با مارکس و هگل باید گفته شود این پروژه، پروژه‌ای بی‌پایان، بدون راه حل نهائی است. پروژه‌ای است که در آن انرژی‌های اتوپیائی علنا هربار از نو می‌توانند در راه‌حل‌های مشخص جدیدی متحول شوند. در مقابل لیبرالیسم اقتصادی لازم است متذکر شد که بدون واقعیت‌دادن به آزادی خردمندانه و اشتراکی، یعنی تحقق یک شکل از اخلاقیات اجتماعی دمکراتیک، آزادی منفی یا به‌کاریکاتور بدل می‌شود یاکابوس.

پروژه مدرن، این جا به تعبیر من، عمیقا با مینوی جهان‌شمولانه آزادی پیوند خورده است. با وجود این، آزادی در زمره آن نوع چیزها است که هرگز نمی‌توان بی‌چون و چرا واقعیت شود و پروژه مدرن از همین روی پروژه‌ای نیست که هیچ‌گاه بتواند «کمال یابد». تنها امکان کمال یافتن این پروژه، ویرانی یا خودریشه کن سازی بشریت است – امکانی که، چنان که می‌دانیم، غیرقابل تصور دیگر نیست. خصلت پایان‌ناپذیر پروژه مدرن متضمن پایان اتوپیا است، چنانچه مراد از اتوپیای «تحقق کامل» به معنی تحقق مطلق یک آرمان یا غایت تاریخ است. به این معنی، منظور از پایان تاریخ این پیش نیست که ما هیچ‌وقت در موقعیتی نخواهیم بود آرمانی راکمال بخشیم، بلکه این بینش که، مثال تحقق قطعی یک وضعیت آرمانی در رابطه با تاریخ بشری باطل است. با این وصف پایانی از تاریخ در معنای پایان رانه‌های آزادی‌خواهی نیست، پایان جهان‌شمولی اخلاقی و تجدید نظرگرائی دمکراتیکی که، بخشی از پروژه مدرن هستند. پایان اتوپیا را بایستی بیشتر به منزله آغاز یک خودبازاندیشی نوین مدرنیته درک کرد. همچون فهم نوینی از رانه‌های رادیکال روح مدرن، همچون ورود مدرنیته به مرحله پسامتا گیتکی‌اش. این پایان اتوپیا انسداد انرژی‌های اتوپیائی نیست، بلکه، برعکس، بازشکل‌گیری، گشتار و کثرت آنها خواهد بود. زیرا هیچ زندگی انسانی، هیچ اشتیاق آدمی، هیچ عشق انسانی بدون یک افق اتوپیایی قابل تصور نیست. فقط عینیت‌بخشیدن به چنین افق‌های اتوپیائی که آماج‌شان مثال وضعیت تاریخی آشتی است را می‌توان «متا گیتکی» نامید. و تا جائی که رادیکالیسم اتوپیایی در حوزه سیاست با چنین تعینات اشتباهی گره خورده است، آن را نیز می‌توان «متا گیتکی» نام نهاد. فقط اتوپیاهای «واقعی» جائی مشروع در حوزه سیاست دارند. با این همه، یک مینوی جهان‌شمولانه آزادی اشتراکی، نه اتوپیای «مجرد» است. نه اتوپیای «مشخص» آزادی جهان شمولانه اشتراکی، برعکس، صفت ممیزه دورنمای هنجاری اتوپیاهای مشخص است، زیرا تعریف پیش‌فرض‌های چیزی است که می‌توان یک زندگی خیر تحت شرایط مدرن نامید. ▣

www.iran-archive.com

بازنگری در رویزیونیسم

بوریس کاگارلیتزکی

برگردان: ع. بهار

پس از وقایع سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱، سوسیالیسم مارکسیستی که ۱۵ تا ۲۰ سال پیش از این یک نیروی واقعی به نظر می‌رسید، به شبحی تبدیل گردید. از آن پس اغلب سعی شده تا با کمک تلاش‌های مشترک جن‌گیران حرفه‌ای بالاخره مارکس را به خاک سپارند. اما این شبح دفن شدنی نیست. ژاک دریدا در کتاب‌اش «اشباح مارکس» به خوانندگان توصیه می‌کند تا مانیفست نگاشته شده در سال ۱۸۴۸ را به یاد آورند. «امروز پس از گذشت یک قرن و نیم، در سراسر جهان انسان‌های زیادی وجود دارند و معتقدند که، چیزی را که با آن در حال حاضر سر و کار داریم تنها یک روح بدون جسم است، بدون حضور واقعی، بدون موضوعیت، بدون کارآیی؛ اما این بار می‌بایستی که شبحی مربوط به گذشته‌ها باشد. او تنها یک روح، خیال، پندار و یا شبح بود. این آن چیزی است که امروزه همه جا قابل شنیدن است. هوراسیو گفته است: «تنها پندار ماست و نمی‌توان از طریق اعتقاد آن را درک نمود». علی‌رغم همه اینها می‌خواهیم مواظب باشیم تا در آینده هم دیگر سراغمان نیاید! این شبح در حقیقت آینده است و می‌تواند همیشه بیاید، خود را همانند شبحی نشان می‌دهد که می‌تواند بیاید و یا بازگردد؛ آیندد، آن گونه که قدرت‌های اروپای قدیم در قرن گذشته می‌گفتند، اجازه ندارد تا تولد یابد، نه در انظار عمومی و نه در خفا. به آینده نباید اجازه داده شود که بازگردد زیراکه گذشته است و به گذشته تعلق دارد.

هر چه حیات بیشتری در نظریات مارکس وجود داشته باشد به همان نسبت هم آرزوی دفن کردن آن طبیعی‌تر به نظر می‌رسد. هیچ کس خواستار آن نیست تا «هگل را دفن کنیم» و یا ولتر را رد کنیم، چراکه روشن است که هگلیسم و ولتریسم به گذشته تعلق دارند. ایده‌های فیلسوفان قدیمی در تئوری‌های مدرن حل شده‌اند. چنین اتفاقی اما با مارکس نیفتاده است. چنین چیزی هم نمی‌تواند که اتفاق بیافتد. چرا که جامعه‌ای راکه او مورد تحلیل و انتقاد قرار داده و آرزوی تغییر آن را داشته، هنوز هم زنده است. در نتیجه پایان مارکسیسم تنها می‌تواند با پایان کاپیتالیسم همراه باشد.

نتیجه گیری‌های سفت و سخت و مطلق اقتصاددانان بزرگ ناراحت کننده است؛ آنها کار کسانی راکه مایل به همسازی با نظم کاپیتالیستی بوده، تا بتوانند از این طریق سیاستی معتدل و منعطف را دنبال کنند با مشکل مواجه می‌سازند؛ و در تحلیل نهائی خود حکم اخلاقی هم راجع به این گونه افراد صادر می‌کنند. به همین خاطر هم میل به بازنگری در مارکسیسم تقریباً هم زمان با تشکیل احزاب کارگری پارلمانی سر برآورد.

برای معتدل‌شدن هم می‌بایستی که سوسیالیسم از رویزیونیسم گذر می‌کرد. اگر که مارکسیسم به گذشته تعلق دارد پس نتیجه گیری‌های سفت و سخت آن، ارزش اخلاقی خود را برای جامعه کنونی از دست داده است. آن چیزی که از سوسیالیسم تاریخی باقی می‌ماند یک سری ارزش‌ها می‌باشند که هر کسی می‌تواند آن را آن گونه که می‌خواهد تفسیر کند. روشن است که کاپیتالیسم خود را تغییر می‌دهد و بدین خاطر بی‌فایده است تا با نقل قول از کتاب‌هائی که در قرن گذشته نوشته شده‌اند علیه آن مبارزه کرد. نه اعتدال لغزش به حساب می‌آید و نه همسازی. تحت شرایط سیاسی خاص هر حزب جدی مجبور است تا به همسازی تن در دهد. مدنظر داشتن تناسب نیروها در سیاست را نباید فراموش کرد.

اما انسان‌ها شیوه برخورد خود را با شکل خاصی از ایدئولوژی تجهیز می‌سازند و بدین ترتیب از توجیهات برای کنش خود در حال ایدئولوژی آینده را می‌سازند. بدین معنی که مجموعه سیاستی راکه نامناسب بودن‌اش معلوم گشته، به یک وضعیت ایده‌آل مبدل می‌گردد، یک انحراف اجباری در یک استراتژی، ضعف در شهامت. آنجائی که چنین اتفاقی می‌افتد شکست اجتناب‌ناپذیر بوده و ضعف تاکتیکی به ناتوانی استراتژیک فراروییده و در همین حال هدف جنبش یعنی تغییر جامعه به این سمت خواهد بود تا خود را هر چه بیشتر با جامعه تطبیق دهد. خود واژه «رویزیونیسم» به تنهائی طعم و مزه حسابرسی تجاری را دارد. ما در اینجا از یک بررسی جدید و یا انتقاد به مارکسیسم صحبت نمی‌کنیم بلکه از محاسبه مکانیکی دارائی ایدئولوژیک موجود، «موجودی» و «بدهی» نظریه سیاسی. اگر چنین محاسبه‌ای دنبال شود تعدادی از «ارزش‌های» باقی مانده می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند و فرآورده‌های قدیمی ایدئولوژیک به عنوان غیرقابل استفاده کنار گذاشته شوند. رویزیونیست‌ها در خشکی و «تحجر» خود با تنگ نظرترین ارتدوکس‌ها خویشاوند هستند. تنها فرق این است که دسته دوم همانند پیر خانواده به هر جزئی از ایدئولوژی پای‌بند بوده و تلاش دارند تا ثابت کنند که می‌باید بدون هیچ اما و اگری و «در هر صورتی» همانجا باقی ماند. ایدئولوگ‌های رویزیونیست تلاش می‌کنند تا محیط خود را تمیز نگه دارند، طوری که تا آنجاکه ممکن است همه آن چیزهائی که «اضافی» به نظر می‌آید را دور می‌اندازند.

متد تحلیلی رویزیونیست‌ها را می‌توان به درستی توصیفی تفسیر نمود. با مقایسه کردن این و یا آن پدیده بیان شده در مارکسیسم کلاسیک و واقعیت مدرن، رویزیونیست‌ها به درستی مدعی می‌گردند که تفاوت‌هائی وجود دارند. و بدین ترتیب این مقایسه و بررسی به اتمام می‌رسد چراکه تفاوت را به نوبه خود به عنوان علت در نظر گرفته و نتایج مارکس را رد می‌کنند. در اینجا تحلیلی به معنای واقعی کلمه صورت نمی‌گیرد: مارکسیسم به عنوان یک چیز اضافی طبقه‌بندی می‌شود. اما واقعیت هم تغییر پیدا می‌کند. وقایع و فرایندهائی که توسط رویزیونیست‌ها بیان می‌گردند هم به گذشته تعلق می‌گیرند و نتایج آنها هم مورد شک و تردید قرار می‌گیرد.

از نقطه نظر تاریخی گفتمان رویزیونیستی برای رشد و توسعه تفکر سوسیالیستی خیلی مهم بوده است. رویزیونیسم برنشتاین نقطه آغازی برای لنین، تروتسکی، گرامشی و دیگران بود. بازگشت گهگاهی به بحث پیرامون اهمیت مارکسیسم و جدیدترین بازنگری‌ها نشانگر نزدیک شدن تغییرات در تاریخ جنبش سوسیالیستی و تفکر سوسیالیستی است. این بحث‌ها نشان‌دهنده بحران مارکسیسم و یا تفسیرهای غالب از آن به انضمام تفسیرهای رویزیونیستی از آن می‌باشد. پس از آنکه علوم رسمی در شوروی دیدگاه ارتدوکسی خود را اواسط دهه ۸۰ کنار گذاشت تعدادی از نویسندگان تلاش نمودند تا نتایج اساسی رویزیونیسم را جمع آوری نموده و به آن زمینه‌های تئوری دهند. ولادیسلاو اینوزمتسو می‌نویسد که در غرب در قرن بیستم «پایه‌های درونی سیستم اجتماعی به شیوه‌ای اساسی خود را بازسازی کرده‌اند گاهی هم حتا در مقیاسی بسیار بزرگتر در جائی که گردباد انقلاب و جنگ داخلی فرود آمدند». بنابر گفته اینوزمتسو «جامعه غربی پس از بحران جهانی اقتصاد و جنگ جهانی دوم دستخوش تغییراتی گردیده است که، با آنکه برای نظاره گر ظاهربین از برجستگی ویژه‌ای برخوردار نیست، این تغییر و تحولات اجتماعی در اواسط دهه ۶۰ خارج از چارچوب‌های سیستم کاپیتالیستی جای گرفتند». جامعه غربی وارد مرحله گذار گردیده و همه تغییرات ناشی از آن «به شیوه تکاملی» صورت می‌پذیرد. در جریان این تکامل همه اهداف سوسیالیسم مارکسیستی پیشین تحقق خواهند پذیرفت، اما بدون تغییرات اجتماعی، بدون مبارزه طبقاتی، بدون مصادره اموال و یا دیگر ناملایمات، اما طبیعتاً با کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی که ممکن بودنشان را حتا معتدل‌ترین نویسندگان هم انکار نمی‌کنند.

این اشاره به دهه شصت این قرن برای کتابی که به سال ۱۹۹۹ منتشر گردیده بسیار مهم است. این اثر تحلیلی از نئولیبرالیسم و یا رفرم‌های اروپای شرقی ارایه نمی‌دهد با توجه به آن که از نویسنده‌ای که در روسیه زندگی می‌کند بعید می‌نماید تا متوجه این پدیده‌ها نشده باشد. مشکل در اینجا نه فراموشی بلکه متدولوژی است. چنین شیوه استدلالی برای سایر نویسندگان هم نمونه است. پانتین سردبیر نشریه معروف آکادمیک پولیس با ارج نهادن به دست آوردهای تارکس در تاریخ تفکر اجتماعی می‌نویسد: «این حرکت تاریخ نشان داد که تعداد زیادی از مشکلات جامعه بورژوازی که مارکس نام برده، در پروسه تکامل تولید کاپیتالیستی (بالا رفتن حقوق، رشد مصرف‌گرایی، قوانین حمایت‌های اجتماعی، اتحاد بین سرمایه و قدرت‌های حکومتی در سطح ملی و بین‌المللی، دخالت‌های دولتی در اقتصاد و غیره و ذالک) در حال حل شدن می‌باشند. اغلب باید پذیرفت که کانون نقد کاپیتالیستی مارکسیسم به جای حال بیشتر به گذشته استناد کرده و اصلاکاری به آینده ندارد».

تحول اصلی که در کاپیتالیسم غربی در دهه ۶۰ صورت گرفت توسط مکتب رویزیونیسم به عنوان پایان کاپیتالیسم سنتی ارزیابی گردید. ادوارد برنشتاین از تحولاتی که در جامعه غربی در زمان خود او صورت می‌گرفت ارزیابی مشابه‌ای داشت. اما او از گرفتن نتایج ساده، کاری راکه بعدها مکاتب رویزیونیستی انجام دادند، خودداری نمود. بدین ترتیب هیچ کدام از رویزیونیست‌ها متوجه این موضوع نگردیدند که چگونه زمانی که آنها در حال توضیح دادن «واقعیت تازه» بودند این واقعیت در حال کهنه شدن بود. دولت رفاه شروع نمود تا در همه جا دست‌آوردهای خود را تسلیم سازد. مکانیسم‌های بازار خود را هر چه بیشتر از هر گونه شکل و شیوه نظم‌بخشی، چه دولتی و چه بین‌المللی رها ساخته و هم زمان با آن مالکیت خصوصی به عنوان یک امر مقدس و یک پرنسیپ جهانشمول تثبیت گردید. تحول تکنولوژیکی به جای حمایت از «اقتصاد خلاقیت آزاد» از «اقتصاد نیروی کار ارزان» حمایت به عمل آورد. میزان استثمار افزایش یافت. وابستگی کارگران به مدیران شروع به رشد نمود و دستمزدها نه تنها در کشورهای در حال رشد و کشورهای سابقاً کمونیستی، بلکه از اواسط دهه ۸۰ در بعضی از کشورهای غربی هم پایین آمدند.

تئوریسین‌های رویزیونیستی تمایل‌شان به این سمت است تا نئولیبرالیسم را نادیده گرفته و یا آن را به عنوان پدیده‌ای موقتی معرفی نمایند که تنها رشد اساساً موزون جامعه را پیچیده‌تر شکل می‌دهد. اما نئولیبرالیسم نه یک «نوسان رشد» و نه اشتباه سیاستمداران، بلکه ریشه اصلی تکامل کاپیتالیسم است. وجود او خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که جامعه بورژوازی نمی‌تواند بیش از این اجازه دهد تا دست‌آوردهای اجتماعی دهه‌های گذشته حفظ گردند. با آن که سوسیال دمکرات‌ها به درستی ثابت کرده‌اند که میزان منابعی راکه جامعه برای حل مشکلات اجتماعی‌اش فراهم می‌آورد در مقایسه با دهه شصت افزایش یافته، اما روشن است که این مورد برای نکته مرکزی اهمیت چندانی ندارد یعنی اینکه: کاپیتالیسم از آنجائی که به یک سیستم جهانی تبدیل می‌گردد به صورتی اجتناب ناپذیر هم سختتر و هم فاسدتر می‌شود. واکنشی که پس از ۱۹۸۹ به کار بسته شد تفاوت‌اش با واکنش‌های تاکنونی در آن است که کاپیتالیسم خود را با موفقیت با نقاب «پیشرفت» و «مدرنیزاسیون» نشان می‌دهد.

تاریخ‌دان انگلیسی ویلی تامپسون می‌نویسد، «اصطلاحاتی از قبیل «جهت‌گیری چپ» و «مترقی» در زبان سوسیالیستی معنائی مترادف داشتند». تصور پیشرفت بر خودآگاه مدرن غالب بود و ایدئولوژی و عمل چپ به عنوان استوارترین شکل بیان این تصور در نظر گرفته می‌شد. در نتیجه «چپ با تعریفی وسیع به این سمت متمایل بود تا به استثنای سلطه فاشیسم بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۲ بر موج فرهنگی سوار شده و به رقابت سیاسی بپردازد، راست‌ها با تمامی اقدامات موفقیت آمیزشان همیشه در حالت تدافعی قرار داشتند و یا پس از ۱۹۴۵ مجبور بوده به این صورت رفتار کنند:

اگر نمی‌توانی که بر آنها پیروز شوی، پس مثل آنها شو. اعتقاد به این که تاریخ پشت‌سر یکی ایستاده است تنها می‌تواند یک اسطوره تسلی‌بخش باشد، اما ویژه‌گی آن این بود که این گونه تسلی در جائی که راست‌ها تنها می‌توانستند به نوستالژی قناعت کنند، فقط در اختیار چپ‌ها بود».

همه چیز به صورتی رادیکال از اواسط دهه ۸۰ تغییر پیدا می‌کند. از قرن نوزدهم به این سو برای اولین بار بورژوازی صاحب یک ایدئولوژی تهاجمی می‌گردد. نئولیبرالیسم توانست خود را به عنوان نیروی مدرنیزاسیون و پوینده ارایه دهد طوری که جنبش کارگری، چپ‌ها و سندیکاها را به محافظه کاری، دشمنی با پیشرفت تکنولوژیک و رشد، قربانی کردن آینده به خاطر رفاه کنونی و به حفظ «امتیازات» متهم سازد. در همین زمان اعتقاد به پیشرفت متزلزل گردید. نقد اکولوژیک، فمینیستی و پست‌مدرن جریان عمده ایدئولوژی بر پایه یک پروژه‌ی پیشرفت رادیکال نبود، بلکه بر اساس تردیدی عمیق در رابطه با خود پیشرفت بود. این نقد برای بازاندیشی تجارب تاریخی قرن ۱۹ و ۲۰ بدیهی و قابل فهم بود. اما برای چپ‌ها، این تحول در آگاه بود اجتماعی فاجعه‌بار بود. «با چنین چشم‌انداز تحول یافته‌ای دژ فرهنگی مرکزی چپ به دست دشمن افتاد و آن هم با پی‌آمدهائی که مانع بزرگتری در مقایسه با آن چه که چپ می‌بایستی تاکنون در میدان مبارزه سیاسی پشت‌سر می‌گذاشت، بود».

همانگونه که تئوریسین‌های حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان تشخیص داده‌اند، تبلیغات نئولیبرال در دهه ۹۰ موفق گردید تا همان ساختارها و مناسباتی را به عنوان موانع مدرنیزاسیون و پیشرفت معرفی کند که پیش از آن از آنها جهت اثبات طبیعت «متمدنانه» کاپیتالیسم نام می‌برد. چنین چیزی در ارتباط با این واقعیت است که دورد واکنش‌های اجتماعی در عرصه جهانی در عین حال دورد دست‌آوردهای تکنولوژیکی نیز بوده است. این مورد هم چیز تازه‌ای نیست؛ چنین چیزی در نیمه اول قرن نوزدهم در مرحله آغازین انقلاب صنعتی هم به وقوع پیوست. بعدها پس از آن معلوم گردید که تکنولوژی جدید مواضع نخبگان ارتجاعی پیروز را تقویت نمی‌کند، بلکه تحلیل می‌برد. در آغاز سده جدید به کار بستن ماشین‌های جدید بلاواسطه با شکست جمهوریت بورژوازی، تضعیف غمناک موقعیت اجتماعی کارگران و به کار بستن «نظم نوین» جهانی در چارچوب اتحاد مقدس همراه بود.

هر چند که ممکن است پارادوکس به نظر آید اما اولین پی‌آمد اجتماعی انقلاب صنعتی تضعیف قابل ملاحظه موقعیت طبقه کارگر بود. اقتصاددان آمریکائی فرد بلوک نتیجه می‌گیرد که: «در صنایع پیشه‌وری مثل ابریشم لیون و چاقو سازی شفیلد کارگران می‌توانستند اساساً در محل کار خود اعمال قدرت کنند و از قدرت نسبی بزرگی برخوردار بودند. گذشته از آن این واقعیت که آنها از پیشه خود شناخت کافی داشتند و در نتیجه در مقایسه با دیگر کارگران از موقعیت بهتری برخوردار بودند. با آن که دوره‌های بیکاری شامل حال این کارگران پیشه‌ور هم می‌شد که ناشی از پایین رفتن میزان فروش محصولات تولیدی بود، اما امکان این که این کارگران می‌بایستی هر کاری راکه به آنها پیشنهاد می‌شد بپذیرند، خیلی کم بود. توانائی خاص آنها، از آنها در مقابل بازار و فشار کارفرما حمایت می‌کرد». بر این اساس بلوک حتا نتیجه گرفت که گذار به اقتصاد مدرن در نیمه دوم سده ۱۹ که پایه‌اش تولید انبوه و کارگران غیرمتخصص بود ضروری نبود چرا که «آلترناتیوی بر پایه تولید تخصصی و توانایی‌های پیشه‌ورانه» وجود داشت.

حتا مارکس هم بازدهی اجتماعی خارق‌العاده کارگران انگلیسی را بیش از شروع انقلاب صنعتی تشخیص داد اما از نقطه نظر او خواست کارفرمایان برای رهائی از تحمیل خواسته‌های کارگران موجب گردید تا آنها کارگران را تحت شرایط کاری جدیدی قرار دهند که به نفع سرمایه بود و این مسئله نشان دهنده نیروی محرکه برای تشدید استفاده از ماشین‌آلات جدید به هنگام انقلاب صنعتی بود. نتیجه انقلاب صنعتی متحمل شدن یک شکست تاریخی از طرف طبقه کارگر اروپا بود.

پس از آن که جنبش کارگری به خاطر حضور سندیکاهای مدرن و تشکیل اولین احزاب سوسیالیستی قوی‌تر گردید وضعیت برای یک رونق اقتصادی انقلابی مهیا شد. تجارب تمامی این سال‌ها در یک قطعه عجیب و غریب اسطوره جنبش کارگری به ثبت رسید. منظور من در اینجا دو اشتباه خطرناک است. اول این که کارگران و نمایندگان فکری آنها معتقد بودند که هر پیشرفت صنعتی و تکنیکی موجب تقویت مواضع‌شان می‌گردد. دوم این که همه این‌ها چه سوسیالیست و چه کمونیست، چه رفرمیست و یا انقلابی درک‌شان از تاریخ یک پروسه حرکت مستقیم بلاانقطاع تا اشکال «پیشرفته‌تر» سازمان اجتماعی بود. نیروهای ارتجاعی می‌توانستند بدون شک این پروسه راکندتر و حتا متوقف کنند اما آنها نمی‌توانستند از بهتر شدن «غیرقابل بازگشت» وضعیت کارگران بکاهند.

در دهه ۹۰ به اثبات رسید که این دو نظریه از هیچ پایه‌ای برخوردار نیستند. بدین خاطر شکست‌هائی که در این دوره متوجه نیروی چپ گردید گسترده‌تر و دلسرد کننده‌تر از همه آن ضرباتی بود که در قرن بیستم متحمل گردید. این دوره نشان داد که تاریخ خطی تکامل نمی‌یابد. فروپاشی تصورات تاریخی چپ و جنبش کارگری همراه بود با اولین بحران ارزش‌ها و از دست دادن اعتماد به نفس، در صورتی که می‌بایست تنها استراتژی‌هائی شکست خورده باشند که دارای جهت‌گیری خطی بوده و به پیشرفت اجتماعی مکانیکی تکیه داشتند. قابل توجه است که رویزیونیست‌های دهه ۸۰ و ۹۰ اهمیت و دامنه واکنش نئولیبرال را به همان شدت مورد حمایت قرار دادند که مارکسیست‌های ارتدوکس در دهه ۶۰ نخواستند تا این تحولات را مورد توجه قرار دهند. رویدادهای دهه ۸۰ نشان دادند که تغییر طبیعت درونی کاپیتالیسم آنگونه که نظریه پردازان چپ معتدل آرزویش را داشته‌اند، تغییری ذاتی نبوده است. در عین حال «پدیده‌های جدید» که نظریه پردازان به آن استناد می‌کردند بیشترین قسمت‌اش نتیجه مبارزه طبقاتی و کشمکش بین دو سیستم بود. به بیان دیگر آنها به کاپیتالیسم تحمیل شدند.

مطابق با تصورات فوکویاما، پس از «پایان تاریخ» تاریخ از نو شروع می‌شود. سوال اجتناب ناپذیر این است که: حال چه کسی قدیمی و از کار افتاده است؟ از زمان مرگ دولت رفاه، جهان نه پایدارتر و نه عادلانه‌تر و نه حتا آزادتر شده است چراکه تغییر اقتدار به صورت هنجار زندگی اجتماعی، آزادی‌های بورژوازی را بی‌ارزش می‌سازد. اما زمانی که آنها رذالت نظم نوین جهانی را به نمایش می‌گذارند، چپ در مقابل‌شان با ایدئولوژی خود به مقابله برنمی‌خیزد. «چپ باید این واقعیت را بپذیرد که طرح انقلاب مارکسیستی که توسط مانیفست حزب کمونیست مطرح شده، مرده است. مطمعناً انقلاب‌هائی صورت خواهند گرفت ... اما آنها حتماً سوسیالیستی نخواهند بود تا دنبال کننده سنت‌های مارکسیستی باشند که با انترناسیونال اول شروع گردیدند». روجر بورباخ از امریکا و اورلاندو نونز از نیکاراگوئه تنها بدیل نئولیبرالیسم را در جنبش‌های خودانگیخته‌ای که بیانگر نیازهای اساسی هستند، می‌بینند. جامعه جدید و عادل «بایستی که از ترکیبی از جنبش‌های ملی، قومی و فرهنگی در جهان رشد و تکامل یابد».

با آن که تعداد زیادی از این جنبش‌ها ارتجاعی هستند، چپ از اعتماد به‌نفس کافی برای محکوم کردن آنها برخوردار نیست چراکه تکیه گاه اخلاقی و روانی خود را از دست داده است. او بدون پرنسیپ‌های سنتی سوسیالیستی از هیچ ملاکی جهت قضاوت نمودن پیرامون آن که چه چیزی مترقی و چه چیزی ارتجاعی است و یا این که در مجموع دارای تصوری از نقشی که جنبش‌های «ملی، قومی و فرهنگی» در درون سیستم نظم و یا بی‌نظمی جهان بازی می‌کنند، برخوردار نیست. برای چپ امروز غرب حتا این واقعیت که بیشتر این جنبش‌ها در اروپای شرقی برنامه اقتصادی نئولیبرال را پذیرفته‌اند، ناراحت کننده نیست. از نظر آنها تظاهرات برای یک بربریت جدید از مبارزه برای حقوق کارگران قابل تفکیک نیست. «انسان‌ها امروزه خواهان آنند تا برای هویت قومی و ملی خود مبارزه کرده و جان سپارند. اما برعکس آغاز و اواسط قرن بیست تعداد کمی حاضرند تا برای سوسیالیسم مبارزه کنند. تنها زمانی که جنبش‌های جدیدی برای عدالت اجتماعی و سوسیالیسم پست مدرن در جهان ریشه گرفته و با اساسی‌ترین نیازها و منافع انسان‌ها درهم آمیخت، پرچم قدرتمندی خواهیم داشت که افراد را به حرکت در آورده تا جهان راکه در آن زندگی می‌کنند، تغییر دهند».

تا چنین ایده‌ای جا بیفتد ما احتمالاً تصمیم می‌گیریم یا هرگونه اعمال تجاوزکارانه نئولیبرالیسم را تحمل کنیم و یا از هر گونه جنبش قومی حمایت به عمل آوریم، حتا آن‌هائی را هم که رهبران‌شان از اولین فرصت استفاده کرده و با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و یا با پادشاه عربستان رابطه برقرار می‌کنند. توده‌هائی که حاملین انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه بودند محرک‌شان ایده‌های مارکسیستی نبود. این مردم به خاطر این که لنین و تروتسکی تئوری سوسیالیسم تکامل یافته بهتری را نمایندگی می‌کردند به دنبال بلشویک‌ها نیفتادند، بلکه بدین خاطر که بلشویک‌ها شعارهائی مانند صلح و زمین و عدالت اجتماعی را به کار بستند. این عمل‌کرد ایدئولوژی نبود بلکه یک برنامه مشخص بود. چنانچه بلشویک‌ها نمی‌توانستند به موقع شعارهای خود راکه بیانگر منافع توده‌ها بود فرموله کنند، جریان این حرکت طور دیگری پیش می‌رفت ـ و اگر که مارکسیست نمی‌بودند و درک خارق‌العاده‌ای از دینامیسم پروسه انقلاب و مبارزه طبقاتی نمی‌داشتند.

تا زمانی که مبارزه علیه ستم در عین حال به معنای مبارزه‌ای برای یک جامعه نوین نباشد، محکوم به شکست است. واقعیت حتا بدتر از این را هم ثابت کرده است. بدنام کردن یک آرمان پیشرفته در خودآگاه توده‌هاتنها می‌تواند یک نتیجه اجتناب ناپذیر داشته باشد: جای خالی آن را یک آرمان ارتجاعی پُر خواهد کرد. بدون یک تصور روشن از هدف انتخاب شده، تهیه تاکتیک و استراتژی غیرممکن است. لنین دست‌آورد اصلی سوسیال دموکراسی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ را در پیوند مارکسیسم با جنبش کارگری می‌دید. این ترکیب انفجاری جهان را واقعاً تکان داد. لنین به عنوان یک آموزگار واقعی مطمئن بود که خودآگاهی پرولتاریائی بدون اما و اگر بر توده تاثیر خواهد گذاشت. این در واقع یک پروسه دوجانبه بود. توده‌ها نمی‌توانستند تئوری تهیه کنند و اما تئوری بدون ارتباط با جنبش توده‌ای منجمد می‌شد. زمانی ایده‌های مارکس به ایدئولوژی طبقه کارگر فرا رویید که یک دگرسانی را پشت‌سر گذاشته و به مارکسیسم تبدیل گردید.

طبیعی به نظر می‌آید که یک تئوریسین ضرورتاً رادیکالتر از کسی است که فعالیت عملی می‌کند. مارکس همیشه بین مصالحه در سیاست و تفکر فرق قایل بود. اگر مصالحه کردن برای یک سیاستمدار مجاز است، پس می‌بایستی یک متفکر آنجائی که ضروری است «آداب اخلاقی ساده‌ای» را مراعات کند. آن چیزی که ممکن است همیشه ضروری نیست. سیاست هنر مصالحه‌هاست و در اینجا امکان یک «جدایی» بین تئوری و عمل خود را نشان می‌دهد. کنش‌های مشخص لنین، تروتسکی و یا گرامشی ضرورتاً متاثر از طرح‌های تئوری آنها نبودند (چنین تفاوتی بین نوشته‌های آنها در «دوره‌های فعالیت» و نوشته‌های آنها در زندان و مهاجرت دیده می‌شود). اما با همه این احوال فعالیت‌های عملی نمایندگان مارکسیسم کلاسیک با تئوری‌هایشان مرتبط بود. این ارتباط در درود پس از جنگ قطع گردید.

مارکسیسم واقعاً یک شکست تاریخی را متحمل گردید. این شکست در پایان دهه ۸۰ با فروپاشی دیوار برلین به وقوع نپیوست بلکه خیلی زودتر، یعنی زمانی که تئوری هر چه بیشتر از جنبش جدا گردید و خود را ایزوله نمود. چنین چیزی تنها در شرق با برپائی «مارکسیسم ـ لنینیسم» استالینی اتفاق نیفتاد. حتا در دهه ۳۰ مارکسیسم آکادمیک جزو قلمرو دوایر دانشگاهی گردید، هنگامی که برای احزاب سوسیال دمکرات و کمونیست فرمول پایه‌ای «کلاسیک» نشانگر چیزی بیش از یک تشریفات بی‌روح نبود. در دهه ۹۰ از این تشریفات صرف‌نظر گردید. این کار دشواری نبود زیراکه سال‌های زیادی از زمانی که کسی راجع به معنای آن فکر کرده بود، می‌گذشت. ما به نقطه آغازین زمانی که تئوری و جنبش توده‌ای در پیوند با یکدیگر قرار نگرفته بودند، مراجعت نمودیم. اما این دو را دیواری غیرقابل عبور از هم جدا نمی‌سازد. این واقعیت که قشر گسترده‌ای از کارگران تصورات بسیار نامشخصی از آینده سوسیالیستی دارند به معنای ترک تبلیغ راجع به آن نیست. روشن‌فکرانی که راهنمای سیاسی خود را از دست داده‌اند برای متقاعد کردن خود به چیز زیادی احتیاج ندارند: «هر سیاستی که هدف‌اش محدود کردن کاراکتر اصلی بازار و بازتوزیع درآمدها باشد، می‌تواند سوسیالیستی نامیده شود». اما بازتوزیع همیشه در خدمت عدالت اجتماعی نیست و احتیاجات اساسی بیشتر انسان‌ها بدون فرم‌های ساختاری تضمین نمی‌گردند. پارادوکس در این واقعیت است که مطالبات «ساده» ـ از قبیل مدرسه، بیمارستان، خیابان ـ به سختی برآورده می‌گردند. تا هنگامی که نظم نئولیبرالیسم وجود داشته باشد پول کافی برای برآوردن چنین مطالباتی وجود نخواهد داشت. پروژه سوسیالیستی باید به زبانی که مردم می‌فهمند بیان گردد. منظور

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

«جنبش مدنی و انقلاب دمکراتیک»*

فرهاد عرفانی

مباحث مربوط به جامعه مدنی، قانون‌گرائی، احترام به حقوق شهروندی، آزادی‌های دمکراتیک... به گونه‌ای داغ، در میان فعالان سیاسی داخل و خارج ایران نیز در جریان است. پس از واقعه دوم خرداد «که چیزی نبود جز اظهار انزجار علنی تودده‌ها نسبت به حاکمیت نزدیک به دو دهه سرمایه افسار گسیخته بازار و تمامی پیامدهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن»، تقریبا تمامی دست‌اندرکاران عرصه سیاست ایران «در حاکمیت و بیرون آن» به خوبی و به درستی، یک نکته را دریافتند و آن چیزی نبود جز این که تحولات اجتماعی ایران وارد دوره نوینی گشته است که پیش‌درآمد آن متلاشی‌گشتن تدریجی ساختاری است که طی دو دهه در جهت استحکام آن حرکت شده بود. در این میان طبیعی بود و بسیار منطقی نیز هست که همه جریان‌های مختلف با دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوت تلاش خواهند کرد که اولا بر اساس گرایش‌های طبقاتی خویش به بهره‌برداری از این واقعه بپردازند و دوماً بر اساس ایدئولوژی‌های برآمده از پایگاه طبقاتی‌شان به تفسیر، و ارائه تصویر آینده بنشینند. از این میان، چهار گرایش متفاوت، شاخص‌تر از دیگر تفاسیر و برخوردها، به چشم می‌خورد:

گرایش اول، که بخش اساسی از قدرت را در حاکمیت به دست دارد، اساسا با کتمان آنچه رخ داده قاطعانه در پی بازگرداندن آب‌رفته به جوی است.

گرایش دوم، جبهه دوم خرداد (ونه جنبش دوم خرداد!) که بخش دیگر حاکمیت و نیروهای روشنفکری بیرون از آن را نمایندگی می‌کند، معتقد به کنترل اوضاع، تطبیق با شرایط جدید، استفاده (و در واقع سوءاستفاده) از پتانسیل نهفته در حرکت دوم خرداد به جهت سمت‌دهی اجتماع و ساختار اقتصادی در جهت منافع طبقات نوین بوروکرات و تکنوکرات و ارتباط ارگانیک با بازار جهانی، و همچنین رفرم به منظور جلوگیری از انفجار توده‌ای‌ست.

گرایش سوم ترکیبی است از نیروهای عمیقا ضد مردمی و دست راستی که همپای برادر دوقلوی خود، یعنی چپ‌های افراطی، ذوق‌زده از تحول دوم خرداد به شمارش معکوس برای سرنگونی رژیم نشسته و مترصد اوضاعی گل‌آلودند تا ماهی دلخواه را در این میان صید کنند. این گرایش تمامی بریده‌های سیاسی، روشنفکران خرده‌بورژوای ناامید، ماجراجویان و عوامل خودفروخته را در بر می‌گیرد.

و سرانجام گرایش چهارم که از آن می‌توان تحت عنوان «چپ منطقی» یاد کرد. این گرایش معتقد به تشدید تضاد در بالا، سازماندهی توده‌ها، اتخاذ تاکتیک‌های مناسب با مبارزات سیاسی روزمره، و سرانجام استفاده از پتانسیل نهفته در حرکت دوم خرداد به جهت وادارکردن گام به گام رژیم به عقب‌نشینی و سرانجام تعمیق این حرکت به یک انقلاب وسیع اجتماعی و بنیان‌گذار در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی‌ست.

با توجه به آنچه ذکر شد اکنون می‌توان پرسید که بحث جامعه مدنی بر کدام بستر در اوضاع کنونی قابل طرح و پیگیری‌ست. با توجه به آن که شما در چهارچوب کدام گرایش قرار می‌گیرید، طبیعتا به این سئوال پاسخ خواهید داد و قطعا طبیعی نیز هست که مثلا برداشت گرایش دوم و چهارم از پیشبرد امر تحقق جامعه مدنی کاملا متفاوت و حتی متضاد باشد! از این دیدگاه شاید به صراحت بتوان گفت که اساسا بحث جامعه مدنی، بحث امروز کشمکش‌های جامعه ایران نیست که از دل آن قرار است تحولی دمکراتیک صورت پذیرد بلکه بالعکس: این یک تحول دمکراتیک و جابجائی طبقات در قدرت است که جامعه مدنی از دل آن سر بر خواهد آورد. درست به همان گونه که انقلاب کبیر فرانسه نتیجه اندیشه‌های مدنی نبود بلکه این اندیشه‌ها نتیجه بلافصل تحول طبقاتی جامعه فرانسه «و انقلاب کبیر آن» بود. اگر ژان ژاک روسوها و ولترها و روبسپیرها و... یکی دو قرن پیش‌تر از انقلاب همان اندیشه‌ها را ارائه داده بودند (که بودند کسانی که این کار را کرده بودند) طبیعتا آن افکار قادر نبود منجر به تحقق حقوق مدنی افراد در جامعه فرانسه شود چرا که بستر مناسب به جهت عینیت یافتن چنان اندیشه‌هائی «به لحاظ ساختار اقتصادی، روابط طبقات، فورماسیون،... و سطح رشد نیروهای مولده» فراهم نبود. به همان گونه که سایه اندیشه‌های مدنی به اشکال گوناگون، حداقل دو هزار و پانصد سال بود که بر فراز اروپا در گردش بود (حداقل و بخصوص پس از رنسانس)، اما هرگز بعنوان نمونه به ایجاد «به‌اصطلاح!» مدنیتی مشابه آنچه امروز شاهد آنیم نشد.

به زعم این قلم، دلیل اصلی مطرح‌شدن مباحث مربوط به جامعه مدنی در ایران و جامعه روشنفکری بیرون از آن، نوعی نوستالژی‌ست که محصول بلافصل تحقیر مدنی طبقه وسیع متوسط ایران، در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی‌ست. این طبقه که در دوران رضاخانی و پهلوی دوم توانسته بود در سایه آزادی‌های فردی و نیم بند بورژوائی، به نوعی، احساس شهروندی یک جامعه مدنی، و برخورداری از حقوق قانونی منتج از آن، را حس کند، اینک که با حذف کامل از همه قدرت سیاسی، تضعیف موقعیت طبقاتی و سرکوب فرهنگی روبرو می‌شد، باید به نوعی، حتی در سایه حرکت طبقات دیگر، تمایلات خویش را آشکار می‌ساخت. بر این اساس نیز هست که اکنون به حمایت وسیع از بخش تکنوکرات و بوروکرات حاکمیت برخاسته است. اما «این» همه مشکل جامعه ایران نیست! آنچه قطعا به خواسته‌های این طیف وسیع پاسخ مثبت خواهد داد، نه امیدبستن به اصلاحات محدود در چهارچوب تنگ خواسته‌های بورژوازی عقب‌مانده موجود در حاکمیت، بلکه همبستگی با طبقات فرودست در جهت تغییر معادله قدرت در بالاست. تنها از دل چنین انقلاب دمکراتیکی است که مدنیت، قانونیت، تحقق حقوق فردی و اجتماعی، آزادی،... و در نهایت عدالتی در خور یک انسان، نصیب همه شهروندان ایرانی خواهد شد. در غیر این صورت هرگونه تحولی و به هر شکل که در آینده صورت پذیرد، از درون آن همان سر بر خواهد کشید که از انقلاب بهمن سرکشید! با خوش‌بینانه‌ترین نگاه آنچه به دست خواهد آمد چیزی مشابه پاکستان و یا ترکیه خواهد بود!

بخش دیگر از نوشتار خویش را به مساله رفرم تخصیص می‌دهم. چرا که این موضوع نیز به عنوان پیش‌درآمد مقوله جامعه مدنی، ساز جریانات بسیاری راکوک کرده است!

قبل از هر چیز باید گفت: منظور از رفرم، تغییر ساختار نیست بلکه تنظیم و ترمیم ساختار است. به بیانی دیگر، تغییر هر «نظامی» مستلزم درهم ریختن ساختار کهنه «که مبتنی بر روابطی مشخص است» و جایگزین ساختن آن با ساختاری در اساس متفاوت «که مبتنی بر روابطی دیگر است» می‌باشد و چنین چیزی در چهارچوب اصلاح نظم کهنه نمی‌گنجد. بدین دلیل ساده که هرگونه حرکتی در جهت نفی نظم دیرین، متضمن نفی علت وجودی آن نظم نیز می‌باشد، یعنی روابطی که منتهی به ایجاد یک نوع ساختار مشخص اقتصادی و اجتماعی و در پی آن سیاسی و فرهنگی گشته است. هر دولت، که به طور مشخص، نوعی از روابط طبقات و منافع استراتژیک آنها را نمایندگی می‌کند، مشروعیت خویش را از وفاداری به همان روابط کسب می‌نماید. بنابراین هرگونه تغییر اساسی در این روابط طبقاتی، پیش از هر چیز مستلزم نفی نمایندگان (یعنی خود دولت!) و تئوری اداره سیاسی ایشان است. اگر نگاهی به جهان امروز بیاندازیم، با وجود همه دگرگونی‌های عظیمی که در عرصه‌های گوناگون رویائی صورت پذیرفته است، از آنجا که ساختار روابط کهنه هنوز حفظ شده، نشانی از حذف مبانی موجودیت استثمار، «نقش» پول، الیگارشی، سازمان‌های سرکوب و کنترل و...، نمی‌بینیم. در به اصطلاح دمکراتیک‌ترین دولت‌های امروزین جهان، هنوز هم ارگان‌های حکومتی و سازمان‌های اقتصادی، همان نقشی را در اساس بازی می‌کند که در طی دو سده گذشته بازی کرده‌اند. تنها تغییری که مشاهده می‌شود شاید در مکانیسم‌های به کارگیری این نقش‌ها می‌باشد (هیاهوی پیشرفت تکنولوژیک و جهان ارتباطات! نیز در این رابطه باید بررسی شود) و نه هیچ چیز دیگر. بر این اساس است که مفهوم رفرم «بدون انقلاب که همان تغییر ساختار است»، در واقع چیزی نیست جز دگرگونی مکانیسم‌ها و تنظیم روابط به گونه‌ای که آسیب هر چه کمتری را متوجه ادامه حیات نظم کهنه سازد «و یا احتمالا کارائی آن را افزایش دهد».

باید دقت شود که بیان این اظهارات به معنای نفی استفاده ابزاری از اهرم رفرم نیست! گرایش چهارم (چپ منطقی)، بر این اعتقاد است که تا آنجایی که این دگرگونی مکانیسم ما منجر به ایجاد فضائی رای یورش به اساس ساختار گردد، باید از آن استقبال و بهره‌برداری خود، اما هرگونه توقف در این سطح، کمک به حفظ وضعیت موجود و پشت‌کردن به آنچنان تحولی‌ست که متضمن تامین اساسی منافع طبقات خارج از قدرت و در راس آن زحمتکشان است. در درجه اول، برای یک حزب پیشرو حافظ منافع مردم، همه مساله و مقدم بر هرگونه تغییر اساسی، کسب قدرت سیاسی‌ست برای نفی سیاست قدرت!! ▣

این مطلب کمی خلاصه شده است

برزخ تبعید

حسین رشادت

جاسم محمدغنی، یک پناهجوی عراقی که مدت سه سال است در ترکیه و در شهر حکاری بسر می‌برد، از طرف UN تا بحال کوچک‌ترین جوابی دریافت نکرده است. ایشان تا بحال برای بار هشتم به عراق دیپورت شده‌اند ولی به دلیل نداشتن امنیت جانی مجددا به ترکیه بازگشته است. پناهجوی نامبرده در ترکیه صاحب دو فرزند شده که هر دوی آنها متولد حکاری و ظاهرا باید هویت ترکی داشته باشند. یکی از بچه‌های او که ۷ ماهه بود به دلیل سوءتغذیه مبتلا به بیماری اسهال و استفراغ و روانهٔ بیمارستان گردید، اما به علت نداشتن نام در لیست درمانی، که UN موظف است هر پناهجو را تحت پوشش درمانی قرار دهد، بیمارستان از پذیرش آن بیمار و دادن دارو خودداری کرد، پدر بیمار با UN وان و آنکارا تماس گرفت و وضعیت حاد بچهٔ خویش را برای آنها توضیح داد. نهایتا UN رسما به داروخانه ابلاغ کرد که از دادن دارو و امکانات درمانی به خانوادهٔ نامبرده خودداری کند، تا اینکه در تاریخ ۶/۹/۲۰۰۰ کودک خردسال فوت کرد.

عامل اصلی این جنایت UN می‌باشد. پدر آن کودک از پلیس شهر حکاری، از مدیر داروخانه و UN شکایت کرد. پلیس حکاری قول کمک و همکاری به او و خانوادهٔ آن کودک داد و اعلام کرد که این موضوع را پیگیری خواهدکرد، تا اینکه در تاریخ ۱۱/۹/۲۰۰۰ جاسم محمد غنی را بدون هیچگونه مدرکی تحویل دادگاه شهر حکاری دادند و بدین وسیله شرایط دیپورت آن خانوادهٔ محروم را فراهم و عملی کردند. آیا این است دفاع از حقوق انسان بمعنای بشریت؟ و حال از سرنوشت این خانواده خبری نیست.

در طول یک ماه گذشته تعداد زیادی از پناهجویان مستقر در شهر حکاری بدون هیچگونه دلیل و مدرکی از طرف پلیس شهر حکاری دیپورت به عراق و ایران و یک نفر افغانی نیز از حکاری اخراج شده است. این رفتارهای غیرانسانی پلیس ترکیه، نتیجهٔ دستورات پنهان و عملکرد آشکار مسئولان UN در ترکیه می‌باشد. در تاریخ ۲۸/۸/۲۰۰۰ زنی به نام مهپارهٔ رستم‌زاده توسط شوهرش اسماعیل حلبی کشته شده است. زن مقتول دارای ۲ فرزند بنام‌های شاهرو و شایان می‌باشد. خانم رستم‌زاده قبلا در شهر حکاری اقامت و بعد از دریافت قبولی از UN به شهر قونیه انتقال داده شد. او طی نامه‌هائی که برای پلیس شهر حکاری، قونیه، UN و سفارت کانادا ارسال کرده بود و قبلا مراتب نگرانی خویش را از نداشتن امنیت جانی در ترکیه را اطلاع داده بود، ولی بدان توجهی نکردند تا اینکه این واقعهٔ هولناک به‌وقوع پیوست. «این زن قبل از خروج از ایران از شوهرش جدا شده بود و علت آن هم در اثر رفتارهای غیرانسانی در حق آن زن بود. ظاهرا شوهرش برای دیدار از بچه‌هایش به ترکیه آمده و بعد از مدتی اقامت اقدام به کشتن او کرده. زن نامبرده از طرف دولت کانادا به عنوان پناهجو قبول شده بود و در انتظار خارج شدن از ترکیه بسر می‌برد.

در شهر آنکارا یک زن دیگر ایرانی که اهل خرم‌آباد بود، توسط شوهرش بقتل رسیده است. پلیس ترکیه در این راستا از جنایت‌ها استقبال و از قاتلین نیز حمایت می‌کند.

سیاست UN در قبال پناهجویان بسیار ضعیف و غیرانسانی است. پناهجویان در یک شرایط دشوار و مشقت‌باری قرار دارند. روند دیپورت‌های دسته‌جمعی پناهجویان ایرانی و عراقی به یک نماد عمومی تبدیل شده است. تمامی امکانات مالی و درمانی از پناهجویان گرفته شده و UN اعلام کرده است به علت عدم امکانات مالی از کمک‌کردن به پناهجویان خودداری می‌کند. ۹۸٪ از پناهجویان در ترکیه با جواب منفی UN مواجه شده‌اند و حتی تعدادی از پناهجویان که از طرف UN قبولی به آنان ابلاغ شده است، بعد از ماهها مجددا با دریافت نامهٔ استیناف مواجه شده‌اند. آقای به اسم عطار «ابوزهرا» در سال ۹۸ از طرف UN قبول شد و به عنوان یک پناهنده به رسمیت شناخته شد ولی از انتقال ایشان به کشور ثالث خودداری نمودند تا اینکه چند ماه گذشته دیپورت گردید. آقای هاضم‌محمد «ابوعلی» نیز در شهر حکاری با چنین مشکلی برخورد کردند و آقای علی ابراهیمی نیز که از طرف UN قبولی ایشان اعلام شده بود، بعد از مدتی پرونده‌بسته می‌شوند. در مجموع وضع نگران‌کننده‌ای در انتظار همهٔ پناهجویان مستقر در ترکیه می‌باشد. ▣

جنبش سندیکائی وکارگری ایران و سازمان ما فعال دلباخته‌ای را از دست دادند.

یاد رفیق محسن سجادی گرامی باد.

در شمارهٔ قبل خبر درگذشت رفیق محسن سجادی را درج کردیم. رفیق صادق کارگر که از قبل از انقلاب با وی آشنائی نزدیکی داشت، مطلبی را در معرفی زندگی و مبارزات رفیق محسن برای ما ارسال کرده است که در زیر باکمی اختصار به چاپ می‌رسد.

رفیق محسن در یک خانوادهٔ مذهبی فقیر به دنیا آمده بود. بطوری که مجبور شده بود در جستجوی زندگی بهتر و رهائی از دست فقر، شهر زادگاه خود را ترک کرده و به‌تهران بیاید.

در ۱۳ سالگی برای کمک به تامین معاش خانواده و خود، به عنوان شاگرد خیاط در یک کارگاه خیاطی شروع بکار کرده بود. کار در کارگاه‌های مختلف و شرایط نامناسب کار در کارگاه‌های کوچک، تلاش ناموفق او برای بهتر کردن شرایط زندگی خود و خانواده‌اش از یک سو و تجربه و آگاهی‌هائی که او در محیط کار و جامعهٔ پیرامون خود آموخته و کسب کرده بود، زمینه را برای جذب او در یک محفل مارکسیستی ـ مائوئیستی فراهم کرده بود.

بعدها تعدادی از اعضای این محفل به اتفاق رفیق محسن به سازمان ما پیوستند.

در واپسین ماه‌های عمر رژیم دیکتاتوری سلطنی، تعدادی از فعالین جنبش سندیکائی و کارگری برای احیای مجدد سندیکاهای مستقل کارگری به تلاش مجدانه پرداختند.

از جمله سندیکاهای قدیمی که در مراحل مختلف دوران دیکتاتوری شاهنشاهی به خاطر استقلالشان سرکوب و مجددا احیا گردیده بودند، سندیکاهای کارگران خیاط، کفاش و بافندهٔ سوزنی بودند. به دلیل آنکه همهٔ این سندیکاها مرکز مشترکی در خیابان لاله‌زار داشتند، به مرکز سندیکاهای لاله‌زار معروف شده بودند. رفیق محسن نیز از جمله فعالینی بود که برای احیای مجدد سندیکای خیاط و مرکز سندیکائی لاله‌زار باتفاق رفقای دیگر که متاسفانه تعدادی از آنها بعدها به دلیل فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی‌شان به وسیلهٔ رژیم بازداشت و اعدام گردیدند، بود. فعالیت شبانه‌روزی توام با شور و شعف و امید محسن و سایر رفقا، که به علت سرکوب جنبش مستقل سندیکائی در زمان دیکتاتوری سلطنت تعدادشان نیز اندک بود، به ثمر نشست و طولی نکشید که هزاران کارگر با میل و رغبت کم‌نظیری به این سندیکاها پیوستند، که بعدا نیز از میان آنان صدها کادر برجستهٔ سندیکائی و سیاسی تربیت و پرورش یافتند.

پس از انقلاب سندیکاهای احیاشده در مدت بسیار کوتاهی چنان تاثیری از خود در میان کارگران بجای نهادند که نگرانی واقعی رژیم و کارفرمایانی راکه تاپیش از آن به پایمال‌کردن حقوق کارگران خود عادت و خوی گرفته بودند، را برانگیخت. بدین ترتیب بود که دولت تدارک سرکوب سندیکاهای مستقل را دید.

نگارندهٔ این سطور بخوبی به یاد دارد که جلسات عمومی سندیکاهای مستقل از دولت در حالی تشکیل می‌شد که شرکت‌کنندگان در محاصرهٔ ماموران بنزنشین وزارت کشور، سازمان اطلاعات، چماقداران سازمان یافته به وسیلهٔ هادی غفاری و خانهٔ کارگر و پاسداران کمیته‌ها بودند. پس از پایان جلسات سندیکائی، فعالین شناخته‌شدهٔ سندیکائی به وسیلهٔ ماموران سرکوب رژیم که تعداد قابل توجهی از آنان از اعضای شناخته شدهٔ خانهٔ کارگر جمهوری اسلامی بودند، برای شناسائی و تهدید تعقیب می‌شدند. در پاره‌ای اوقات ما برای فرار از دست آنان و رد گم‌کردن مجبور بودیم ساعت‌ها در خیابان‌ها پرسه زده و یا از رفتن به خانه تا مدتی پرهیز کنیم. آزار و اذیت و تهدیدهائی که بر علیه فعالین جنبش سندیکائی به وسیلهٔ نیروهای سرکوبگر رژیم صورت می‌گرفت و حتی آغاز بازداشت‌ها و اعدام‌ها نیز نتوانست خللی در ارادهٔ محسن‌ها و راهی که آنها انتخاب کرده بودند، وارد آورد. محسن به راهی که انتخاب کرده بود، همچنان ادامه می‌داد. زمانی که فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی بسیار سخت و پرخطر فشارها برای ارعاب یا تسلیم‌کردن فعالین جنبش کارگری در رژیم جمهوری اسلامی مجددا به حد اعلا رسیده بود، روزی به من گفت: می‌دانی رفیق، آدمیزاد موجود عجیبی است آنقدر عجیب که می‌تواند نه تنها در جهنم نیز سر کند، بلکه می‌تواند آن را نیز تغییر دهد. زندگی در جهنم به معنی خوی‌گرفتن و پذیرش آن نیست. در نقاط بسیاری از جهان، رفقای هم‌رزم ما در وضعیتی به مراتب بدتری از ما مبارزه کردند و به پیروزی رسیدند.

در اولین مجمع عمومی سندیکاهای کارگران خیاط که تشکیل گردید او از طرف کارگران به سمت رئیس هیئت‌مدیرهٔ سندیکا انتخاب شد. مدتی پس از آن نیز به عنوان نمایندهٔ سندیکای خیاط و به نمایندگی از طرف مرکز سندیکائی لاله‌زار، به عضویت هیئت مدیرهٔ انجمن همبستگی سندیکاهای و شوراهای کارگری تهران درآمد و تا زمان بسته‌شدن و ممنوعیت رسمی فعالیت انجمن همبستگی همچنان در سمت خود فعال بود. حتی پس از تعطیل و ممنوع‌شدن سندیکاهای مستقل، محسن و دیگر فعالین سندیکائی به اشکال دیگری فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی خود را ادامه دادند.

فعالیت محسن محدود به سندیکاهای نبود، او که جزو اولین کسانی بود که پس از انقلاب به عضویت سازمان ما درآمده بود، در تشکیلات صنوف و شعبهٔ کارگری سازمان که پس از انقلاب تشکیل شده بودند، فعالانه شرکت کرده و مسئولیت‌های مهمی را به عهده گرفته بود.

به دنبال تشدید فعالیت‌های سازمان در داخل کشور که یورش سراسری نیروهای سرکوبگر رژیم در سال ۶۵ به سازمان را به‌دنبال داشت، رفیق محسن نیز از زمره کسانی بود که دستگیر و روانهٔ زندان گشت. او پس از ۳ سال در حالی که در اثر فشارهای وارده به او بسیار بیمار و رنجور گشته بود، از زندان آزاد شد. همهٔ کسانی که او را می‌شناختند، می‌دانستند که او تا پیش از به زندان رفتن کاملا به لحاظ جسمی سالم و سرحال بود. بیماری قلبی که سرانجام او را از پای درآورد، در زندان به سراغ او آمد. پس از آزادشدن از زندان چون به دلایل سابقهٔ سیاسی و سندیکائی کار یافتن برایش مشکل بود، به‌ناچار در خانهٔ اجاره‌ای خود به خیاطی می‌پرداخت و از این راه هزینهٔ معاش خود و خانواده‌اش را تامین می‌کرد.

با مرگ محسن، جنبش کارگری و سندیکائی و سازمان ما یکی از فعالین دلباختهٔ خود را از دست داد. امروز گرچه او در میان رفقایش نیست، اما هزاران رزمنده‌ای که محسن نیز در پرورش تعدادی از آنان نقش داشته است، با سرهای پرشور، قلب‌های پرامید و با پرچم‌هائی که آرمان‌های محسن‌ها بر آن نقش بسته است، در دست، راه آنان را همچنان ادامه خواهند داد. ▣

www.iran-archive.com

ورزش و جوانان

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت» پیروزی هم‌میهنان ورزشکار و کسب عنوان‌های قهرمانی در رشته‌های وزنه‌برداری، کشتی و تکواندو را به این عزیزان و جامعهٔ ورزشی، بویژه جوانان ورزشکار تبریک می‌گوید و موفقیت‌های بیشتری را در عرصهٔ ورزش برای ورزشکاران عزیز آرزومند است.

ما بجا دانستیم که به همین مناسبت نگاهی به وضعیت «ورزش جوانان» داشته باشیم.

در دو دههٔ گذشته در میهن ما ورزش هم به‌سان سایر عرصه‌های ضرور و مفید اجتماعی، فرهنگی و... با بی‌توجهی و بی‌مهری مواجه شده و همواره تلاش شده است که از دریچهٔ تنگ و بدون انعطاف مکتب و ایدئولوژی به آن پرداخته شود و متصدیان امور ورزش را غالبا افرادی بی‌اطلاع و غیر متخصص در امر ورزش (اما طبعا با اطلاع از مسائل ولایت) تشکیل می‌داده‌اند.

روند مخرب این سیاست تاثیرات بسیار زیان‌باری به جامعهٔ جوان ما وارد کرده است. در اثر اعمال سیاست‌های غلط و تنگ‌نظرانه و از طرفی بر بستر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی فرهنگی و به طبع آنها مشکل بزرگ بیکاری، مشکلات روحی روانی و افتادن به دام اعتیاد و روی‌آوردن به مشاغل کاذب در میان جوانان میهن ما، به مشکل بسیار جدی تبدیل شده است.

دامنهٔ سیاست‌های ارتجاعی در عرصهٔ ورزش، بیشترین ضربه و بی‌عدالتی را در حق زنان ورزشکار وارد آورده است. دختران جوان سالها است که در سایهٔ جمهوری اسلامی از شرکت فعال و متناسب با عرف بین‌المللی در عرصه‌های متنوع ورزش محرومند. امکانات ورزشی در عرصهٔ زنان بسیار ناچیز و در حد صفر می‌باشد. وجود عوامل فوق و اساسا بی‌توجهی به نقش زنان در امر ورزش، چهرهٔ بسیار خشن و حضوری بسیار کم‌رنگ را در مجامع بین‌المللی ورزش از تیم‌های ورزشی ایران به‌جا گذاشته است.

آمیخته کردن سیاست‌های غلط جمهوری اسلامی در عرصهٔ سیاست خارجی با روابط ورزشی و عدم شرکت ورزشکاران در میدان‌های بین‌المللی در ارتباط با تحریم مسابقات المپیک جهانی و نیز به افت کیفی و بخشا انزوای ورزشی ایران در سالهای گذشته کمک کرده است.

ما از آنجاکه امر ورزش و تحرک و ایجاد مراکز گستردهٔ ورزشی، تفریحی راگامی موثر و امری ضرور در خدمت سلامت جسم و پویائی اندیشه جوانان در مجموع خود می‌دانیم، بر این باور هستیم که تغییرات اساسی و اصلاح سیاست‌ها و قوانین غلط و مخرب کنونی در عرصهٔ ورزش و ایجاد و گسترش مراکز ورزشی، بهره‌مندشدن ورزشکاران از امکانات کافی، در خدمت گرفتن مربیان و مسئولان متخصص، برداشتن موانع جدی در راه ورزش زنان و استفادهٔ آنها از امکانات مساوی با مردان و امکان حضور در مسابقات ورزشی و جدائی کامل مسائل مربوط به دین و مکتب از ورزش راگام‌های اساسی در جهت دست یافتن به حقوق شهروندان و بویژه جوانان درعرصهٔ ورزشی دانسته و تلاش برای رسیدن به این اهداف را وظیفه‌ای مقدم و مهم می‌دانیم.

سیزدهم اکتبر سال ۲۰۰۰

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بازنگری در...

ادامه از صفحه ۹

سخنان فرهیخته روشن‌فکران غربی راجع به رادیکالیسم پست مدرن و چند فرهنگی نیست. منظور زبان ساده و روشن مارکسیسم کلاسیک است. مارکس با این تلاش آغاز نمود تا پروژه سوسیالیستی را از اتوپی رها سازد. او در این کار به خاطر این دلیل ساده که هر ایده سوسیالیستی و هر پروژه‌ای همیشه دارای بُعدی اتوپیائی در خود است کاملاً موفق نبود. سهم تعیین کننده مارکس در رابطه با تئوری سیاسی در آنجاست که او ضرورت و امکانی را برای پایان دادن به رویاهای اتوپیائی و به جای آن تلاش برای تغییرات عملی را نشان می‌دهد. سنت مارکسیستی با رد پراگماتیسم، ضرورت مرتبط ساختن ایده‌آلیسم (به معنای وفاداری به هدف و پرنسیپ) با اعمال مشخص رئالیسم سیاسی را اعلام می‌دارد. این تجاربِ تغییراتِ پراتیک است که تفکر سوسیالیستی را به حوزه علم وارد می‌کند. بدون وارد شدن به زمینه عمل سیاسی چنین تئوری بی‌معنی می‌شود.

مارکسیسم آکادمیک غربی اغلب بدون آن که خود مقصر باشد با جنبش توده‌ای و آکسیون سیاسی بیگانه گردید. و با همه موفقیت‌های بزرگ خود توان فرق گذاشتن بین تئوری و اتوپی را از دست داد. در همان حال جنبش نئولیبرالیسم پرچم «ضد اتوپیسم» علیه سوسیالیسم را وارد میدان نمود. اما اهمیت قضیه در این است که چپ خود را تا دهه ۹۰ با «اتوپیسم» سرزنش می‌کرده است. و بعضی‌ها که خود را رئالیست می‌نامیدند سوگند یاد کرده بودند تا خود را از این اتوپیسم رها سازند (و بدین ترتیب هم چنین از یک صداقت بنیادین). دیگرانی که به ایده‌آلهای خود وفادار مانده بودند آغاز به فرهیخته نمودن سنت اتوپیائی سوسیالیسم نمودند. دلیل آن را هم می‌توان در اسامی مجلات پیدا نمود ـ «اتوپی کراتیو» در آلمان، «اتوپیا» در اسپانیا، «اتوپی کریتیک» در فرانسه و غیره. طرفداران چپ ضد کاپیتالیسم در تلاشند تا ضرورت یک «اتوپی مشخص» را ثابت کنند. چپ اساساً خود را با ضرورت مشابهی رو در رو می‌بیند که صد سال پیش هم با آن مواجه بود: قدم برداشتن از اتوپی به تئوری، از رویا به واقعیت. این بدین معنا نیست که سنت‌های اتوپیائی را باید محکوم کرده و یا به دور ریخت. ضروری است تا بدون از دست دادن اتوپی‌ها مرزهای آن را در نوردید. ما می‌بایستی که در این راستا خوی ضد اتوپیائی سوسیالیسم مارکسیستی که بنیادی گردیده است را فعال نماییم. ضعف چپ به یک امر واقعی زندگی سیاسی کنونی تبدیل شده است. بدین خاطر می‌بایستی که سیاست ضد کاپیتالیستی کاراکتر تدافعی را بپذیرد. مقاومت علیه حمله سرمایه شعار کنونی است. اما این مقاومت بایستی که قوی و موثر باشد. این مقاومت بایستی که بر پایه درک روشن و هوشیارانه از وضعیت باشد، بر اساس ظرفیت‌های چپ و بر اساس اهداف طرف مقابل. تسلیم شدن در عرصه ایدئولوژی موجب تضعیف مقاومت خود می‌گردد. در سیاست اهداف مشخص و اعتماد به درستی کار خود از شروط اساسی برای یک پیروزی است. تسلیم شدن بازگشای امکانات جدید و پیشرفت نیست. پارادوکس اواخر قرن بیستم در اینجاست که همان ضعف چپ‌ها آن‌ها را موظف می‌سازد تا تن به مصالحه ندهند. با توجه به تناسب قوای کنونی نمی‌توان «توافق جدیدی» یا «شرایطی برای یک مصالحه اجتماعی تازه و مناسب برای کارگران» به دست آورد. هر کسی که خواستار رفرم است بایستی که در درجه اول برای آن مبارزه کرده و تناسب قوا را تغییر دهد یعنی که به معنای سنتی کلمه انقلابی و رادیکال گردد.

هر خودآگاهی دارای مرزهائی است. دانائی کامل نمی‌تواند وجود داشته باشد. بازگشت از تعریف بد و دوپهلوی تئوری پردازان مارکسیستی پست‌مدرن به واقعیت‌های ساده و خشن مارکسیسم کلاسیک شرط اساسی یک عمل سیاسی موثر است باتوجه به آن که ما امروز درک عالی از طبیعت محدود (اما نه غلط) آن چه که مارکس گفته است داریم. رویزیونیسم زدائی مارکسیسم به معنای دگم شدن نیست. سوسیالیسم انقلابی در سال‌های پس از ۱۹۱۷ بدعت گذار اما ضدرویزیونیستی بود. فراخوانی برای پذیرش دوباره ارزش‌های سنتی ارتباطی با رد کردن دیالوگ و یا زندگی کردن در برج عاج را ندارد. تثبیت فعالانه سنت‌ها احتیاج به ارتباط با جهان پیرامون دارد. از زمان رفرماسیون (اصلاح‌گری) نئوسنت‌گرائی ایدئولوژی انقلابیون بوده است. مارتین لوتر که بازگشت به انجیل را فراخواند نمونه یک نئوسنت‌گراست. پوریتانیسم انگلیسی (جنبش اصلاح‌گری در انگلستان) با شعار برقراری پارسائی سنتی تغییرات اجتماعی بزرگی را به وجود آورد و عصر نوینی را در تاریخ این کشور و اروپا گشود. این سنت‌گرائی ربطی به محافظه کاری ندارد. به نام ارزش‌ها و پرنسیپ‌های سنتی، جهانی راکه این پرنسیپ‌ها را باژگونه کرده و رد نموده بود طرد گردید. نتیجه آن تحول و نوسازی بود. بازگشت به سنت‌ها یکی از موثرترین متدهای بسیج کردن است. سنت آن چیزی است که برای توده‌ها آشنا، قابل فهم و قابل دسترسی است و در عین حال در مقابل پراگماتیسم بی‌روح و خودخواهی نخبگان قرار دارد. بدون پیوند با سنت‌ها ایده‌های جدید توسط خودآگاهی همگانی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. قیام‌ها بر علیه بی‌عدالتی همیشه بر تصورات سنتی از عدالت تکیه دارند. واقعیت این که خود سنت می‌تواند در پروسه مبارزه تحولی رادیکال را پشت‌سر گذارد، چیز دیگری است. بنیادگرائی اسلامی یک عکس‌العمل بسیار موثر در مقابل غرب زدگی کاپیتالیستی است. بنیادگرائی فرم بسیار ارتجاعی اعتراض با موفقیت بی‌سابقه‌ای روبروست زیرا زمانی که تجارب سده بیست را در خود جذب می‌نماید، اعتماد به فرهنگ خود را به توده بازمی‌گرداند.

جامعه‌شناسان غربی که بنیادگرائی را به عنوان پدیده‌ای جدید می‌بینند (آنتونی گیدنز نتیجه گرفت که تا سال ۱۹۵۰ در زبان انگلیسی چنین واژه‌ای اصلاً وجود نداشت) هنگام رویاورئی با آن احساس اضطراب می‌کنند. گیدنز همیشه تکرار می‌کند که بنیادگرائی «چیزی غیر از تعریف سنت به شیوه‌ای سنتی نیست ـ اما به عنوان جوابی به مناسبات جدید ارتباطات جهانی». نکته مهم اما این است که از سنت‌ها تحت شرایط جدید نمی‌توان از طریق متدهای سنتی دفاع نمود. در دوره محمد نه بمب پلاستیکی وجود داشت و نه تروریست‌های از جان گذشته. اینترنت با سایت‌های اسلامی و اشکال بسیج که مختص جنبش توده‌ای جدید می‌باشند نیز وجود نداشتند. بنیادگرائی ربطی به اسلام سنتی که در برخورد با غرب شکست خورد، ندارد. آن اسلام هنوز هم در کنار بنیادگرائی وجود دارد و آغوش خود را آهسته اما مطمئن بر روی او باز می‌کند. بنیادگرائی در جوامعی که به صورت رادیکال مدرنیزه نشده‌اند، حضور ندارد. تنها آنجائی که سنت تحلیل می‌رود و یا نابود می‌شود، بنیادگرائی امکان آن را می‌یابد تا آن را دوباره در فرمی مطابق با واقعیت‌ها و امکانات اواخر سده ۲۰ و اوایل سده ۲۱ شکل دهد.

بنیادگرائی اسلامی علیرغم تصورات گیدنز و ژورنالیست‌های لیبرال هر چیزی است مگر یک سیستم بسته که همه چیز «غریب» را رد می‌کند. برعکس او پیوسته متدها و تجارب جدید را در خود جذب می‌نماید. خطر واقعی هم در اینجاست، همانند خطر ناسیونالیسم جدید اروپایی، که با اشاره ساده به سنت‌های پوپولیسم و فاشیسم که در این و یا آن کشور از دهه ۳۰ باقی مانده قابل توضیح نیست. کنش‌های تهاجمی معنای سنتی را به طور قطع تغییر می‌دهد که دیگر مورد «حفاظت» قرار نمی‌گیرد بلکه تثبیت می‌گردد. این سنت‌ها نوسازی گردیده و با تجارب جدید غنی می‌گردند. تنها فقرای شورش‌گر در شمار کسانی نیستند که به سنت روی می‌آورند بلکه نخبگان هم کوشش می‌کنند تا میدان از دست داده را دوباره به دست آورند. نئولیبرالیسم یکی از مهمترین نمونه‌های ایدئولوژی نئوسنتی است. تئوریسین‌های بورژوازی مالی که می‌بایستی با پروژه تهاجمی خود در مقابل سوسیالیسم قرار گیرند، دست به کشف جدیدی نزدند. برعکس آنها به برنامه کلاسیک و سنتی خود مراجعه نمودند و از کارهای تئوریسین‌های «عصر طلایی» کاپیتالیسم لیبرال الهام گرفتند. در حال حاضر هم نئولیبرالیسم و مکتب اقتصادی نئوکلاسیک هر چیز دیگری را به عنوان تجدیدنظر مکانیکی لیبرالیسم قدیمی نشان می‌دهند. حتا «دست نامرئی» آدام اسمیت که اغلب به آن استناد می‌گردد هم به هیچ وجه ایده مرکزی اقتصاددان بریتانیائی نبود.

در جائی که نیروهای ارتجاعی از سنت استفاده می‌کنند، چپ ناتوانی خود را در انجام این کار نشان داده، زیراکه سنت اصلی خود یعنی مقاومت فعال علیه کاپیتالیسم را از دست داده است. چنانچه سوسیالیست‌ها بخواهند تا دوباره به نیروی واقعی تبدیل گردند بایستی که به تزهای پایه‌ای خود مراجعه کنند. چنین چیزی تدریجاً دوباره مورد قبول تئوریسین‌ها قرار می‌گیرد در حالی که سیاستمداران آن را هنوز رد می‌کنند. اسکار نگت آخرین تئوریسین مکتب فرانکفورت در آستانه سده جدید می‌نویسد که چپ بایستی «به سنت‌های خود بازگردد». آندره بری یکی از تئوریسین‌های حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان هم با او هم‌نظر است. آنجائی که بری خواستار نوسازی رادیکال آرمان‌ها و دورنماهای چپ‌هاست تاکید می‌کند که: «تفکر مدرن سوسیالیستی برای من هم چنین به معنای مراجعه انتقادی به مارکس و در عین حال حرکت به سمتی است تا مسایل مربوط به جامعه کاپیتالیستی را از نو فرموله کرده و با چالش‌های جهانی روبرو گردیم».

این سنت است که به وجود آمدن سازمان‌های جدید را ممکن می‌سازد. در ترکیه گروه‌های سوسیالیست پس از یک دوره طولانی فرقه گرائی در سال ۱۹۹۶ موفق گردیدند در یک حزب گردهم آیند. اونیک اوراس ۳۶ ساله که به رهبری حزب انتخاب گردید می‌گوید: «من خود را مارکسیست می‌دانم با یک طرح مارکسیستی که مبتنی به بازگشت به پرنسیپ‌های اولیه است».

در اینجا صحبت از یک نوستالژی تلطیف یافته برای یک «عصر طلایی» جنبش کارگری نیست، با آن که استفاده از نوستالژی برای تبلیغات سیاسی کاملاً قابل قبول و بسیار موثر است. بسیار ساده است، آنجائی که چپ تصمیم می‌گیرد تا به خود وفادار باشد با موفقیت ابتکارات سیاسی را دوباره به دست می‌آورد. جامعه احتیاج به ایده‌های جدید و سنت‌های قوی در اندازه مساوی دارد. نئولیبرالیسم بیش از این نمی‌تواند ایده‌های جدید و یا سنت‌های قوی ارایه دهد. اما چپ چنانچه خواست انجام این کار را داشته باشد می‌تواند که هر دو را ارایه کند. بازگشت به مارکسیسم بیش از همه بدین معناست تا به طبقه یک نقش مرکزی در تفکر سیاسی چپ داده شود. مارکسیسم کلاسیک مدعی نبوده است که تضاد بین کار و سرمایه تنها تضاد موجود در جامعه و یا الزاماً حادترین تضاد است. مارکس و انگلس اعتقاد داشتند که جامعه کاملاً و بدون استثنا به طبقات تقسیم می‌گردد (کافی است تا دلیل آنها را به یاد آوریم، در اوایل سده ۱۹ طبقه‌ای در آلمان وجود نداشت). مارکس و انگلس (به درستی) توضیح دادند که تضاد بین کار و سرمایه تعیین کننده است و این که بدون حل آن مشکلات و تناقضات دیگر را نمی‌توان حل نمود. خلاصه کردن همه چیز به طبقه یک کاراکتر اصلی سنت مارکسیستی بود. پس از آن که «تضاد مرکزی» عصر درک گردید مارکسیست‌های زیادی این اجازه را به خود دادند تا راجع به «مسایل درجه دوم» فکر نکنند. اما یک تضاد «درجه دوم» غیر واقعی‌تر از تضاد «اصلی» نیست و درک این یکی بدون آن دیگری غیرممکن است. بدین خاطر تحلیل‌های مارکسیستی دچار فقر، سطحی‌گری، قالبی و بدوی گردیدند و بالاخره این وضعیت به آنجا خاتمه یافت که تمامی سنت مارکسیستی بی‌اعتبار گردید.

اگر که ما از کثرت و تنوع زندگی اجتماعی مطلع هستیم، اجازه نداریم فراموش کنیم که این زندگی اجتماعی از بافت مشخصی برخوردار است. تعداد زیادی از جامعه‌شناسان غربی تشخیص داده‌اند که طبقه در جامعه و در زندگی انسان‌ها همان نقش همیشگی راکه تاکنون داشته، نخواهد داشت. به خصوص پس از آن که انسان‌ها جایگاه اجتماعی خود را بیشتر از طریق مصرف تا از طریق تولید تعریف می‌کنند. در اروپای شرقی و امریکای لاتین ما شاهد طبقه‌زدائی گسترده و آمیزه کردن توده‌ها هستیم. با این همه مصرف کردن بدون تولید ممکن نیست و طبقه‌زدائی بدون بافت طبقاتی. تضاد بین کار و سرمایه علیرغم به وجود آمدن مشکلات زیاد جدید و بدتر شدن مشکلات قدیم، مرکزی و اساسی خواهد ماند. نزاع بین کار و سرمایه تنها یک برخورد منافع نیست بلکه هم‌چنین به معنای ارزش‌ها، پرنسیپ‌ها و اخلاقی است که با آن روبرو هستیم. تنها یک سوسیالیسم اخلاقی که بر روی پایه‌های محکمی قرار دارد می‌تواند معنای مثبتی را به دست آورد. ما احتیاج داریم تا با اطمینان بدانیم که در کدام طرف ایستاده‌ایم.

در سال ۱۹۹۶ معروف‌ترین دیسک موسیقی در روسیه «ترانه‌های قدیمی راجع به مهمترین چیز» بود. ترانه‌های قدیمی دوره شوروی توسط هنرمندان پساشوروی نوسازی شدند. خریداران این دیسک بازنشستگان نوستالژیک دوره استالین نبودند، این‌ها معمولاً نسخه اصل را ترجیح می‌دهند. بزرگترین موفقیت را این دیسک در میان جوانانی به دست آورد که به زحمت می‌توانند زندگی شوروی را به خاطر آورند. این اجرای جدید برای آنها مقدور ساخت تا ترانه‌هائی راجع به مهمترین چیز دنیا را گوش کنند، راجع به چیزی که در ترانه‌های پست‌مدرن از آن اثری نیست. راجع به واقعاً مهمترین چیز. خواست همگانی پیرامون نوعی نوسازی مارکسیسم تاریخی خود را در هر قدم نشان می‌دهد. زیراکه او مهمترین نیازهای بشریت امروزین را نمایندگی می‌کند؛ ارضای این نیازها وظیفه اصلی و در واقع یگانه وظیفه جنبش چپ مدرن است. اگر که ما در راستای انجام این وظیفه اقدامی نکنیم زندگی ما معنا و مشروعیت نخواهد داشت.▣

*** مقاله فوق از سلسله مقالات ارایه شده به کنفرانس بین‌المللی پاریس به مناسبت «۱۵۰ سال مانیفست» می‌باشد.**

تظاهرات و اعتصاب گستردهٔ کامیون‌داران در اروپا

محمدرضا قنبری

بالا رفتن قیمت بنزین موج وسیعی از اعتراضات و اعتصابات را در اروپا به‌وجود آورد. این اعتراضات ابتدا در فرانسه شروع شد، آنهم موقعی که دولت فرانسه سرمست از مقررات جدید مالیاتی خود بود. در مقررات جدید، معافیت‌های مالیاتی زیادی منظور شده است که حجم وسیعی از آن مربوط است به تخفیف مالیاتی به صاحبان درآمد کم و متوسط. در چنین فضائی، اعتصاب ماهیگیران فرانسه که با قایق‌های خود بنادر عمدهٔ فرانسه در اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه را بلوکه نمودند، مثل بمب منفجر شد و صدای آن به سایر نقاط اروپا رسید.

اعتراض به قیمت بالای سوخت، اعم از بنزین، گازوئیل، یا نفت سفید، عمدتا متوجه مالیاتی است که دولت‌های اروپائی تحت عنوان «مالیات نفتی» از این فرآورده‌ها اخذ می‌کنند که در کشورهای مختلف، متفاوت بوده و حدود هفتاد درصد قیمت فراورده را شامل می‌شود. برای نمونه، مالیات گازوئیل در انگلیس بالاترین رقم را در کشورهای اروپائی با ۷۴٪ به‌خود اختصاص می‌دهد و پرتقال با ۵۴٪ پائین‌ترین رقم را دارد. توجه به این نکته ضروری است که این نوع مالیات، به «مالیات بر ارزش افزوده» (که مثلا در آلمان ۱۶٪ است) اضافه می‌شود. به عبارت دیگر کشورهای اروپائی دو نوع مالیات بر فراورده‌های نفتی می‌بندند که یکی حدود ۷۰٪ و دیگری حدود ۱۶٪ است. بدین لحاظ جای تعجب نیست که مصرف‌کنندگان اروپائی در درجهٔ اول، دولت‌های خود را مسبب اصلی قیمت‌های بالا می‌دانند، نه اپک یا شرکت‌های بزرگ نفتی را. در نقطهٔ مقابل، دولت‌مردان اروپائی، گناه را به گردن اپک و سایر کشورهای تولیدکنندهٔ نفت می‌اندازند.

اعتصاب و اعتراض ماهیگیران فرانسوی با قول مساعد دولت پایان یافت. در واقع این صنف «مالیات نفتی» نمی‌دهد تا دولت بتواند از طریق تخفیف مالیاتی به آنها کمک کند. مساعدت دولت عبارت از تخفیف‌هائی در پرداخت‌های دیگر این صنف بود. اما اعتراض و اعتصاب، به کامیون‌داران، تاکسی‌رانان و کشاورزان نیز سرایت کرد. اعتصاب وسیعی در فرانسه و سایر کشورهای اروپائی مانند آلمان، انگلستان، بلژیک و اسپانیا به‌راه افتاد. در فرانسه کار به جائی رسید که هشتاددرصد پمپ‌بنزین‌ها به دلیل اعتصاب و بلوکه شدن خیابان‌ها، بدون بنزین ماندند. کمبود بنزین در انگلیس، ادامهٔ فعالیت بیمارستان‌ها را نیز به دردسر انداخته و صدای زنگ خطر برای «امنیت ملی» به‌صدا درآمد و دولت انگلیس تهدید کرد که با توسل به نیروی نظامی، از پالایشگاه‌ها رفع محاصره خواهد کرد. جالب این بود که مطابق نظرخواهی‌ها، اکثریت قاطع مردم علی‌رغم مضیقهٔ شدید از نظر سوخت و رفت و آمد، دولت را مقصر این وضع اسف‌بار می‌دانستند، نه اعتصاب‌کنندگان را. دولت فرانسه در مقابل اعتصاب‌کنندگان دست به عقب‌نشینی زد و قول داد که از «مالیات نفتی» تا حدودی بکاهد. اما در سایر کشورها، اعتصاب‌کنندگان موفقیت چندانی به‌دست نیاوردند. مهم‌ترین دلیل این عدم موفقیت در نقشی است که «مالیات نفتی» در بودجهٔ دولت‌ها بازی کند. بودجهٔ دولت‌ها آنچنان وابسته به این نوع مالیات شده است که صرف‌نظرکردن از آن نوعی خودکشی تلقی می‌گردد. دولت آلمان از طریق «مالیات نفتی» به صندوق بازنشستگی کمک می‌کند و نیز ادعا می‌نماید که از این طریق به پیداکردن سوخت‌های آلترناتیو و یا انرژی آلترناتیو (غیر وابسته به سوخت‌های فسیلی) یارانه می‌رساند.

کوشش برای پائین‌آوردن قیمت نفت از طریق فشار به اپک ادامه دارد. کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا هریک به نوعی دست به تطمیع و تهدید زده‌اند. آمریکا از طریق استفاده از ذخائر نفتی استراتژیک خود می‌خواهد قیمت نفت را پائین بیاورد. در واقع این اولین‌بار است که آمریکا در زمان صلح، اقدام به استفاده از ذخائر مزبور می‌نماید. از طرف دیگر، دولت آمریکا برای جلب حمایت رای‌دهندگان در آستانهٔ انتخابات جدید ریاست جمهوری قول کمک ۴۰۰ میلیون دلاری به خانواده‌هائی را داده است که بیشترین صدمه را از ناحیهٔ افزایش قیمت نفت می‌بینند. با این همه انتظار نمی‌رود که قیمت نفت پیش از پایان فصل زمستان و انجام انتخابات آمریکا کاهش قابل ملاحظه‌ای بکند. اجلاس سران اوپک در کاراکاس در اوایل اکتبر جاری نتوانست تاثیر جدی روی قیمت نفت بگذارد. در حالی که اپک آمادگی خود را برای هرگونه مذاکره باکشورهای مصرف‌کنندهٔ نفت اعلام داشته است، به‌نظر می‌رسد نیروهای موجود در این کشورها، اعم از احزاب مخالف و شرکت‌های نفتی، چندان تمایلی به پیداکردن راه‌حلی که مورد رضایت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان نفت باشد، ندارند.

در تظاهرات کامیون‌داران در اروپا، همهٔ نگاه‌ها متوجه مالیاتی شد که دولت‌ها بر فراورده‌های نفتی می‌بندند. در این میان، چندان توجهی به سود هنگفتی که شرکت‌های چندملیتی از طریق افزایش قیمت نفت می‌برند، مبذول نگردید. اعداد و آمار نشان می‌دهند که سود شرکت‌های بزرگ نفتی کم‌وبیش با سود کشورهای نفت‌خیز برابری می‌کند. در حالی که افزایش درآمد ایران نسبت به سال ۱۹۹۹، برابر ده میلیارد دلار پیش‌بینی می‌شود، شل، دومین شرکت بزرگ نفتی جهان، افزایش سودی در همین حدود را انتظار می‌کشد.بی‌جهت نبود که در گرما گرم تظاهرات کامیون‌دارن و ماهیگیران فرانسوی، اعلام افزایش سود مجموعهٔ توتال ـ فینا ـ الف به دوونیم برابر، برای مدت کوتاهی چشم‌ها را خیره کرد. وضع انگلیس از این بابت جالب است که خود به عنوان کشور تولید کنندهٔ نفت، سود هنگفتی به‌خاطر افزایش قیمت نفت می‌برد و از طرف دیگر، در بین کشورهای اروپائی بیشترین مالیات نفتی را بر مصرف‌کنندگان می‌بندد و وقتی مصرف‌کنندگان انگلیسی به اعتراض برمی‌خیزند، تونی بلر با شدت عمل تهدید می‌کند، که «اعتراض قانونی یک چیز است، و به تعطیل کشاندن مملکت چیزی دیگر»!

در مجموع می‌توان گفت که اعتصاب کامیون‌داران در اروپا علی‌رغم گسترش و شدت آن، نتوانست به موفقیت چندانی دست یابد. ناکامی چنین حرکاتی نشان می‌دهد که برای طبقهٔ کارگر چاره‌ای جز رادیکال‌کردن هرچه بیشتر مبارزه باقی نمی‌ماند. (رادیکال با افراطی‌گری و تندروی اشتباه نشود!) منظور از رادیکال‌کردن مبارزه این است که طبقهٔ کارگر نه تنها باید از سیاست‌های دولت راجع به موضوع خاص (مثلا در اینجا، سیاست مالیات‌گذاری دولت) انتقاد کند، بلکه علاوه بر آن سیاست‌های کلی دولت که رابطهٔ تنگاتنگ با آن موضوع خاص دارد (مثلا ناتوانی دولت در حل معضل بیکاری که آن را ناچار می‌کند برای پرداخت بیمهٔ بیکاری، انواع مالیات وضع کند) را نیز مورد نقد و بررسی قرار دهد. در دوران ما که اقتصاد پیشرفتهٔ گلوبالیزه بر جهان حاکم است، باید هم به پیچیدگی پدیده‌ها و هم به گسترش آنها توجه کافی مبذول داشت. در مورد پیچیدگی پدیده‌ها، همین‌قدر کافی است که توجه شود در حالی که کامیون‌داران در المان از گرانی گازوئیل شکایت دارند، سبزها (که علی‌القاعده باید جانب کامیون‌داران را داشته باشند) قیمتی بیش از دوبرابر قیمت فعلی را برای محیط زیست مناسب می‌دانند. در مورد گسترش پدیده‌ها در سطح جهانی نیز باید توجه داشت که تصمیمات اپک و یا وقوع جنگ در خلیج فارس تا چه حد می‌تواند روی قیمت‌ها اثر داشته باشد و وضع طبقهٔ کارگر را در سایر کشورها تحت تاثیر قرار دهد. ▣

کمک مالی رسیده

کمک مالی ـ بن ۱۹۰۰ مارک

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۲۷مهر ۱۳۷۹ - ۱۸اکتبر ۲۰۰۰ دوره سوم - شماره ۲۴۳

KAR. No. 243 Wednesday 18. Oct. 2000

G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود.

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90
شماره تلفن: 0049 - 221 - 9322136
آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: fadai.aksariyat@magnet.at

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v
آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید ◻ تمدید اشتراک ◻ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه ◻ یک ساله ◻ تاریخ:

Name:..... نام:

Address:..... نشانی:

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس کار پست کنید!

فرمان پنجم: جنایت نکن! (تورات)

محمود صالحی

آقای شارون، «زیارت» قبول!

آخرین هفته سال یهودی «رُوش هشانا» تا روز تحویل سال «یوم کیپور» در زبان عامه به روزهای وحشت «یمیم نورایم» معروف است. در این هفته یهودیان ضمن جمع‌بست سالی که گذشت به گناهان و خطاهای خود می‌پردازند و با صرف شیرینی‌جات آرزو می‌کنند سالی که در راه است (سال ۵۷۶۱) شیرین و عاری از گناه باشد. در این روزها آریل شارون رهبر حزب افراطی و دست راستی لیکود که در میان فلسطینی‌ها به قصاب اردوگاه شتیلا معروف است، با حفاظت پلیس برای «زیارت» پا به محوطه مسجدالاقصی گذاشت، امری که معمولا یهودیان از آن اجتناب می‌ورزند. «زیارت» آقای شارون بیش از ۱۰۰ کشته و ۲۰۰۰ زخمی برجای گذاشت و منجر به آتش‌کشیدن مساجد، کنسه‌ها، قطع روند مذاکرات صلح و بالاخره بحرانی‌شدن اوضاع منطقه خاورمیانه شد. زیارت شارون نه تنها روزهای آخر سال که سال آینده را نیز به ایام وحشت مبدل کرد.

تاکتیک «زیارت» و آتش زیر خاکستر

پیروزی حزب کارگر به رهبری باراک و شکست نتان‌یاهو در انتخابات قبلی امیدهای زیادی را در رابطه با پیشرفت روند صلح برانگیخت. این امیدها با خروج «لوی» وزیر خارجه باراک از ائتلاف دولتی و از اکثریت‌افتادن آن در پارلمان اسرائیل و شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم به یاس گرائید.

شکست روند مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین به معنی پیروزی افراطیون احزاب «لیکود ـ شاس» در اسرائیل از یک سو، حماس و جهاد در فلسطین از سوی دیگر است.

ضعف دولت باراک، رویاهای به قدرت رسیدن در شارون را تقویت کرد. او برای تحقق بخشیدن به رویاهایش تاکتیک «زیارت» را برگزید. او می‌دانست حضورش در محوطه مسجدالاقصی منجر به برانگیختن عواطف ملی ـ مذهبی فلسطینی‌ها و بروز اعتراضات گسترده خواهد شد. ترس مردم اسرائیل از اعتراضات و بروز خشونت منجر به انتخابات زودرس می‌گردد و شارون بعنوان ناجی اسرائیل به قدرت می‌رسد.

باراک با سرکوب خونین اعتراض فلسطینی‌ها تاکتیک شارون را با شکست مواجه و صندلی نخست‌وزیری‌اش را حفظ کرد اما آن تاکتیک شارون با عواقبش و این عکس‌العمل باراک، آتش زیر خاکستری را شعله‌ور ساخت که زبانه‌هایش:

۱) صلح بین اسرائیل و فلسطین را سوزاند،

۲) مبارزه در راه استقلال به جنگ مذهبی مسلمان و یهودی تبدیل شد،

۳) اعراب اسرائیلی که ده‌ها سال همانند شهروندان درجه دو با آنان رفتار می‌شد و بیش از یک پنجم جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند را نیز در اعتراض به خیابانها کشاند و ارتش اسرائیل برای نخستین‌بار بر روی شهروندانش آتش گشود.

تا آن زمان

طرفین درگیر تاکنون سه راه در مقابل یکدیگر قرار داده‌اند:

۱) وحدت اعراب و مسلمانان و به دریا ریختن اسرائیلی‌ها،

۲) قتل‌عام و اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین «موعود»،

۳) همزیستی مسالمت‌آمیز.

باراک راست می‌گوید که تنها با امضا قرارداد، صلح پایدار برقرار نمی‌گردد. تا زمانی که دولت اسرائیل به مذاکرات صلح به چشم «دادن صدقه زمین» به فلسطینی‌ها می‌نگرد و این ملت دولت مستقل خود را ندارد، عربده‌کشی و خون‌ریختن‌های طرفداران دو راه اول ادامه خواهد یافت. ما دیر یا زود شاهد اعلام موجودیت دولت فلسطین خواهیم بود. تا آن زمان که بالاخره نمایندگان دو ملت در یک مجلس و وزرای اسرائیلی ـ فلسطینی در یک کابینه و جمهوری فدراتیو اسرائیل ـ فلسطین تشکیل شود نسلها خواهد گذشت، نسلهائی که عبث‌بودن دو راه اول را هر بار تجربه خواهند کرد. «شعور همزیستی مسالمت‌آمیز» را جغرافیای سیاسی شکل نمی‌دهد، بلکه در پس‌کوچه‌های تنگ اورشلیم شکل می‌گیرد. ▣

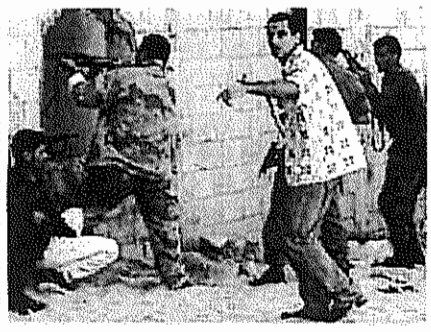

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

دولت اسرائیل بر طبل جنگ می‌کوبد

در درگیری‌های خونین بین سربازان اسرائیل با تظاهرکنندگان فلسطینی که از ۱۲ روز پیش با اقدام تحریک‌آمیز «آریل شارون» رهبر حزب راستگرای لیکود آغاز شده است، تاکنون بیش از ۹۰ نفر کشته و دو هزار تن که قریب به اتفاقشان فلسطینی بوده‌اند، زخمی شده‌اند. در این مدت شهرهای کرانه غربی رود اردن، نوار غزه و جنوب لبنان صحنه جنگ تمام‌عیار ارتش اسرائیل با مردم فلسطین بوده است.

تاکنون تلاش‌های شورای امنیت سازمان ملل، اتحادیه اروپا و اقدامات اتحادیه عرب برای پایان‌دادن به این درگیری‌ها که روند مذاکرات صلح و ثبات منطقه را به خطر انداخته، تاثیر چندانی نداشته است. دولت اسرائیل که آغازگر درگیری‌ها بوده و با حمایت از اقدام آریل شارون خشم فلسطینی‌ها را برانگیخته، بجای پاسخ مثبت به ندای صلح‌طلبانه مجامع بین‌المللی و اجرای قطعنامه سازمان ملل، برای مردم فلسطین ضرب‌الاجل تعیین کرده و بر طبل جنگ می‌کوبد. در اسرائیل به دستور دولت ارتش به حال آماده‌باش درآمده، در اورشلیم در مناطق استراتژیک شهر تانک‌ها مستقر شده‌اند، فرودگاه غزه به روی هواپیماها بسته شده و اهود باراک نخست‌وزیر اسرائیل تصمیم گرفته است با مشارکت آریل شارون «دولت اضطرار ملی» تشکیل دهد.

این اقدامات از یک سو به تقویت نفوذ نیروهای مخالف روند صلح در دو طرف منجر شده و از سوی دیگر به بی‌اعتمادی بین اسرائیلی‌ها و فلسطینیان دامن زده است. مردم فلسطین از «انتفاضه» دوم سخن می‌گویند و اسرائیلی‌ها به دنبال «پاکسازی» اعراب ساکن اسرائیل هستند. در این میان صلح به رویائی دور از واقعیت و جنگ به واقعیت نزدیک تبدیل شده است. از بروز این تراژدی شوم باید جلوگیری کرد و پیش از آن‌که زخم‌های کهنه سر باز کنند، باید به پای میز مذاکره بازگشت. مذاکراتی که ضامن صلح و تواما ضامن حق ملت فلسطین برای داشتن دولت مستقل باشد. مردم فلسطین مثل همه ملت‌های جهان از این حق خدشه‌ناپذیر برخوردارند و مبارزه در برابر هر دولتی که چنین حقی را از یک ملت سلب کند، مبارزه‌ای مشروع است. ما از این مبارزه حمایت می‌کنیم و از دولت اسرائیل می‌خواهیم ضمن رعایت بیدرنگ قطعنامه سازمان ملل راهی که را رابین و عرفات با امضای قرارداد اسلو آغاز کردند، پی گیرد.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۹اکتبر ۲۰۰۰

نامه سرگشاده ۹۹ تن از روشنفکران سوریه

در نامه سرگشاده‌ای که اوایل ماه اکتبر منتشر گردید، ۹۹ تن از روشنفکران سوریه خواستار اصلاحات دمکراتیک و برچیده‌شدن وضعیت فوق‌العاده‌ای که از سال ۱۹۶۳ در سوریه برقرار است، گردیدند. در میان امضاکنندگان این نامه شخصیت‌هائی از قبیل آدونیس ـ شاعر، عبدالرحمان مونیف ـ رمان نویس، صادق جلال العظم ـ فیلسوف حضور دارند.

در ماه‌های گذشته چندین بار روشنفکران معروف سوری در نامه‌های سرگشاده به رئیس جمهور بشارالاسد خواستار برداشتن قدم‌هائی در این راستا گردیدند. این بار برخلاف دفعات قبل و با توجه به ابهام پیرامون این که چه کسی تصمیم‌گیرنده واقعی در دستگاه حکومتی است نامه خطاب به زمامداران این کشور نوشته شده است. امضاکنندگان این نامه ضمن اعلام خواسته‌های خود، از رفتار گزینشی با دمکراسی و حقوق بشر آن گونه که قدرت‌های بزرگ آن را به کار می‌بندند فاصله گرفته اما بر ضرورت اصلاحات سیاسی همراه با اصلاحات اقتصادی و اداری که در سال جاری آغاز گردیده است، تاکید نمودند.

امضاکنندگان این نامه متذکر گردیدند که ویژگی فرهنگی راکه بشارالاسد از آن به عنوان مانع پذیرش دمکراسی غربی در مراسم تحلیف ریاست جمهوری نام برد، نمی‌تواند توجیهی برای ایزوله کردن سوریه از بقیه جهان باشد. امضاکنندگان در این نامه خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی، عدم تعقیب فعالین سیاسی، آزادی بازگشت مهاجرین، آزادی‌های مدنی، لغو سانسور و کنترل‌های امنیتی شدند. بنابر گزارشات نویسندگان این نامه حکومت سوریه تاکنون عکس‌العملی در مقابل این نامه از خود نشان نداده است. آخرین بار اواسط ماه اوت یکی از روشنفکران معروف به نام مقدسی پس از انتشار نامه سرگشاده‌ای با مضمون مشابه از کار خود در وزارت فرهنگ اخراج گردید. اغلب امضاکنندگان نامه ۹۹ نفره ساکن سوریه بوده و یا مرتب به کشور خود رفت و آمد دارند. ▣

منبع: روزنامه آلمانی یونکه ولت

نقش آلمان در رویدادهای یوگسلاوی

هفته گذشته در جریان بحثی در پارلمان آلمان، نقش این کشور در رویدادهای یوگسلاوی مورد بررسی قرار گرفت. احزاب حاضر در پارلمان، از این موقعیت برای دفاع مجدد از مواضع خود در قبال بحران ده سال اخیر بالکان استفاده کردند. از جمله، حزب سوسیالیسم دمکراتیک که در جریان جنگ کوزوو تنها فراکسیون پارلمانی مخالف جنگ بود، لازم دید تا گوشزد کند مردم یوگسلاوی بودند که میلوشویچ را به زیر کشیدند نه بمب‌ها و تحریم‌ها. نکته‌ای که در سخنرانی ولفگانگ گرکه معاون رئیس فراکسیون سوسیالیست جلب توجه کرد، این بود که وی ضمن محکوم‌کردن جنگ ناتو علیه یوگسلاوی، تحریم این کشور توسط غرب و نیز سیاست دولت دست راستی پیشین آلمان در شتاب‌بخشیدن به تجزیه یوگسلاوی از طریق به رسمیت‌شناختن استقلال کرواسی و سلوونی، از آنچه تحت عنوان حمایت از اپوزیسیون دمکراتیک یوگسلاوی توسط دولت آلمان بدان اشاره داشت،حمایت کرد و این حمایت را امری بدیهی دانست.

اشاره سوسیالیست‌های آلمان به کدام سیاست بود؟

هفته‌نامه اشپیگل در شماره هفته گذشته خود، به فاکت‌هائی در این مورد پرداخته است. از جمله، اشپیگل می‌نویسد در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۹، در برلین نشستی با حضور وزرای خارجه آمریکا و آلمان و رهبران مهم‌ترین گروه‌های اپوزیسیون یوگسلاوی برگزار شد. به ادعای اشپیگل، غرب در این نشست به اپوزیسیون یوگسلاوی فشار آورد تا علیه میلوشویچ متحد شود و به دنبال این جلسه بود که احزاب اپوزیسیون بر روی کاندیداتوری کاستانیتسا در برابر میلوشویچ توافق کردند.

به نوشته اشپیگل، آلمان و اتحادیه اروپا در ماه‌های اخیر بودجه هنگفتی را به حمایت از آندسته از مقامات محلی و شهرداری‌های یوگسلاوی اختصاص دادند که در انتخابات ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ توسط مخالفان میلوشویچ «فتح» شده بود. در روز انتخابات اخیر ریاست جمهوری،

ناظران وابسته به اپوزیسیون با استفاده از یک شبکه مستقل بیسیم، نتایج انتخابات را پیش از ارگان‌های رسمی به بلگراد اطلاع دادند. بدین منظور و برای حمایت از کارزار انتخاباتی اپوزیسیون، ۳۰ میلیون دلار که بخش اعظم آن از جانب آمریکا تأمین شده بود، صرف خرید کامپیوتر، تلفن و سایر تجهیزات دفتری شد. صدها نفر از ناظران انتخاباتی وابسته به

ادامه در صفحه ۶

درس های وقایع یوگسلاوی

در هفته‌های اخیر در یوگسلاوی، واقعیت زندگی پاسخی روشن به برخی مطلق‌گرائی‌ها و احکام یکجانبه داد. اشاره‌ای کوتاه به برخی از این پیشداوری‌ها، خالی از فایده نیست:

«تنها راه نیل به مردم‌سالاری، اصلاحات تدریجی است و از انقلاب، دمکراسی برنمی خیزد».

مردم یوگسلاوی، برای دفاع از آرای خود که می‌رفت تا لگدمال حکومت شود، به انقلابی مسالمت‌آمیز روی آوردند که هدف اصلی آن، پاسداری از آرای دمکراتیک مردم بود.

در آن لحظه، شاید تنها راهی که برای حفظ آرای مردم وجود داشت، انقلاب بود.

«هر قانون و هر حکم قانونی، محترم است و در هر شرایط باید آن را رعایت کرد».

اگر مردم یوگسلاوی به این پند، گوش داده بودند، هنوز میلوشویچ به حکم قانونی دیوان عالی کشور، رئیس جمهور بود تا یک سال و نیم دیگر، انتخابات مجدد برگزار شود.

«انقلاب یعنی خون ریزی و خشونت».

یا آنچه در یوگسلاوی روی داد انقلاب نبود، یا نافرمانی مدنی هم خشونت است. اما تعریف اکثریت ناظران بین‌المللی از «انقلاب» و «خشونت» چیز دیگری است. همه این ناظران می گویند در یوگسلاوی انقلاب مسالمت‌آمیز شده است.

«در برابر یک رژیم تا دندان مسلح، کاری از دست مردم برنمی آید».

هم پلیس و هم ارتش یوگسلاوی تا چند روز پیش از انقلاب، به میلوشویچ وفادار بود. وقتی مردم در دفاع از رأی خود به صحنه آمدند، این نیروهای تا دندان مسلح بودند که تسلیم اراده مردم شدند.

«آمدن مردم به صحنه یعنی یا هرج و مرج یا حمام خون».

مردم یوگسلاوی به صحنه آمدند. نه هرج و مرج شد و نه حمام خون راه افتاد. اراده یک ملت چندمیلیونی، از بمب‌ها و موشک‌های بزرگترین قدرت نظامی تاریخ بشر که یک سال پیش نتوانست میلوشویچ را ساقط کند، قوی‌تر از کار درآمد.

وقایع یوگسلاوی نشان داد که تاریخ، راه خود را می پیماید، نه راهی که در اندیشه این و آن، به عنوان تنها راه ممکن و مطلوب ریشه دوانده است. ▣

www.iran-archive.com